



نگاهی بر کابل شاهسپان

وزارت اطلاعات و کلتور

سیمینار بین المللی مطالعات
کوشانی
کابل عقرب ۱۳۰۷

مؤلف : محمد عثمان صدقی



مؤلف :

محمد عثمان صدقي

نگاهی

بر کابل شاهان

مقدم: گل محمد ادیب

فروشگاه کتاب شاه محمد
چهارمی صدارت تیلون ۲۹۸۸۶

جلال آباد

۱۸- جوت- ۱۳۵۶

از آن سلطنت شاهیه بیاید
شناهان، وزرا و درباریان اکنون از
خود می‌توان پرسید که آیا
ایشان واقعاً بودند یا نبودند؟
راجا تا رنگین

فروشگاه کتاب شاه محمد
چاراهی صدارت تلیفون ۲۵۸۸۶

پیام

وزیر اطلاعات و کلتور

مسرت دارم که به مناسبت سیمینار بین المللی مطالعات
کوشانی فرصت یافتیم تا چند جلد کتاب مختلف را چاپ ونشر کنیم
ودر گنجینه پر بار وغنی فرهنگ سالخورده خویش بیفزاییم.
تردید نیست که چاپ هر کتاب تازه، گام سودمندی است در جاده
فنا نا پذیر دانش، اما امروز نباید چون (ابوالفضل بیہقی) پنداشت که
هر کتابی ارزش یکبار خواندن را دارد ویا نباید چنین پنداشت کہ
چاپ هر کتابی سود مند است.

انقلاب ثور همان گونه کہ پنجره یی از دوران جدید را رویاروی
ما کشود، افزون برین ما را آموخت کہ باید به سود خلق بنویسیم در
جہۃ تاریخ بنویسیم ودر امر نگارش تاریخ، واقع گرای ومسوؤل باشیم.
امید وارم مؤرخان کشور از این پس تاریخ را به شیوہ دیگر وبسا
شناخت ژرفتری بنویسند ودین شان را در برابر خلق خویش ادا سازند و
امیدواریم کتاب (نگاهی به کا بل شاهان) اثر عثمان صدیقی نیز
بتواند بخشی از ابہامات تاریخی ما را روشن سازد.
بارق شفیعی



۱۵۸۵۹

فهرست عناوین

ص ۴۰۰

۱-۵

مقدمه

بخش اول

۱-۶

از کوشایان شاه تا کابلشاه - پایان کار کیداریان

۶

کرو نولوژی کیداریان

۶-۱۰

یفتالیان فاتح

۱۰

کرو نولوژی یفتالیان

۱۱-۱۶

رتبیان

۱۷

کرو نولوژی تقویمی زنبیلا (رتبیان)

بخش دوم

۱۸-۲۰

کابلشاهان - هند کجا بود

۲۰-۲۲

عنوان شاه

۲۲-۳۰

قلمرو شاهیه

۳۰-۳۶

پایتختها - مراکز فرعی شاهیه - شهرها و

۳۷-۵۲

دوره کابلشاهان - شاهیه کابل

۵۳

کرو نولوژی ترکی شاهان

بخش سوم

۵۳-۵۸

برهن شاهان

۵۹-۶۱

شناخت - پالایاتی و اکاوسمانتا

۶۲-۶۳

خاطره سال ۲۰۰

۶۵-۷۱

کودتای کالار

صفحه

۷۳-۷۲	سپالاهاتی دیوا - واکادیوا
۷۷-۷۳	سمانتادیوا «بار اول» خوادا وایاکا
۸۰-۷۸	سمانتادیوا «بار دوم»
۸۷-۸۱	لالیه
۸۸-۸۷	کمالاوارمن
۹۲-۸۹	دانتان فتح سکاوند
۹۶-۹۳	بهیمادیوا
	بخش چهارم
۹۹-۹۷	پیکار باغز زیان-تهاکانا
۱۰۷-۹۹	چیپالا
۱۱۰-۱۰۷	جنگ نمله
۱۱۳-۱۱۱	جنگ غوزک
۱۱۶-۱۱۵	جنگ های پیشاورو رود و بهند
۱۱۹-۱۱۷	نقل سر کزبه نندانا - سرک چیپل
۱۲۲-۱۲۰	اننداپال
۱۲۶-۱۲۳	جنگ برود سند (اپریل ۶۰۰۰ م) نواسه شاه
۱۲۳-۱۲۷	جنگ چهچ و بهیم نگر
۱۳۵-۱۳۳	فتح تها نیر
۱۳۳-۱۳۶	تری لاوجا نا پالا
۱۳۶-۱۳۳	جنگ برود راهوت
۱۳۹-۱۳۷	بهیم پالا - کرو نولوژی هندو شاهیان
	بخش پنجم
۱۵۳-۱۵۰	خاتمه - اوضاع اجتماعی و فرهنگی
۱۵۷-۱۵۳	لشکر شاهیه و وسایل جنگی ایشان
	ملحقات
۱۶۳-۱۵۸	مطالعات برمسکوکات
	جدول کرو نولوژی مسکوکات عناویرشاهی
۱۶۸-۱۶۵	برمسکوکات - سکه طلا
۱۷۳-۱۶۶	رسم الخط تجاری خط سارودا

مقدمه :

چیزیکه درخردسالی همیشه مرا جلب میکرد دیوارها و قلعه‌ها و استحکامات برزبرکوه‌های شیردروازه و آسمانی گابل بود. قصه‌ها و افسانه‌های قدیم را که در آن هنگام از کلان سالان می‌شنیدم با هرج و باره و حصار و تخت (شاه زبورک) پیوند میدادم و صحنه‌های گذشته را در خیال زندگی می‌بخشیدم . سالها بعد از آن وقتی رساله یفتالیان را می‌نوشتم ارتباط حوادث و زمان تاریخی را با این دیوارهای عظیم شهر گابل روشتر دیدم و همینکه کیداریان را بساختن این دیوارها و قلعه‌ها و تورکشی‌ها مشغول تصور می‌کردم علاقمندی من بآنها بیشتر می‌شد . آرزو داشتم فرصتی میسر شود و بتوانم اقلاً صفحه‌ای از وقایعی را که در گرد و نواح این حصار بی‌ما فند زوی داده بود بنویسم .

خوشبختانه دوست دانشمند و عزیز دو کتاب ارزنده را که دوتن از دانشمندان گزیده هندی بر تاریخ «هندو شاهیان» نوشته بودند بهمن سپرد و اصرار بر روشن کردن سرگذشت کابل شاهیان را با آن ضمیمه کرد. رعایت دوستی عزیز چون او از یکطرف و علاقه قلبی که از قدیم درین مورد داشتم از طرف دیگر مرا واداشت که چندی متوجه برج و باره فرو ریخته این شهر باستانی شوم و سعی کنم که حتی الامکان چو کات آن دوران فراموش شده و تار یک را روشن سازم و وقایع را باز بخاطرها بیاورم.

ازین دو کتاب استادان هندی که عبارت از غربی و شرقی و هندی درین موضوع میباشد یکی بنام (هندو شاهیان افغانستان و پنجاب) اثر پروفیسر «یوگندر امشرا» استاد تاریخ و رئیس دیپارتمان تاریخ یونیورسیتی پته است. درین اثر قیمتدار توجه بیشتر به پیشرفت مسلمانان در هند از ۸۶۵ تا ۱۰۲۶ م معطوف گردیده و کتاب در سال ۱۹۷۰ در پته چاپ رسیده است.

اثر ارزنده دیگر را دکتر «د. ب. پاندی» از هندو یونیورسیتی بنارس تألیف کرده که عنوان آن (شاهیان افغانستان و پنجاب) است و در سال ۱۹۷۳ بسلسله تحقیقات درباره هند و افغان در دهلی بطبع رسیده است.

کتابی که اکنون بدسترس خوانندگان عزیز است قسماً خلاصه ایست ازین دو کتاب استادان مذکور و هم حاصل مطالعاتی که از آثار مورخین شرقی و غربی دیگر فراهم گردیده. طبعاً اسلوب نگارش این

اثر با آثار استادان موصوف تفاوت دارد و سعی شده است که حتی الامکان جریان وقایع بنحوی که روی داده درج شود بدون آنکه احساسات شخصی را در آن دخیل باشد.

برای اینکه خواننده عزیز بتواند سابقه مطلب را از زمان انحطاط کوشانیان بزرگ تا ظهور کابلشاهیان روشن ببیند مجملی بصورت مقدمه در باره کیداریان و یفتالیان در آغاز کتاب جای داده شد و هم بنابر ارتباط نزدیک رتبیان یا زنبیلان با کابلشاهیان سطری چند علاوه گردیده.

طوری که در متن کتاب نیز دیده میشود معلومات تاریخی در باب قسمت اول کابلشاهیان که معروف به ترکی شاهیانند بسیار نامکمل است چه تحقیقات تاریخی و کاوشهای علمی و مطالعات سکه شناسی هنوز طوری که باید صورت نهفته معهذاتاجائیکه منابع دست داشته یاری کرد بجمع آوری حوادث دوران ترکی شاهیان پرداخته شد. در حصه دوم تاریخ کابلشاهیان یعنی (هندو شاهیان) یا (برهمن شاهیان) اگرچه معلومات نسبتاً غنی ترست اما نه بقدریست که شایسته فراهم آوری تاریخ کامل این دوران باشد. مخصوصاً بخش اول تاریخ هندو شاهیه بسیار واضح نیست و ای بخش دوم آن که حاکی از جنگها و تماسهای برهمن شاهیان با سلطنت غزنوی است نسبتاً روشنیتر میباشد اشارات شعرای دربار غزنه در مدایحی که بنام سلطان بزرگ سروده اند و نوشته های مورخین اسلامی که حوادث سیاسی و جنگی دولت غزنوی با سلطنت (شاهیه) راثبت کرده اند در روشن ساختن تاریخ هندو شاهیان

مدد کار خوبی اند و ما را تا اندازه قادر می سازند که جریان تصادم ها و تماس های این دو سلطنت مختلف کشور خود را که یکی با مفکوره مقدس نشر اسلام و دیگر برای حفظ وصیانت دولت و مذهب میراثی در مجادله بودند خوبتر تماشا کنیم ، مع هذا هنوز نقاط تاریک در سلسله حوادث تاریخی این دور بسیار و محتاج مجاهدات مزید علمی میباشد تا آن نکاتی که از روی تخمین و تقریب از طرف مورخین نگاشته شده با یقین هم آهنگ گردد . امیدست تحقیقات باستان شناسی در آینده این صفحه تاریخ ما را روشنتر کند .

محمد عثمان صدقی

جلال آباد ۱۸ حوت ۱۳۵۶

بخش اول

از کوشان شاه تا کابلشاه

قبل از آنکه به مطالعه تاریخ کابل شاه هیان بپردازیم لازم است پس منظر وقایع را از سقوط کوشانیان بزرگ تا ظهور کابل شاه هیان مختصرآ از نظر بگذرانیم و سطرى چند در باره کید اریان و یفتالیان و رتبه لان بنو هسم :

۱- پایان کار کید اریان

توجه (واسودیوا) آخرین شاه سلاله کوشانیان بزرگ بطرف سرزمین هند و خروج ساسانیان در فارس و علاقه شدید ایشان بسرزمین خراسان و فشار اقوام یفتالی از ماورای آموسیب سقوط امپراطوری دودیه سلاله کوشانیان بزرگ گردید . در پایان سال ۲۲۰ مسیحی (کید اری) - یکی از شهزادگان با نفوذ کوشانی بر تخت باختر بنشست و سعی کرد پراگندگی سلطنت ضعیف شده را چاره جوئی کند . مورخین معمولاً او را (واسودیوا) را احد فاصل بین کوشانیان بزرگ و خرد می دانند ولی هسته عده که کید اری را آخرین کوشانیان بزرگ می شمارند . به عبارت دیگر آخرین شاه ضعیف شده کوشانیان کبیر مؤسس سلسله جدید کوشانیان صغیر بوده . « تصویر نمبر ۶ ، ۷ و ۸ دیده شود »

از حالات کیداریان اطلاع ما بسیار کم است و آنچه بدست است از تذکره نویسندگان خارجی و مسکوکات ایشان است. از روی منابع چینی برمی آید که در سالهای بین ۹۰۲ تا ۹۰۹ میلادی کوشانیان در اتر حملات و فشار بقتل ها از باختر خارج شده بدو سمت پراکنده شدند :

- ۱- حصه ئی بطرف غرب در آمداد سرحد های شه لی قلمر و ساسانیان تا بحیره خزر هجرت کردند .
 - ۲- حصه ئی بطرف جنوب هند و کش آمده در کاپوسا و گندهاره مستقر شدند . رئیس این گروه (کیدارا) نام داشت .
- از روی مسکوکات معلوم میشود که ساسانیان نیز از طرف غرب بر قلمرو کوشانی دست درازی کردند و بطور مستقیم یا غیر مستقیم در امور بعضی حصص غرب آریانا مداخله نمودند . زمانی هم از ضعف کوشانیان استفاده کرده بعضی مناطق را متصرف شده بودند . حکام ساسانی در مناطق بین مرو و بلخ و دیگر حکمرانان ولایات - که هائی بضر برسانیده بودند که به سکه های کوشانی - ساسانی شهرت دارد پروفسر هرتسفلد (Ernest Herzfeld) این مسکوکات را بدو حصه منقسم نموده است :

- ۱- مقاله کوشانیهای خرد بقلم استاد کهزاد (صفحه ۹۶-۱۰۱ سالنامه ۱۳۲۸) مسکوکات شهزادگان خاندان ساسانی که بعنوان نایب - السلطنه در بلخ و مرو بوده و عنوان (شاه شاهان کوشان) اختیار کرده بودند . نشر این دسته سکه ها از ۲۳۰ تا ۲۸۸ م ادامه یافت .
- ۲- مسکوکاتی که در زمانه های بعد تر از طرف حکمرانان ولایات در بین سالهای ۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی بضر بر رسیده است عنوان (شاه کوشان) دارند که بر طبق عقیده (مارتن) خروج کوشانیان از باختر پیش از عصر بضر بر دسته دوم سکه ها نبوده .

بموجب روایت طبری که هرتسفلد صحت آنرا تصدیق می کند پادشاه کوشان که دره کابل و پنجاب را بدست داشت و پادشاهان طوران و مکوران (ناحیه قزدار در جنوب کوئنه و مکران واقع در

سواحل خلیج عمان و اوقیا (نوس هند) سفرائی بحضور اردشیر فرستادند و او را بشاهنشاهی شناختند .

(صفحه ۱۰۹ ایران در زمان ساسانیان تالیف کرستن سن)
اردشیر در سال ۲۲۶ میلادی به سلطنت رسید و عنوان کوشانی (شاهان) را بر خود بست .

بر طبق تفحصات پروفسر هرتسفلد پس از فتوحات (وهرام دوم) که در سال ۲۸۳ م واقع شد تمام خراسان که در آن زمان سی و سیهتر از امروز بود جزو ایران محسوب میشده و گویا خوارزم و مغد و سگستان که حدود آن خیلی وسعت داشت با ایالت مگوران و توران نیز ضمیمه آن بوده است از طرفی همه ممالک ناحیه وسطای رود سند و مصب آن شط کچ (کچا Katchh) و کتهیا و ار (Kathiavar) و مالوه و ایالات ماورای این ممالک جز قلمرو ساسانی بوده مگر دره کابل و پنجاب که بکوشان تعلق داشته است .

(صفحه ۱۵۹-۱۵۸ ایران در زمان ساسانیان تالیف کرستن سن)
از حفاریات هیئت باستانشناسی فرانسی در سال ۱۹۳۳ در تپه مرینجان کابل ۳۳۸ سکه شاهپور درین ناحیه بدست آمده که نشان ضعیف دولت کابل و نفوذ شاهپور بوده . شاهپور دوم از کابل علیه گندهاره، همد و پیشاور که در تصرف کیداریان بود به جنگ پرداخت . اما کیداریان بزودی خود را تقوی به کردند مورخ ارمنی فوستوس بیزانثی (Faustos Byzantium) جنگهای بین کوشانیان و ساسانیان را که در حوالی سنوات ۳۶۷ و ۳۶۸ روی داده بود نوشته و متذکر شده که ساسانیان دو بار از کوشانیان شکست یافتند با این تفصیل که در دفعه اول یکی از لشکریهای آنها بکلی موجود و در دفعه ثانی خود شاهپور دوم مجبور شد که از میدان جنگ فرار کند .

(صفحه ۳۲ جلد ۳ سال ۱۹۳۷ ژورنال انجمن آسیائیهای بنگال اقتباس استاد کهزاد)

کیداریان پس از مهاجرت به جنوب هند و کش با شمع به دیگر کوشانیان

پیوستند و دولت متحدی تشکیل دادند که شامل ولایات کاپیسا، کابل، کندھاره و پکتیا بود. قلمرو ایشان در جنوب هندوکش از طرف شرق به رود سند و از جانب غرب به بامیان از شمال به هندوکش و از جنوب به بنومحدود بوده چنین می نماید که مرکز این حکومت در اوائل (کاپیسی) بوده و بعد بنا بر فشار بعضی قبائل آسیای مرکزی به پشاور منتقل شد. کیدارای دوم در سال ۳۲۵ یا ۳۳۰ میلادی دولت خود را در کندھاره برقرار ساخت. کنگهم که سکه های طلا و نقره کیدارای را بدست آورده بود می نویسد:

در سکه های طلا و نقره سکه های کوشان شاهان تصور بر شاه ایستاده و آلهه نشسته نقش شده است. اما سکه نقره از نوع ساسانی شده میباشد یعنی پورترت شاه طوری نقش گردیده که چهره کامل او دیده میشود. نام و عنوان و قبیله وی بحروف هندی در اطراف آن نقش است و القاب وی (کیدارا کوهانا شاهی) است. در پشت سکه آتشکده ساسانی با سه حرف پاندره در پائین و رهبانان با اطراف آن میباشد. در سکه های طلا و مس که از پنجاب بدست آمده کیدارای بصورت نام خانوادگی مکرر دیده شده که سکه های تورامانا (Toramana) و پسرش (پراوارسینا) حکمرانان کشمیر نیز درین جمله میباشد. این نام در کتب مورخین اسلامی گنورمان گنوران هم ذکر شده که هنوز در کافرستان موجود بوده و امیرای چترال با افتخار خود را «شاه گنور» می خوانند.

(صفحات ۱۸۳ و ۱۸۵ اندوسیت های اخیر اثر کنگهم)

از منابع چینی نیز معلوم میگردد که کوشانیان خرد بر طلا و نقره ضرب می زدند. سکه های یافته شده کیدارای پراوارسینا که بهردو فلز طلا و نقره است موجد آنست. یک سکه طلای کیدارای کنگهم از ستوهای بنام (هاوتی پند) در چند میلی شمال غرب «شاه دهره» یا تکسیلا بدست آورد. مسکوکات طلائیدی دیگر با عنوان قبیله وی کیدارای که عموداً در زیر بازوی شاه نقش شده و نامهای ذیل در حاشیه این سکه ها خوانده میشود:

سری سیلا

سری کرتا وریا

سری وسوا

سری کوسالا

سری پراکاشا

که ایشان بدون شک جانشینان کیدار ادر شمال غرب پنجاب بودند، چون هیچیک از بن نامها در فهرست شاهان کشمیر دیده نمی‌شود باین نتیجه می‌رسیم که این شاهان در کشور غربی کشمیر در شاهاد هیره (تکسیلا) و منسیر ادر شرق رود سند در یاسین و چترال در غرب حکومت داشتند... یک سکه طلای کیدار را توسط مسین (Masson) از ستوپه های هده با سکه های سکه شاه «نیود سیوس دو» «مار سین» و (لیو) بدست آمده چون آخرین این امپراطوران در ۷۴۷ م وفات یافته پس کیدار یان خرد تا این زمان حکومت داشتند. «تصویر نمبر ۹ ملاحظه شود»

پس از مغلوب شدن از دست یفتل ها کیدار اریان چه شد ند ۱۹ ایشان بطور قطع از گندهاره رانده شده بود ند ولی حکمرانی خود را در دیگر مناطق هنوز بدست داشتند چه سکه های ایشان که تاریخ بعدتر داردز یا دست کنگهم عقیده دارد که ایشان در شمال در چترال و گلگت در غرب اندس و در پکهای و کشمیر در شرق رودخانه منگور حکمرانی داشتند.

«صفحات ۱۸۶-۱۸۷ اندوسیت های اخیر دیده شود»

کی تولو یا کیدار پنج کشور یا ولایت را در شمال گندهاره فتح کرده بود. نام این ولایات داده نشده است اما بنظر کنگهم ولایات غزنوی و کابل در غرب نگاها را و چترال در وسط گندهاره او - دیانا در شرق شامل قلمرو جدید کیدار بوده.

کیدار پس از استقرار در پشاور پسر خود پیرو (Piro) را بر تخت شاهی نشاند و خود بکابل آمد تا در کاپیسا که مدخل دره های هند و کش است از پیشرفت قبائل یفتلی جلوگیری کند.

کونگک کهایس پسر دیگر کیدار همان سر لشکر دلیری بود که مهاجرت کیدار یان را از شمال به جنوب رهبری کرد، اما در سکه ها از وی اثری

نیست. تاریخ ترك سلطنت کردن کیدار او جلوس پسرش را محققان به سالهای ۳۸۰ - ۳۷۵ م قرار میدهند.

کروئولوژی کیداریان

- مرگ واسود یوا (آخرین شاه کوشانی پزرگ) سال ۲۲۰-م
- کیدارا ۲۲۰ - ۲۶۳
- نفوذ سامانیان ۲۳۰ - ۲۸۳
- آغاز خروج از باختر (فشار یفتلی و سامانی) ۲۰۰ - ۳۵۸
- گروه مباحثیس شاه مقتدر کیداری ۳۵۸ - ۳۶۷
- شکست سامانیان و امحای اشکر فارس ۳۶۷
- شکست قطعی شاه سامانی ۳۶۷
- کیدارای دوم ۳۷۰
- برآمدن قطعی کیداریان از باختر با کونگ کهایس ۳۷۵
- پیرو در پشاور ۳۷۵
- ورهران در پشاور (؟) ۳۷۵ - ۳۲۵
- شکست یزدگرد سامانی از یفتلها ۳۵۱
- سری سیلا
- سری کریتاوریا
- سری وسوا
- سری کوسالا
- سری پراکاشا
- شاهان کم اقتدار کیداری
- در شمال غرب-
- پنجاب- از ۳۵۰ - ۳۷۵-م

انقراض کامل کیداریان ۳۷۳ م و هجرت ایشان به کشمیر و گلاکت و چترال = دوره اقتدار کیداریان از ۲۲۰ تا ۳۷۳ میلادی = ۲۵۳ - سال ۰.

۴- یفتالیان فاتح

نفوذ سامانیان در دره کابل دیر دوام نکرد و دولت مقتدر یفتلی نه تنها آنها را از افغانستان بیرون کرد بلکه نفوذ سیاسی خود را بر شاهان سامانی نیز پهن نمود. یفتالیها شعبه از پنج طایفه یوچی بودند که مرکزشان تاهیان در ولایت تخارستان بود (صفحه ۲ رساله یفتالیان اثر نویسنده). ایشان پس از ضعف کوشانیان بزرگ بر دیگر اقوام یوچی =

بیاد حاصل کردند و بزودی شهنشاهی با قدرتی تأیید گردید. از سقوط کوشانیان بزرگ تاعروج دولت یفتلی تاریخ بسیار روشن نیست اما این مسئله محقق است که آغاز دولت یفتلی در سالهای اخیر قرن چهارم یا آغاز قرن پنجم بوده.

از سال ۲۲۰ م یعنی خاتمه کوشانیان بزرگ تا ۳۲۵ م که سال انقراض کوشانیان خرد بدست پادشاه یفتلی بود محض پنج نفر از شاهان این سلسله را می‌شناسیم حالانکه در مدت دراز دو صد سال قطعاً اشخاص دیگری نیز مسلط بوده اند که از هویت آنها تاکنون اطلاعی نداریم. آن پنج نفر عبارتند از: = کیدارای اول - کیدارای دوم - کونگ کهایس - پیرو و وهران.

کیداریان توانستند که نیم قرن دیگر در جنوب هندو کش دولت خود - را زنده نگاهدارند و بالاخره در اثر یک سلسله جنگهای توان فرسا قوت و هستی خود را باختند و نتوانستند در برابر یفتل‌های مسلح و مقاومست کنند.

در تاریخ یفتلی نامهای دیگر مانند (تاتان) - (سوا این خان) و (چو خان) را نیز ذکر کرده‌اند. در جنگی که با بهرام پنجم در حوالی مرو روی داد تاتان پادشاه یفتلی کشته شد و ملکه او اسیر گردید - این جنگی که در اثر یک خدعه حربی بنفع بهرام پنجم انجامید در سال ۳۲۸ م اتفاق افتاد و این شکست مانع پیشروی یفتل‌ها بسوی غرب شد.

در زمان سلطنت سولین خان (۳۳۳-۳۳۱ م) یفتل‌ها به آراسی در نوقویه قوای خود پرداختند اما در عهد (چو خان) که بعضاً او را بنام (کونکها) هم نوشته‌اند. جنگی در بین یفتل‌ها و ساسانی‌ها دوباره آغاز شد و از ۳۳۶ تا ۳۵۶ م دوام کرد. پادشاه فارس در ۳۳۳ م در نیشاپور مقرر گرفت و جنگهای نه ساله را رهبری کرد و در سال ۳۵۱ م از آمو بگذشت و یفتل‌ها را شکست داد.

(صفحه ۱۸۵ اند و سوت‌های اخیر کنگهم)

مؤسس امپراطوری یفتلی (اقتلانوس کبیر) است که کلمه یفتل درین نام واضح دیده میشود اما علاوه حرف (نوس) در اخیر نام به آن شبیه

یونانی داده است که ما را در تلفظ صحیح آن مردد میسازد. چینیان او را **شولوپوچن** خوانده اند و در تواریخ زبانی بنام های «اخشونور» و «خوشنواز» قید گردیده که به معنی عالیجناب و عالیفکرست (رسانه یفتالیان) افتلا نوس چهارمین پادشاه یفتالی است و هموست که قریب چهل و پنج سال پادشاهی کرد و از ۳۶۶ تا ۳۸۵ م در جنگهای متواتر فارسیان را شکست داده رفت و مناطق جنوب رود آمو را از دست شان باز گرفت. فیروز ساسانی که در فارس از تخت برانداخته شده بود بقوت وی دوباره بر تخت نشست و نفوذ ساسانی خوشه واز بر دولت پارس قایم گردید. در سال ۳۶۵ م دولت یفتالی در غرب تا دولت تحت الحمایه ساسانی و در شرق تا ختن و در شمال تا تاشکند و خوارزم وسعت داشت که مرکز آن باختریا نه بود.

یفتالیان در سال ۳۵۵ م با وجود مصروفیت زیاد با دولت ساسانی اولین دسته قوای خود را برای تسخیر هند آماده کردند و چون ولایت گندهاره تارود اندس بدست شان بود در فکر پیشروی در داخل خاک هند شدند. در نخستین مجادله با (سکندرا گوپتا) شکست خوردند و تا غرب رود اندس عقب نشستند. دومین حمله با (مرو خوشنواز) در سال ۳۶۵ م روی داد. «تورامانا» سپه سالار عسکری یفتالی پس از ده سال جنگ در ۳۸۰ م امپراطوری (گوپتا) را از هم پاشید و هندوستان در جمله ولایات چهل گانه امپراطوری یفتالی داخل شد. تورامانا در سال ۵۰۰ م (یا ۴۹۹ م) قرار صفحه ۱۰۳ اکسوردهستری اف اندیا مولفه سمث) پس از وفات خوشنواز امپراطوری خود را در هند اعلان و عنوان «مهاراجا» را اختیار نمود و اوست که معبد آفتاب را در ملتان بنا کرد.

تورامانا بعد از دو سال سلطنت بمرد و مهراگولا (مهرگل) یا مهراگولا بجای او نشست. نام مهراگولا که همان مهرگل باشد با معبد آفتاب ارتباط دینی داشته. وی سی سال صاحب اختیار مطلق هندوستان بود که «در صورت لزوم مقاصد خود را با دوهزارفیل و عساکر بی شمار سواره تعقیب می کرد».

(صفحه ۳۳۶ تاریخ هند مولفه سمت و صفحه ۱۳۹ جلد اول تاریخ افغانستان مولفه سائکس)

در اکثر سکه های او گاو نانندی که سمبول شیو است با نام و عنوان شاهی که میراث کوشانیان بود ضرب شده (تصویر ۱۵ ملاحظه شود) سکالایا سیالکوت در پنجاب مرکز او بود. حکمرانی یفتلی ها در اندس علیا در سال ۵۳۰ یا ۵۳۵ با شکست و مرگ مهراگولا خاتمه یافت. به قتل هادامنه فتوحات خود را به سند، مالوه و حتی گوالیار و وادی گنگک پیشبردند. اما شکوه فتوحات ایشان در هند با شکست مهرگل در (کهرور) نزدیک ملتان پایان رسید، چه شهزادگان هند وازسکاده (ناراستها گوپتا) واز مالوه (یاسودهرمن) با دیگران علیه دهمین مشترک اتحاد نموده بودند.

پس از شکست مهرگل کیداریان اندس علیا و حصه زیاد سرزمین های سابق را بدست آوردند و حکمرانی کردند و سکه طلا و مس با نام خاندان کیدار را ضرب زدند. حکمرانی ایشان سه قرن ادامه یافت تا بالاخره شاه اخیر ایشان توسط وزیر برهمن از تخت برانداخته شد. با وجودیکه نام قبیله وی از استعمال در افتاده بود اما تاثیر آن تا چهار قرن دیگر در سکه های کشمیر دیده میشود و تا عهد مسلمانان دوام کرد. بزودی پس از مرگ مهرگل شاه زابلی یفتلی های فاتح کیداریان تکسیلایا (شاه دوره) را بدست آوردند. کنگکهم عقیده دارد که این شهر معروف نام اخیر را از آن یافت که جایگاه رهایش «شاهیه» بود. جانشینان کیدار این عنوان شاهان کوشانی بزرگ را به میراث بردند. در سرتاسر تاریخ محلی کشمیر این شاهان بعنوان (شاهی) و سرزمین ایشان بنام (شاهی راجیا) قید شده است.

(صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸ اندوسیت های اخیر تألیف کنگکهم)

بعد از ختم دولت یفتلی هند سلطنت ایشان در خاک آریانا نیز بدر دوام نکرد و با مرگ «کاتولفس» آخرین پادشاه آنها در جنگ با نوهمیروان ساسانی و ترکها پایان رسید. وضع کشور چنان بود که

امرای محلی قدرت بدست آوردند مثلاً در کابل «کابل شاهان» در زابلستان و سیستان «رتبیلان» در غزنی و گردیز «اویکان» و در غور و هرات «سوریان» اقدار بهمرسا نهادند که از جمله دولت کابل شاهان که از نژاد کیداری بودند و رتبیل ها که از نسل کوشانو یفتلی بودند و از طرف کابل شاهیان در زابلستان، رخچ حکمرانی داشتند اهمیت زیاد دارند. در همین زمان است که سیلاب بزرگ دیگر از طرف غرب و جنوب غرب آریانا را مورد تاخت و تاز قرار داد.

گرو زولوژی یفتل ها

۳۲۰-م	تأسیس دولت یفتلی
۳۲۰-۳۲۸ م	تاتان
۳۲۸ م	مرگ تاتان و شکست یفتا لیان
۳۳۱-۳۳۱ م	سولین خان
۳۳۱-۳۵۶ م	چو خان (کونکها)
۳۳۳-۳۵۶ م	جگک با ساسانیان
۳۵۶-۵۰۰	اقتل انوس (خوشنواز)
۳۶۵ م	فتح ه.د
۳۸۰ م	مقوط امپراطوری گوپتا (هند چهارمین ولایت یفتلی)
۳۸۳ م	ظفر بر ساسانیان
۳۶۵-۵۳۳ م	جنگ ها با ساسانیان
۵۶۷	مرگ کاتولفس آخرین شاه یفتلی
۵۰۲-۵۰۰ م	تورانا امپراطور یفتلی هند
۵۰۲-۵۳۲ م	مهر اگولا (مهر گل)
۵۳۲ م	خاتمه دولت یفتلی در ه.د
۱۲۲- سال	دوران اقتدار از ۲۰۳ تا ۵۳۲ م

۳- رتبیله‌ها - زنبیله‌ها

نظر بارتباطی که کابل شاهان بارتبیله‌ها دارند لازم است سطری چند در باره ایشان هم نگاشته آید :

رتبیله‌ها از بنی اعمام کیداریان و کابل شاهان بودند . در ابتدای تاسیس دولت کابل شاه‌ی در « کاپیشی » بحیث والیهای مناطق جنوب ولایت کابل یعنی از غزنی تا قندهار و سیستان مقرر شده بودند . اما بعد ها بنا بر ضعف دولت کابلشاهی و هجوم عرب سیستان ایشان نام شاه‌ی را بر خود بستند و یا مؤرخان عرب ایشان را با این عنوان ثبت کردند . بهر حال در آثار اسلامی ایشان به رتبیله شاهان شهرت یافتند .

در مورد نام رتبیله تاریخ واضح نیست . اسمائی بمافندرتبیله ، زنبیله زنبیله و زنبورک بنظر می‌خورد در تحریر عربی آغاز اسلام حروف عربی نقطه نداشت رتبیله و زنبیله یکسان تحریر میشد و مؤرخان ما بعد در قرائت کلمات متیقن نبودند . در خاطرات عامیانه مردم کابل نام زنبورک معروف است . یکی از قلعه‌های دورتر از شهر کوه شهر دروازه که به سمت جنوب شهر موجوده کابل واقع است معروف به « تخت زنبورک » و « تخت شاه » است . معلوم میشود که « زنبورک » شاه بوده و چنانکه مروج بود شاهان در کوهستانها جایگاهائی از خود پیادگار مانده اند مثلا تخت شاه جهان در پرگنه کوهی که در عقب شفاخانه ابن سینا و پائین تراز بالا جوی بود (در شهر کابل) قرار داشت شاه جهان در آن می‌نشست و از تماشای منظره حظ می‌برد . آن سنگ عظیم در اثر زلزله و باران و اثر گون گردید ولی هنوز جای تخت و نوشته‌های اطراف آن در سنگ موجود است . تخت شاه یا تخت زنبورک نیز از همین نوع بود . اگر زنبورک را بارتبیله مرتبط بدانیم زنبیله باز زنبورک یا زنبورک قریب تر بنظر می‌خورد تا رتبیله . چنانکه گفتیم علت التباس رتبیله با زنبیله شباهت رسم الخط است که با تبدیل نقطه زنبیله رتبیله شده خواهد بود . در منابع عربی از قبیل فتوح البلدان بلاذری کامل این اثیر و طبری و غیره این نام رتبیله قید شده است . در زین الاخبار گردیزی که تاریخ

تالیف آن ۳۴۰ هجری است نیز رتبیل آمده بدین قرار :

۰۰۰ پس از سیستان به بست آمد (یعقوب لیث) و بست بگرفت و از آنجا به پنجوای و تکین آباد شد و بارتبیل حرب کرد و حمله ساخت و رتبیل را بکشت و پنجوای و رخد بگرفت .

« صفحه ۱۳۹ ز بن الاخبار تصحیح استاد حبیبی »

در قاریخ سیستان که در حدود بین ۷۲۵-۳۳۵ هجری تالیف شده این نام گاهی بصورت زنتبیل و گاهی زنبیل ذکر شده . ملک الشعرا بهار که تاریخ سیستان را تصحیح کرده با استناد یک نسخه از قاریخ طبری که در او اخیرا اوائل قرن ششم هجری نوشته ... شده این اسم را از زنتبیل دیده که یکجا هم « زنده پیل » آمده . بنظر استاد بهار اصل کلمه زنتبیل بوده که همان « زنده پیل » است که در ادبیات فارس مکرر در تعریف پهلوانان استعمال شده . ۰۰۰ « تاریخ سیستان طبع تهران ۱۳۱۳ شمسی »

نکته قابل ملاحظه اینست که در قاریخ سیستان این اسم بصورت رتبیل ذکر نیافته و در هر جاز نبیل یا زنتبیل آمده است . « مار کوارت » مصرانه اظهار می کند که شکل اصلی زنبیل یا زنتبیل است و « بوسورت » آنرا تأیید می کند « صفحه ۳۳ سیستان بزرگ دست اعراب » - در آریانا انتیکوا آمده است که در اخیر قرن هفتم مسیحی مسلمانان در کابل حتی در شمال کوهها به بت پرستانی مقابله شدند که پادشاه آنها « رتنه پالا » نام هندی داشت (صفحه ۱۳۳) . بعضی صورت صحیح آنرا « روتون پال » و « راتا پال » و غیره نیز تصور کرده اند .

دانشمندان ایتالوی « سکارسیا » طی مقاله در مجله ایست اهندوست « جلد ۱۶ - سال ۱۹۶۶ صفحه ۲۰۱-۲۰۵ چاپ ایتالیا » اشاره به منابع چینی کرده دلائل عمده می آورد که قرائت درست کلمه زنتبیل است نه رتبیل و زنتبیل هم باید به ضم اول ادا شود . تبدیل شدن زنتبیل در زبان عامیانه کابل به « زنبورک » در نام « تخت زنبورک » مطایبق یاد داشت دوست دانشمندی یک تحول عادی از نظر زبانشناسی می باشد که « اثر کشن » نامیده میشود و آنکه کلمه مهجور یا دشوار به کلمه نزدیک بآن که معنی مشهور دارد از نظر لفظی قریب می کنند .

البته در نظر باید داشت که رتبیل یا زنبیل نام یک شخص نبی بلکه نام یک دودمان و یا لقب افراد آن است که مورخین عرب همه را بنام خاندان ایشان رتبیل ثبت کرده اند بدون آنکه در فکر ذکر نام خود ایشان گردند. از اوایل قرن اول تا اواخر قرن سوم هجری هر یک از شاهان زابل و سیستان رتبیل یا زنبیل خوانده شده اند بلاذری و مسعودی بعد از ذکر فتوح نخستین اسلامی تا کابل که از حدود سنه ۴۰ هجری به بعد دوام داشت در شرح فتوح عبد الملک بن مروان «۸۶-۶۵ هجری» می نویسد که رتبیل شاه نواحی بست بعد از رتبیل مقتول شاه سابق با لشکر عرب جنگ کردی. علت جنگ آن بود که در سال ۷۰ میلادی مطابق ۸۴ هجری عماره بن تمیم - اللخمی که ابن اشعث را از عراق تاخراسان دنبال کرد و الی سیستان مقرر شد «افغانستان بعد از اسلام صفحه ۴۸» بوهانده حبیبی». قرار تذکر یعقوبی زنبیل باین تقرر موافقه نکرد و سبب خشم الحجاج شد (یعقوبی ترجمه بلدان صفحه ۲۸۳ و صفحه ۶۸ سیستان زیر نفوذ اعراب موافقه بوسورت) اگر واقعه چنان بوده باشد مسئله پرستیژ و قوت زنبیل و ضعف و مؤثر نبودن قوای عربی بوده. مدت حکومت وی دیر نبود و در عهد عبد الملک معزول شد و مسمع بن مالک ب سیستان مقرر شد. در سیستان ابوخلده الخارجی با بسیاری مردم از بزرگان جمع شده بودند و با مسمع حربها کردند آخر ابوخلده گرفته شد و سوی حجاج فرستاده شد. درین هنگام مسمع ب سیستان وفات یافت و عبد الملک مروان به دمشق. سال ۸۶ ه و محمد بن شیبان برا در زاده مسمع بجای او نشست (صفحه ۱۱۸ تاریخ سیستان) و هم مسعودی در مروج الذهب (تألیف ۳۳۲ هجری) می نویسد که «..... هر که برین سرزمین متصل هند حکم راند او را رتبیل گویند». اما نام رتبیل یا زنبیل نه در مأخذ غیر عربی و فارسی دیده شده و نه در مسکوکات و کتیبه های مکتشفه بنظر رسیده است. در منابع عربی و فارسی وقتی ذکر رتبیل های آید جز همون لقب نامی برده نمیشود.

بلاذری نکته مهمی را ذکر می کند باین معنی که چون کابلشاه مسلمانان را از کابل بیرون راند رتبیل برزابلستان و رخیخ تا بست

دست یافت . چون بنظر می‌رسد که قدرت رتبیلان بعد از شکستی است که قشون اعراب از کابل شاه یافته بودند . ربیع بن زیاد سردار لشکر عرب رتبیل را در بست منهزم ساخت و در جنگ دیگری که با او در رخج یعنی ولایت قندهار کنونی کرد رتبیل شکست یافت و قلمرو او بدست ربیع درآمد .

بعد از ربیع عبیدالله بن ابی بکره از طرف معاویه با مارت سیستان آمد و رتبیل با او از طرف خود و بلاد کابل بقبول هزار هزار درهم (یکمليون) صلح کرد . (صفحه ۴۹ افغانستان بعد از اسلام تألیف استاد حبیبی) .

استاد حبیبی با استناد تاریخ طبری نوشته است که بعد از مرگ یزید بن معاویه (۶۴۰ هجری) چون در سیستان بین قبایل عربی نزاع افتاد رتبیل خواست آنجا را ضمیمه قلمرو خودش سازد و در ایام خلافت عبیدالله بن زبیر (۶۴۰-۶۴۳ هجری) سرداران لشکر عرب به زرنج آمدند و بارتبیل جنگیدند و او را بکشتند .

بعد از رتبیل مقتول رتبیل دیگر اداره مملکت را بدست گرفته سعی کرد که نفوذ اعراب را برچیند تا اینکه در عهد عبدالملک بن مروان عبیدالله بن امیر برسیستان امیر شد و بارتبیل بمجادله پرداخت و رتبیل با قبول هزار هزار درهم با وی صلح کرد . بعد از آن قدرت رتبیل روز بروز زیادتر شده رفت چنانکه در عصر امامت حجاج بن یوسف عبیدالله بن ابی بکره به سیستان و رخج آمد و تا نزدیک کابل پیشرفت اما در جنگ بارتبیل مغلوب شد و لشکر عرب مضطرب گردید و عبیدالله با دادن پنصد هزار درهم صلح کرد . این جنگ در سال ۷۹ هجری روی داد .

حجاج در سال ۸۰ هجری چهل هزار لشکر مجهز و مسلح بقیادت عبدالرحمن بن محمد بن اشعث فرستاد . زنبیل عقب نشینی کرد و عبدالرحمن حصه بزرگی از سرزمین رتبیل را با غنائم زیاد گرفت . عبدالرحمن با خلیفه عبدالملک و حجاج مخالف شد و در سال ۸۲ هجری بر آنها شورید . بین او و حجاج پیکار های زیاد روی داد تا که

در سال ۵۸۳ هـ عبدالرحمن به زرنج عقب نشست و چون بدان شهر راه نیافت به بست آمد و رتبیل او را امان داد. حجاج نامه به رتبیل نوشت و مبلغ یکک مایون و چهار صد هزار در هم با عماره بن تمیم فرستاد و عبدالرحمن را از وخواست رتبیل در اول قبول نکرد اما چون خطر حجاج را حس میکرد بالاخره مجبور شد او را تسلیم بدهد اما عبدالرحمن خود را از بالای قصر انداخت و در رنج همرد و سر او را نزد حجاج بردند. (صفحه ۵۵ افغانستان بعد از اسلام تألیف استاد حبیبی).

در سال ۹۲ هجری قتیبه بر سیستان لشکر کشید. وی مردی دلیر و لشکر شکن بود. رتبیل پیام صلح داد و قتیبه که میدانست دست یافتن بر رتبیل کار آسان نیست قبول کرد و همین قتیبه است که عمر عبدالعزیز او را بسبب چهل اواز قرآن معزول کرده بود (صفحه ۳۲۹ جامع الحکایات عوفی جلد اول بکوشش با نومصفا تهران). با وجود لشکر کشی متواتر اعراب و صد مائی که دولت رتبیل از ایشان برداشت خاندان رتبیل در سیستان و رنج و زابلستان تا احوالی هند حکمرانی داشتند. در ماه صفر ۱۶۹ هجری تمیم سر دار عرب از بست به رخد شد و با رتبیل حرب کرد و برادر او را اسیر کرد و بعراق فرستاد (صفحه ۲۰۶ تاریخ سیستان).

در تاریخ سیستان آمده است که در سنه ۲۴۹ هجری یعقوب لیث صفاری در رخد با صالح بن نصر که بر رتبیل پناه برده بود بیاویخت و رتبیل را بیهکند و بکشت باشش هزار مرد و سی هزار اسیر گرفت با چهار هزار اسب و برادر رتبیل بزهار یعقوب آمد و تخت سیمن رتبیل و خزینه و سلاح و تمام قراپتان او در د و صد کشتی به سیستان حمل شد که در آن جمعه اعرسی برادر رتبیل هم بود. یعقوب صالح بن حجران عم رتبیل را بولایت رخد حکمران فرستاد. موصوف در سال ۲۵۲ هجری عاصی شد و عاقبت خود کشی کرد. «تصویر نمبر ۹ دیده شود» در سنه ۲۵۵ هجری پسر رتبیل موسوم به کبر (گبر) که بقاعه

بست محبوس بود فرصت یافت و بگریخت و سواهی بزرگی جمع کرده و برخد شد و رخد بگرفت و یعقوب بدفع او درذیحجه همن سال برآمد و بسررتبیل از رخد به کابل گریخت و یعقوب بعد از تاخت و تاز برخاج و ترکان درشوال ۲۵۶ هجری به سیستان آمد . صفحه ۲۱۵ و ۲۱۶ تاریخ سیستان .

دو سال بعد در ربیع الاول ۲۵۸ ه با زیمعقوب بسر کوبی رتبیل به زابلستان رفت و بسررتبیل به قلعه (نای لمان) (در اجرستان کنونی به غرب غزنه) پرشد و حصار گرفت و اورا فرود آورد و بند برنهاد . (تاریخ سیستان صفحه ۲۱۶) .

خلاصه اینکه رتبیل ها یا زنبیل ها در جنوب منطقه کابل از زابلستان تا سیستان و از رخج تا حد و سند دراز بر حکمرانی داشتند و مراکز مهم ایشان در شهوهای زرنج و بست و پنجوائی و کوهک بود مدت اقتدار ایشان از لشکرکشی های اسلام تا سال ۲۵۸ هجری (۸۷۹ میلادی) که یعقوب لیث صفاری آنها را مستاصل گردانید دوام کرد و بظن قوی مذهب ایشان زردشتی و آفتاب پرستی بود زیرا دیانت کبری در سیستان و اراضی غربی افغانستان تا همین عصرها ادامه داشته و تخمین میشود که نه تن ازین خاندان بقدرت رسیده بودند . یعقوب بنیاد دولت ایشان را چنان برانداخت که دیگر نامی از ایشان باقی نماند .

حیف است که نه سکه از بشان باقیمست و نه کتیبه ئی . آنچه در باره ایشان میدانیم از منابع عربی و فارسی است که بیشتر حاکی از جنگ و لشکرکشی است . چون در ساحة قلمرو ایشان تحقیقات علمی و آرکیا-لژی هنوز صورت نگرفته فعلاً از تاریخ مدنی و اجتماعی ایشان بطور واضح چیزی نمی توان گفت .

کرونولوژی تقریبی زنبیلان (رتبیلان)

(از ۹ هجری تا ۲۵۸ هجری)

بر اساس مآخذ عربی و فارسی زنبیلان یا رتبیلان از آغاز دوره اسلامی تا سال ۲۵۸ هجری (۸۷۹ میلادی) در جنوب افغانستان از زابلستان تا سیستان حکمرانی داشته‌اند. طبق نگارش استاد حبیبی زمین ازین حکم رانان محض بنام خانواده گئی ایشان رتبیل در تاریخ ذکر یافته‌اند بدین قرار:

- ۱- رتبیل در عصر خلفای راشدین از ۱ هجری تا ۳۳ هجری.
- ۲- رتبیل در عصر اموی از ۳۴ تا ۶۶ هجری که بدست مسلمانان کشته شد.

- ۳- رتبیل از ۶۷ تا ۱۰۰ هجری که با دادن یک میلیون درهم با مسلمانان صلح کرد طبری اورارتبیل اعظم نامیده.
- ۴- رتبیل از ۱۰۱ تا ۱۲۲ هجری که از دادن باج با امویان سر باز زد.
- ۵- رتبیل اوائل عصر عباسی از ۱۳۳ تا ۱۶۶ هجری که مطیع دربار بغداد و همعصر خنچل شاه کابل بوده.
- ۶- رتبیل از ۱۶۷ تا ۲۰۰ هجری در عهد الهادی عباسی که برادرش امیر شد و اورا بغداد فرستادند.

۷- رتبیل از ۲۱۰ تا ۲۳۳ هجری (؟)

۸- رتبیل عصر صفاری از ۲۳۴ تا ۲۴۹ هجری که بطرفنداری صالح بن نصر با یعقوب لیث جنگ کرد و کشته شد.

۹- رتبیل از ۲۵۰ تا ۲۵۸ هجری که تاریخ سیستان اورا (گیر) خوانده با یعقوب لیث جنگ کرد و امیر شد و با مرگ اورتبیلان خاتمه یافتند. مدت اقتدار ۲۵۸ سال.

بخش دوم

سلطنت کابل شاهان

با مطالعه تاریخ کابل شاهان پیوسته با اصطلاح سرزمین هند برمی خوریم پس لازم است که بعد از ذکر مجادلات قوت‌های محلی و خارجی و تشکیلات کهداریان و یفتالیان و زنبیلان و پس منظر سیاسی کشور که رابطه مستقیم با تاریخ مور دنظر دارد از مفهوم (هند) و عنوان (شاهی) قلمروها و تیخت‌های شاهیه سخن بگوئیم تا در تعقیب مطالب مربوط باین دوره سهولت روی بدهد از حکمرانان محلی دیگر بمانند شاران هامیان و سوریان غورو هرات و غیره که رابطه مستقیم ندارند ذکر میمان نخواهیم آورد.

هند کجا بود ؟

در قرون وسطی وقتی سخن از هند می‌رود هدف مفهوم امروزی آن تصور می‌شود حال آنکه اصطلاح هند آنروز را با امروز فرق بسیار است نام هند به مفهوم (بهاراتا) یا (بهاراتا و رشا) بود منطقه شمال غرب نیم-قاره هند و پاکستان موسوم بود به (اودیچیا) یا (اوتراها) مورخین اسلامی این منطقه را هند خواندند و در نظر ایشان مناطقی که در شرق رود هاند افتاده و شامل نواحی غزنی کابل و قندهار بود با بقیه هند

امروزہ باستانشنای سندھند خوانده میشود. در حدود العالم—ہند و هندوستان ہر دو ذکر یافتہ است قرار آن حدود ہند بدین قرار است: مشرقوی ناحیت چین است و تبت جنوبوی دریای اعظم است و مغربوی رود مہراں است و شمالوی ناحیت شگنان وو خان و بعضی از تبت.

(حدود العالم ورق ۱۴ نسخہ خطی کتا بخانہ آرشیف تاریخی).
امادر ایام ما بعد اطلاق ہند بہ سرزمین شرقی رود سندھ شد نام ہند غالباً از پارسیان با عرب رسید چہ پارسیان این کشور را از زمان ہخامنشیان با این نام می خواندند در کتیبہ ہای ہخامنشیان ہند یا ہندو—بجہت یک ولایت ذکر شدہ است از نظر با نشناسی کلمہ ہد شکل پارسی—شدہ کلمہ سانسکرت سندھ می باشد.

ناحیہ سند قبلاً از طرف مسلمانان عرب فتح شدہ بود (قرن ہشتم میلادی) و مفہوم ہند شامل تمام ہندوستان بود بجز سند چہ آن جزو دولت عربی شمرده میشود. مورخین عرب حتی سلطنت ہای کابل و زابل را نیز جز ہند می شناختند.

در نزد عرب سرحد جنوبی ہند روشن نبود اما میتوان ملتان را حد فاصل آن شمرده باری ملتان جز سلطنت (جیپالا) بود. حتی در زمان سلطنت جیپالا مؤلف حدود العالم ملتان را شہری در ہند شناختہ. اداریسی آنرا شہری در سرحد ہند و آخرین شہر سند خواندہ و تذکرہ دادہ است کہ بعضی آنرا جزو سرزمین ہند می شمارند.

ہند در زبان عرب با (ہندو) و (گادارا) در زبان ہخامنشی تطابق می کند نویسندگان قدیم یونان (قبل از اسکندر) نیز ہند را چنان می شناختند. ہندوی قدیم (ہندو) غالباً سرحد شرقی (سند ساگردو آب) یعنی منطقہ بین رود جہلم و اندس بودہ قرار نظریہ سمت ہند و مطابقت بہ جریان اندس از «قلعہ باغ» تا بہ بحر کہ شامل تمام سند و حصہ زیاد پنجاب در شرق اندس می باشد بعد از آن است کہ سائر مناطق ہند بنا بر نفوذ سیاسی و تجارتی از طرف مسلمانان بزمین نام شامل ساختہ شدہ.

ازین بحث چنین نتیجه می توان گرفت که هند منذ کوه اعراب عبارت بود از منطقه شمال غرب نیم قاره هند امروزه یعنی « اوتارا پاتها » (صفحات ۱۵-۱۴) شاهیان افغانستان و پنجاب تألیف دکتر پادری ملاحظه شود).

عنوان شاهی

عنوان (شاو) یا (شاو نانو شاوو) بمعنی شاهنشاه از القاب کوشانیان بزرگ مخصوصاً کنشکا بود. برطبق تحریر چینهان شاهان (توهولو) یا تخاری عنوان (شاو-وو) را بکار می بردند که در یونانی بصورت Zaooy یا Zavu ترجمه شده و بر مسکوکات کجولا کد فوژس دیده میشود (صفحه ۱۱۳ اندو یست های ما بعد تألیف کنگهم) برطبق نظریه کنگهم این عنوان همان (شاو) میباشد که بر مسکوکات کنشکا، هوشکا، واسو دیوا ضرب شده و عنوان (شاهی) را شاهان اندوسیته ما بعد (کیداریان کا بلهاهان برهمن شاهان) عهد محمودغزنی استعمال می کردند.

لقب شاهی از کلمات اصیل تخاری است که در کتیبه سرخ کوتل در حدود (۱۶۰ میلادی) چندین بار در رسم الخط یونانی (شا) نوشته شده و بانام شهنشاه بزرگ کوشانی (بک شاه - شاه بزرگ) آمده و در یک نسخه بعدی همین کتیبه باملائی کنوی (شاه) هم ضبط گردیده است (مادر زبان دری و تحلیل کتیبه بغلان صفحات ۵۹ و ۹۰ استاد حمیدی).

عنوان شاهی در کتیبه کوشانی که در هند بدست آمده بار اول استعمال شده. بعقیده کنگهم (شاهی) شکل هندی شد: (شاو) است که از طرف کوشانیان در سکه ها بکار رفته. عنوان (شاوو) بار اول از طرف کنشکای اول بر مسکوکات مسین کلاس دو استعمال گردید در مسکوکات طلای کلاس دوی او عنوان (شاو و نانو شاوو) بکار رفته و در سکه های کلاس اول مسین وزر بن عنوان (باسیلیوس باسیلیون) نقش گردیده. عنوان اولی در بیشتر سکه ها دیده میشود حالانکه

عنوان ثانوی بصورت با اهمیت تر استعمال گردیده . عنوان (شاو و ناو شاو) بصورت بلا تغییر از طرف معاقبن کنشکای اول و شاهان ساسانی تقلید گردید . شاهان ساسانی نه تنها عنوان شاه و موتیف آتشگاه را از مسکوکات کوشانی تقلید کردند بلکه ترکیب (هاو و ناو شاو) هم اتخاذ نمودند (صفحات ۴۷ و ۴۸ شاهی های افغانستان و پنجاب را تألیف دکتر پانندی) .

استعمال کلمه (شا) باتکای کتیبه سرخ کوتل بغلان در افغانستان بقرن اول میلادی می رسد . و چون دودمان های شاهان افغانستان از قرن اول میلادی تا دوران غزنویان با بقایای کوشانی ربط داشته اند از آنرو کلمه (شاه) را در نام خاندانهای حکمرانان بعد «کیدارایان» «یقتالیان» «کابل شاهان» و «هندو شاهان» دخیل می یابیم . (صفحه ۲۱ افغانستان بعد از اسلام استاد حبیبی)

از زمان کیدارای کوشانان بعد عنوان (شاو و) و (شاو و ناو شاو) ترک گردید ایشان محض کلمه (شاهی) را بکار بردند یقتلها از آن تعقیب کردند . هندو شاهان (او دابها ننداپورا) در کتیبه ها و سکه ها عنوان (شاهی) (شاهی) را استعمال کردند . کتیبه چندین بار این سلسله هندو شاهان را بنامی نوشته است . در کتیبه سنگی «کورا» که از عهد تومارانای شاهی باقیمانده کلمات (شا) و (شاه) ذکر گردیده (صفحه ۵۳ شاهی های افغانستان و پنجاب تألیف دکتر پانندی) . کابل شاهان و هندو شاهان کابل و او دابها ننداپورا کلمه شاهی را استعمال می کردند که با شهرت ایشان این عنوان ممتاز تر گردیده نه تنها نام ثلاثه شد بلکه در نام حکمداران شاخه های فرعی کشتار هم نیز داخل گردید . چنانچه در کتیبه و نوشته های بودائی که از گلمکت بدست آمده معلوم میشود که در قرن هفتم شاهانی درین جا حکومت می کردند و عنوان شاهی را بکار می بردند (صفحه ۱۱) (حاشیه شاهی های افغانستان و پنجاب) . این شاهان غالباً از بقایای کیداریانی بودند که در اثر فشار یقتلی ها گندهارد را گذاشته

بکوههای صعب العبور چترل و گلگت متواری شده بودند .

خلاصه عنوان شاهي از عصر کیدارا (اوائل قرن چهارم مسیحي) تا ختم سلطنت احقاد برهن شاهیان کابل در و یهند (ربع اول قرن یازده مسیحي) مدت تقریبا هفت قرن خاندان های شاهي و امرای محلی کابل زمین را در جنوب هندو کش بهم پیوست و متصل نگه میداشت که به تعقیب کیداریها کشا تریه های کاپیسا نپکی ملکا ، یفتلی ها کوشانو یفتلی ها ، ترو کشه ها ، زابللی ها ، تگین ها ، برهن ها همه در جزو آن می آیند (صفحات ۳۸-۵۳۷ جلد دوم تاریخ افغانستان تألیف استاد کهزاد) .

قلمرو شاهیه

مناطق کاپیسا و گندهاره قلب دولت شاهیه بود . هیون تسیانگ (شون تا نگ) در هنگام سفر با فغانستان باین دو ناحیه رسیده و شاه کاپیسا را که از ملاله ترکی شاهان بود ملاقات کرده و در یادداشت خود نوشته است که حکمران کاپیسا کشا تریه و پایتخت ثانوی او در « اودا بهانداپورا » بود .

اهمیت سیاسی کاپیسا در عهد ترکی شاهان که کابل و کاپیسا را زیر نفوذ داشتند بیشتر بود و اهمیت گندهاره با هندو شاهان بود که از (اودا بهانداپورا) حکمرانی داشتند .

سلطت ترکی شاهان شامل همه کابلستان بوده که شرق آن پرواندس می رسیده شمال و شمال غرب آنرا کوههای هندو کش و با تشکیل میداد ، زابلستان در جنوب و جنوب غرب آن بود . پرواندس بشرق و کشمیر در شمال شرق آن افتاده بود . اما قلمرو هندو ساهیه در عهد جیپال وسیعتر بود شمال غرب آن لغمان سرهند در جنوب غرب کشمیر در شمال و ملتان در جنوب بود یعنی منطقه از غرب پنجاب تا هندو کش و از حواشی کشمیر تا منطقه ملتان می رسید . قلمرو هندو شاهیان در ابتدا از کابل تا رود چناب بود در سال ۹۹۹ م .

سلطنت لاہور ہان اضافہ گردید در اخیر دور ان هندو شاہیان مشاہدہ می کنیم کہ (تری لوچا نا پالا) با سلطان محمود غزنوی بساحل چپر و دریا ماگنگا جہگید کہ این خود دلیل توسعہ قلمرو ایشان است تا بر شرق رود خانہ مذکور اما معلوم است کہ قلمرو (تری لوچا نا پالا) در طول بیشتر از عرض بود. منطقہ تحت تسلط هندو شاہیان در ہنگام مختلف فرق میکرد و بتدریج بطرف شرق انقال می یافت (صفحہ ۵۰۶ هندو شاہیان تالیف پروفیسر مشرا). مناطق مهم قلمرو شاہیہ قرار ذیل است:

۱- **کا پیسا:** کا پیسا شامل کا نرستان (نورستان) و تمام منطقہ بن رود کنر و هندو کش بودہ. ہیون تسیا نک «آنا» کیا، پی، شی «خواندہ کہ ۶۶ میل (برا پر ۲۰۰ میل) وسعت دارد البیرونی آنا «کیا بش» نوشتہ این منطقہ در قرن دہم مسیحی موسوم بہ سلطنت کا پل بود. چینیان در آن عصر آن را تسان (TSAN) یا «کی پن» خواندہ در زمان ورود ہیون تسیا نک «لا مپو»، «نگارا» «گندہارہ» و «وارانا» داخل قلمرو کا پیسا بود منطقہ تکشا سلا کہ در قدیم تابع کا پیسا بود درین وقت از کشمیر اطاعت میکرد اما پو نام قدیم لغمان است کہ رود کا پل در جنوب رود انگار در غرب ورود کنر در شرق و کوہ ہای کرنج در شمال آنست وسعت آن ۱۶۶ میل (برا پر ۱۰۰ لی) میباشد در ادبیات پوراننا «لامپو بنام امپا کا خواندہ شدہ. ب- **نگارا:** زائرچینی نگارا را (نہ-گہ-او-ہو) نوشتہ کہ منطقہ ایست در جنوب شرق لغمان کہ عبارتست از ناحیہ جلال آباد اسروز وسعت آن از غرب بشرق ۱۰۰ میل (= ۶۰ لی) و از شمال بجنوب ۲۴ میل (۲۵ لی) است جگہ الگہ در غرب، درہ خیبر در شرق، رود کا پل در شمال و سفید کوہ در جنوب آن واقع شدہ است این نام در (ہورماہا) مکرر ذکر یافتہ و در کتیبہ کماز «بہار» یافتہ شدہ منطقہ را بنام (نگارا ہارا) ذکر کردہ کہ امروز نگہار یا نگہار خواندہ میشود و در سراج الاخبار ہم بہمین نام ذکر میشدہ.



ج- گندهاره: گندهاره در نوشته‌های اترچینی بصورت (کان-تو) ذکر یافته که در غرب رود اندس واقع شده که طول آن از شرق به غرب ۱۶۶ میل (۱۰۰ لی) و عرض آن از شمال به جنوب ۱۳۸ میل (= ۸۰ لی) است ناحیه گندهاره محتوی مناطق لغمان، جلال آباد در غرب کوه‌های سوات و بنیر در شمال و رود اندس در شرق و کوه‌های قلعه باغ در جنوب آن افتاده است. منطقه گندهاره از زمانهای قدیم مشهور بوده و از وادی کابل تا تکسیلا وسعت داشت و دوشهر عمده آن «تکسیلا» و «پوشکلاواتی» بود (راجه سکهارا) آنرا منطقه خارج از هندوستان یادداشت کرده است الیبرونی آنرا گندهاره نوشته که نباید با گندهار امروز مغالطه شود.

در قرن یازده مسیحی گندهاره به (اودا بهاند اپورا) نیز شهرت یافت که شاید علت آن از رواج افتادن نام گندهاره بوده باشد ناحیه وارانیا یا (فالانا) در تحریر هیون تسیانگ ۶۶۶ میل (= ۷۰۰ لی) وسعت داشت. منطقه بود به جنوب شرق غزنی کننگهم وارانیا را با بنویکی میداند که شامل دو وادی بزرگ رود کرم و گومل می‌باشد.

مناطق دیگری که جز و قلمرو شاهیه بوده بدینقرار است:

اودیانا (وادی سوات) که کابا (مناطق جیلیم و شاهپور) بار بار (منطقه نزدیک دلتای سند-ماگر) و وادی کانگرا تمام این مناطق را هم (راجه سکهارا) و هم (هیون تسیانگ) یادداشت کرده‌اند.

(صفحات ۱۷-۱۸-۱۹-۲ شاهیه افغانستان و پنجاب دیده شود).

پایته‌ها: شاهیه کابل (کابل شاهان) بنا بر حوادث روزگار مراکز متعدد داشتند که مهم‌ترین این مراکز کاپیشی، کابل و ویهند بود.

آ- کاپیشی: این شهر مرکز سلطنت کاپیسا بود که بر طبق نگارش هیون تسیانگ محیط آن بدو میل (۱۰ لی) میرسید هیون تسیانگ نام پایتخت کشور کاپیشی را ذکر نکرده اما چنین قیاس میشود که زائر-چینی مملکت را بنام مرکز آن کاپیشی خوانده کاپیشی را (فوشه) عالم

فرانسوی که در افغانستان مطالعات دامنه داری داشت با بگرام امروزه یکی می‌داند. برطبق نظرفوشه و دیگر مؤرخان این شهر تا سال ۷۹۳-۷۹۲ م پایتخت شاهیه بود اما در سال مذکور از طرف ابراهیم بن جبل مرلشکر قوای عرب ویران کرده شد. بقول استاد کهزاد این شهر مهم آریانا در جنوب هندو کش از قرن دوم قبل از میلاد تا اخیر قون هشتم مسیحی مدت هزار سال پایتخت افغانستان قدیم محسوب می‌شد (صفحه ۵۴۱ تاریخ افغانستان جلد دوم)

نام بگرام را بعضی از علما و یگرام دانسته اند که گرام در سنسکرت شهر و (وی) حرف تعریف است و آنرا فضیلت می‌دهد - و معنی، و یگرام شهر مهم و مرکز و پایتخت می‌شود. بعضی هم آنرا شهر خوانین و نجبا باغ خدا قریه قریه را هب ها و قریه بخت تعبیر کرده اند. کاپیسا از نظر جغرافیائی جلگه - ایست حاصلخیز و فراخ و مستطیل شکل که شهر کاپیشی در گوشه شمال مشرق این مستطیل بزرگ افتاده است. فاصله بگرام از کابل ۶۰ کیلومتر و از چاریکار ۸ کیلومتر است.

در سه قرن اول مسیحی کوشانیان در کاپیسا استقرار داشتند و در زمان کنشکای کبیر کاپیشی پایتخت امپراطوری و حایز اهمیت زیاده بود و مخصوصاً از وجهه صنعت گریکو بود یک ترقی زیاد داشت. و وجود آزادی دین در کاپیسا چون شاهان متما یل به دین بودا بود و صنعت گران ماهر مصروف تعمیرات معابد و هیکل تراشی شدند و این شهر یکی از مراکز مهم به بودائی گردید. هیون تسیا نگار اثر چینی وقتی باین شهر رسید پاشاه کاپیسا ملاقات کرد و در نوشته های خود واکشایریه خوانده قرار گرفته او در کاپیسا یکصد معبد و شش هزار راهب بودائی زندقی داشتند. در تجارت و سیاست نیز این شهر مرکز مهم مملکت بوده اهمیت بسزای داشت. معبد بزرگ شاه بهار (معبد شاهی) و آبادات بودائی دور و نزدیک شهر در اثر حمله اعراب

ویران گردید. معبد شالوکیه (معبد برغمل های چینی) نیز در جوار این شهر بود که هیون تسیانگ مدت یکماه در آن اقامت گزید. کیداریان بعد از آنکه در اثر فشار یفل ها و جنگهای هشت ساله با ساسانیان (۳۴۸-۳۵۰ م) به جنوب هندو کش سر از بر شده بودند این شهر را مرکز قرار داده و دایره نفوذ خود را در ساحه جنوب هندو کش پهن کردند که قلمرو ایشان شامل ولایات کاپیسا، کابل، گندهاره و پکتیا بود. وسعت دولت کیداری درین وقت از باسیان در غرب تا اندس در شرق و ز هندو کش در شمال تا (بنو) در جنوب میرسید. کیدارا مؤسس سلاطه کیداری در اثر فشار یفلها و ساسانیان از شمال و غرب که بطور متداوم جریان داشت مرکز کاپیسی را نیز ترک کرده در- پشاور که مقر زمستانی کوشانیان بود مرکز گرفتند.

آخرین سلاطه که کاپیسی را پایتخت ساختند شاهیه کابل (کابل شاهان) بودند که بغلط در نزد مورخین به ترکی شاهان معروف شده اند. «برهاتگین» سرسلسله این خاندان بعد از اجرای یک درامه سیاسی در کابل موجوده خود را بحیث پادشاه بر مردم قبولانید و باز رنگی و درایتی که داشت از کاپیسی بر کشوری حکمرانی نمود که مشتمل بود بر تمام کابلستان تا رود اندس در شرق کاپیسی قدیم گندهاره و علیا هندو کش و کوه بابا در شمال و شمال غرب زابلستان در جنوب غرب و جنوب رود اندس در شرق و کشمیر در شمال شرق.

پس از فتح اعراب و ویران شدن کاپیسی شاهی بنام کانیک که او را کشکای دوم شناخته اند مرکز سلطنت کابل شاهی را از کاپیسی بکابل فعلی که جایگاه مستحکم و با فصیل استوار بود انتقال داد و بعد از آن تا قرونها از کاپیسی ویران شده نام بر نه نشد.

ب- کابل: دومین مرکز شاهیه شهر کابل موجوده بود که بعد از خراب شدن کاپیسی پایتخت گردید. این شهر با قدمت تاریخی بر چهار راه تجارت شرق و شمال و جنوب و غرب واقع شده. در کتاب ویدا نام (کبها) برای کابل استعمال شده است. بعضی از مورخان

عقیده دارند که نام گابل تجریف یک کلامه سند بست بمعنی تجارتگاه شاید سبب تسمیه گابل باین از جهتی بوده که اکثر کاروانهای هندی مال - التجار و خود را در بازارهای این شهر قرار یخی عرضه می کردند - هیرو - دوت مورخ یونانی (۳۸۳-۴۰۶ م) - رواج مال التجاره گابل را در بازارهای یونان و روم ذکر کرده و آنرا بنام کسپاتروس ذکر نموده که مورخین آنرا با گابل یکی میدانند .

شهرهای که در وادی گابل در هنگام حمله اسکندر مقدونی موجود بود و بطلمیوس و دیگر مورخین از آن ها نام برده اند عبارتند از : (نوبی ایس) (پارسیانا) (کیزانا) (کارناسا) و غیره (اور تسپانا) یا (گابورا) با کار و را عبارت از گابل فعلی است که بطلمیوس با شنندگان آنرا « گابلی تی » خوانده است . ابن شهر را (اوردها شتانا) نیز خوانده اند که یعنی بلند زمین است و همین وضع ستراتیژیکی آن بود که اعراب نتوانستند بصورت قطعی بر آن دست یابند .

در سال ۲۸ یا ۳۸ هجری (۶۳۸ یا ۶۵۷ م) مسلمان عرب بسر کردگی عبدالرحمن بن مره بر گابل حمله آورد و آنرا فتح کردند اما این فتح پایدار نبود . حمله دیگر اعراب که در سال ۷۹ هجری (۶۹۷ م) - روی داد به عربها صدمات زیاده رسید . و کشته و اسیر بسیار دادند . در حمله دیگر در سال ۸۱ هجری (۶۹۹ م) مسلمانان ظفر یافتند . شاه گابل که از شاهان کیداری بود مجبور شد گابل را ترک گوید و به طرف سرحد های شرقی و کشمیر رهسپار شود .

گابل شاهان در سال ۱۷۶ هجری (۷۹۳ م) پس از خراب شدن کا پیشی بگابل انتقال کردند زیرا این شهر بنا بر موقعیت و کوههای بلند و حصار مستحکم محفوظ بود . در عهد (لکه تورمان) آخرین شاه سلاله شاهیه گابل (ترکی شاهان) کالار وزیر بهمنی او کودتا کرد و شاه را محبوس ساخت و سلاله برهمنی موسوم به برهمن - شاهیان را که شعبه دیگر گابل شاهان اند در گابل تأسیس نمود . این شاهان حصار بزرگ شهر را که در عهد کیداریان بر کوههای آسمائی و شیر دروازه

کشیده شده بود. ترمیم کردند که توانست از هجوم حمله آوران- جلو گیری کنند.

با ظهور دولت های طاهری و صفاری در افغانستان نفوذ عرب ازین کشور برچیده شد و همین زمان است که سلسله برهن شاهان تاسیس یافت. یعقوب لایت کابل را فتح کرد و ای اداره آنرا بدست شهزاده از خاندان ترکی شاهان سپرد ولی بعدها (سماننادیوا) شاه برهنی حمله نموده تخت از دست رفته را مجدداً اشغال کرد. برهن شاهان تا عهد غزنویان از شهر کابل مملکت خود را اداره می کردند اما شاخه دیگر ایشان در همین عصر درویشان واقع کنار رود سند به تشکیل جدید پرداخت و (لالیه) سلسله این خاندان در تقویت دولت خود پرداخت مع هذا کابل شهر مقدس برهن شاهان بود و شاهی که درین شهر مراسم تاجپوشی را نمی گذراند شایسته عنوان شاهی نمیشد. آخرین شاهیکه مراسم تاجگذاری را درین شهر بجای آورد (جیپال) بود.

اینکه بعضی ها جائی را در کنار رودخانه نوگر موقعیت قدیم شهر کابل قدیم تصور می کنند درست نیست زیرا شهر بهی که حصار مستحکم داشته و بتواند در برابر حملات گوناگون اعراب، سامانیان، صفاریان و غزنویان تاب مقاومت داشته باشد درین حوالی دیده نمیشود. ممکن است معبدی در کنار رود لوگر وجود داشته که در اثر حملات از بین رفته و رودخانه همچنان در عقاید برهنان مقدس باقی مانده. هندوان کابل تا بحال در روز های دینی در کنار این رودخانه مراسم مذهبی را اجرا می کنند.

«تصاویر تا به دیده شود»

ج- ویهند: پایتخت دیگر و مهم دولت شاهیه ویهند بود. اکثر نویسندگان مسلمان این شهر را ویهند، اوهند، و هو ند و غیره نوشته اند- کهنکیم که آنرا در سال ۱۸۹۱ م دیده بود گفته که هندو ها آنرا (اوند) UND و افغانها هند (HIND) می خوانند. در یکی دانستن «اوند» با «ویهند» و «اودا بهاند اهورا» از نظر زبانشناسی تاریخی اشکالی وجود

ندارد. البیرونی آنرا پایتخت گندهاره خوانده که در غرب رود اندس در موضعی که رود کابل بارود اندس یکجا میشود واقع بوده نام قدیم این شهر (اودابها نداپورا) بود که هیون تسیا نگ بصورت (وو-تو) کاها نتو نوشته شده است. در سنسکرت (اوداگا کها ندار) آمده که در جنوب آن رود اندس جریان داشت. ابن شهر در قرن هفتم پایتخت شاه کاپیسا بود. در سالهای ۸۷۰ م که مرکز کابل دستخوش حملات غرب و شمال گردیده بود این شهر اهمیت بیشتر یافت. قرار نوشته کلپنه ابن شهری بود مرفه و مرکز مهم شاهیه که شاهان شاهیه از همین جا حکمرانی داشتند. «لالیه» که از طرف (سمانتادیوا) شاه کابل والی و بهند شده بود در سالهای اخیر سلطنت سمانتا که وضع دولت او در اثر فشار اجنبی دچار بحران شده بود، موقع را مناسب یافته بکمک «گورچارا» و «الکها نا» و دیگران درو بهند علم استقلال برافراشته و سلسله برهمن شاهان و بهند را اساس گذاشت. پایتخت قدیم گندهاره اهمیت خود را از دست داد و در عوض «اودابها نداپورا» ترقی یافته رفت.

بقول اورل شتین دانشمند معروف در چاپهای غلط راجا تارنگینی شعری که نام «اورابها نداپورا» در آن ذکر یافته است دیده نمیشود و این خود سبب سرگردانی محققان گردید. اما در تذک شاهی کش حیر مولفه «جوناراجه» دیده میشود که لشکر کشی موفقانه سلطان شهاب الدین (۱۳۷۵-۱۳۵۲ م) از کشمیر بسمت غرب آغاز شد. در آغاز لشکر کشی (اودابها نداپورا) را از «گووند خان» گرفت و خود وی را مطیع ساخت. و چون گووند خان شهزاده منطقه اندس خوانده میشد و سرزمین وی با گندهاره مطابقت داشت با سانی میتوان شناخت که شهر «اودابها نداپورا» شهر «بهند» میباشد که زیاد از یکبار البیرونی آنرا پایتخت گندهارا نوشته است. موقعیت این شهر مهم که در لشکر کشی های محمود غزنوی اکثرا ذکر یافته از طرف کنگهم و اضا نشان دانه شده که نزدیک «اوند» در حدود «۵۰ میل بالای اتک و ساحل راست اندس واقع است. در زمانهای بسیار قدیمتر از البیرونی نیز

پایتخت گندهاره درین محل وجود داشته و این مسئله از طرف یکک شاهد کلاسیک یعنی هیون تسیانگ تأیید گردیده .

رینو در کتاب تذکرات بَرهَند «میموار سورلند» خود شهر بزرگ «وو-تو-چیا-هاوچهآ» را که از طرف زائر چینی مرکز مهم تجاری رتی ساحل رودانندس خوانده بود باو یهند البیرونی یعنی (اوند) یکی میداند. از وجهه زبانشناسی نیز اشکلی در شناختن «وو-تو-چیاهاوچهآ» با «اودهندا» وجود ندارد و لو که اختلاف ظاهری درین نام از طرف کلهنه و هیون تسیانگ دیده میشود .

در باره «وو-توچیا» ژولین میگوید که «وتاگهاندا» و بعد تر «اوداگهاندا» شده. جدول های این چین شناس معروف نشان میدهد که «اوداگهاندا» خواندن هم ممکن است. «اوداگهاندا» پراکریست شده «اودابهاندا» است و با اودابهاندا ای سنسکرت فورم جدیدست تا نامهای پراکریست قدیم را برای پندت ها قایل قبول بگرداند . در ترجمه حال هیون تسیانگ «ترجمه بیل صفحه ۱۹۲»

«وو-تو-چیاهاوچهآ» جایی است که زائر موصوف در سفر بازگشت بسوی وطن از اندس گذشته بود و معلومات جالب دیگر اینکه استاد موصوف در کنار رود سند از طرف شاه کیا پیشی که قبل از وو-توچیا می زیست استقبال شد. حالا اگر نوشته های هیون تسیانگ و البیرونی را در نظر بگیریم بر حقیق که او دابهاندا «وو-توچیاهاوچهآ-ویهند» را مقرر شاهان گندهاره قبول کنیم «صفحه ۱۷ تاریخ شاهان کابل مجله شرق و غرب چاپ ایتالیا مقاله اورال شتین ملاحظه شود شماره «او ۲ سال ۱۹۷۳» .

مراکز فرعی شاهیه

پایتخت دیگر هند و شاهان شهر «ناندانا» در نمکسار نزد یکرود جیلم بود . پروفیسر مشرا عقیده دارد که این شهرها پتخت «تری لوجا نا هالا» بود که در سال ۱۰۱۳ م در جنگ با سلطان محمود آنرا از دست داد و آخرین جنگ او در کنار راماگانکا واقع شد «صفحه ۶ هند و شاهان

افغانستان و پنجاب» دانشمندان چندین جای دیگر نیز بصورت پایتخت های فرعی قلمداد کرده اند بماثلند «بهیرا» «بھاتندا» و «لاهور» که در یک وقت یا وقت دیگر پایتخت هندو شاهیان بوده اند .

شهر ها و اماکن مهمه :

شهرهای عمده و مراکز دینی و مناطق نظامی در قلمرو شاهیه بر حسب ذیل یادداشت شده است :

۱- آسیفان: ازین منطقه مسلمان نشین بلاذری ذکر کرده و موقعیت آنرا با فاصله برابر از کابل ملتان و کشمیر قید نموده هنوز موقعیت اصلی آن مجهول مانده است .

۲- باتهندا . مورخین اسلامی این شهر را پایتخت شاه جیپال نوشته اند «سمٹ» آنرا با (بھاتندا) یکی میدانند .

۳- بالاوات : قصبه بود در شمال شرق ملتان نزدیک پرودستلیج

و غالباً از جلاوات دور تر .

۴- بھانہ یا بھاتیاه : این شهر با «بهیرای» . روزی در منطقه

نمکسار واقع در ساحل چپ جھلم یکی بوده . عتبی در تعریف این شهر نوشته است که دیوار های آن بقدری بلند بود که جز عقاب کسی بآن رسیده نمی توانست . مؤرخان اسلامی آنرا بھاطیہ نوشته اند .

۵- بھیمانگار : برطبق تحریر عتبی بھیمانگار را قلعه بسیار

مستحکم بود . گردیزی آنرا با ہیروی تاریخی «بھیمانندور» ربط میدهد . «ویدیا» عقیده دارد که این قلعه با بھیمان دیوای خاندان هندو شاهیه ارتباط دارد . بھیمانگار با نگار کوت امروزه واقع در وادی کانگرایکی شناخته شده است .

۶- بیتور : قلعه نظامی بود که برطبق نوشته البیرونی بر مملکای

رود کابل و اندس آباد بوده .

۷- بیروزا : شهری بود بر ساحل رود ستلج .

۸- پروان : در حدود العالم این شهر با (ب) ثبت شده شهری بود زیبا و استراحتگاه سوداگران. این شهر بصورت دروازه هند هم شهرت داشت و عبارت از جبل السراج حالیه است که قصبه آنرا مردم تا اکنون پروان می نامند .

۹- پوروشارپورا (پیشاور) : هیون تسیانگ آنرا پایتخت

ولایت کندهاره خوانده و بصورت (پولوشاپولو) نوشته است که محیط آن ۱۳ میل (۳۰ لی) و حاکیان شاهی کاپیسا بر آن حکم می رانند. در قرن ده و یازده آنرا «پورشاور» یا «پرشاور» می خوانند. دکتر پانندی تصور می کند شهر قندهار متذکره حدود العالم همین پشاور است. اما در حدود العالم در باره قندهار یا قند خوار که شهری بود بر مصب رود کابل چنین نوشته شده : قندهار شهر عظیمی است و اندرو بتان زرین و سیمین است بسیار و جای زاهدان است و برهمنان و شهری با نعمت است «آبده معروف کنشکا با ارتفاع چهار صد فتن جهت حفظ استخوانهای بودا در سمت جنوب این شهر ساخته شده بود. این شهر تا اوایل حلول اسلام مرکز عظیم بودائی و کتون مدنیت و فرهنگ عصر شمرده میشد. یکبار هم این شهر را پایتخت جیبالادیوا خوانده بودند .

۱۰- پوشکلاواتی : این شهر که همان چهار سد امر و زه

است در هنده میلی شمال غرب پیشاور افتاده. هیون تسیانگ آنرا بصورت «پوسه کلاواتی» نوشته است .

۱۱- پولاشا : هیو تسیانگ آنرا در جنوب شرق پوشکلاواتی

(چهار سده امروزه) نشان داده است که کنگهم آنرا با (پاود هیره) یا قریه (پالی) یکی میداند .

۱۲- جلاوات : در شمال شرق سلطنت نزدیک رود ستلج واقع بود.

۱۳- جهيلم : این شهر هنوز هم به همین نام باقی است. البیرونی

نوشته است که روخانه (ویتاستا) نام جهيلم را از همین شهر گرفته.

۱۴- دروتا : البیرونی موقعیت این قلعه نظامی را در چائیکه

رودهای (شرواتا) و (ساوا) بارود غور بند می پیوند دتعیین کرده است.

۱۵- دون پور : این شهر هم در حوالی شهر لغمان در کنار رود

کابل کائن و جایگاه سوداگران خراسان بود.

۱۶- سالاتورا : این شهر مسقط الرأس (پایتخت) عالم معروف

بود. هیون تسیانگک موضع آنرا در شمال غرب (اودا بهاند اپورا)

معین کرده. اولف کیرو تصور می کند که لاهور جایگاه شهر

پایتخت هند و شاهیان بود پس از انتقال از کابل.

اما این تصور از حقیقت بدور معلوم میشود (الاهور دیده شود).

۱۷- ساول : قریه ئی بود در کوهستان که افغانان در آن سکنی

داشتند که در بین بنو و غزنی واقع بود. طبق نظر کننگهم این منطقه

جزو (وارانا) بود. فرشته از اقامت طایفه از افغانان در نزد یک کرمان

یعنی وادی رود کرم بما معلومات داده است.

۱۸- سگاوند : واقع در بین لوگر و زرمست در نزدیک کوتل

اتیجور که بنا بر معبد (سوخاواتی) شهرت زیاد داشت (داستان فتح

سگاوند دیده شود).

۱۹- سودرا : این شهر در ساحل چپرود چناب واقع بود که

آنرا با «وزیرآباد» امروزی واقع در پنجاه میلی لاهور یکی میدانند.

۴۰ - سویتاواتالایا : شهری بود در جوار کاپیسا که

هیون تسیانگ آنرا (سی-پو-تی-فه-له-تسو) نوشته است و (واترز) آنرا معبد (اندرا) می شناسد . معنی آن زیارتگاه یا اقامتگاه اندر است .

۴۱ - کولوساپنگک : چنانکه هیون تسیانگ نوشته است شهری

بود در سرحد کاپیسا .

۴۲ - لامپا (لغمان) : لامپا نام ناحیه مهم و زرخیز است که

مرکز آن نیز در آن هنگام شهری بود بهمین نام که بهر دو طرف رود کابل واقع بوده از جهت آنرا لغمانات می خواندند . این شهر مرکز تجارت و استراحتگاه شاهان هندو شاهیه بود . موقعیت این شهر تاریخی را در موضعی که امروز به کش عزیزخان است میتوان تعیین کرد شهرامغان بعد از جنگهای سلطه محمود و جیپال اهمیت خود را باخت و چنان از بن رفت که دیگر بصورت شهر درین ناحیه از آن اثری باقی نماند .

۴۳ - لاهور : لاهور : نام (لاهورا از قرن دهم باینطرف

به شکل کوتاه تر مورد استعمال آمده . قرار تحریر فرشته (لاهور) مرکز (جیپالا) بوده نام سنسکرت آن (لاهاپورا) است که در عنعنه بانی این شهر نام اساطیری (لاوا) پسر (راما) بود و اسمای دیگر مانند لوهاوار (البیرونی) و (الاهوار) بلاذری از همان نام سنسکرت نشئت کرده است . بعقیده رشید خان این شهر پایتخت تابستانی هندو شاهان بود که در منطقه مردان واقع است (اثر مشرا صفحه ۲۶ دیده شود) و این همان اللهاور البیرونی است که لاهور حقیقی مورخین قدیم است و آن لاهور پنجاب که مورخین مصری تصور می کنند نمی باشد . قابل تذکرست که این لاهور محض چهارمیل از (اودا بها نداپورا) دور و همان (سالاتورا) مستطالراس پانی

عالم معروف قرن چهارم قبل از میلادست . هیون تسیا نک این مقام را در قرن هفتم میلادی دیده بود . الیهاور از طرف کننگهم کشف و شناخته شد . (صفحه ۲۶ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب تالیف مشرا) البته متوجه باید شد که این شهر بعد از دست رفتن کابل از شاهان برهمانی پایتخت زمستانی گردیده بود .

۴۴ - مولاستهانا : این شهر همان ملتان است که بنا بر معبد

آفتاب خود شهرت زیاد داشت و نام شهر هم از نام بت آن برآمده است مار کوارت عقیده دارد که در بین این معبد یعنی «آدیتیا» الهه خورشید و معبد معروف «زون» در زمین داور ارتباطی برقرار بود (صفحه ۳۵ سیستان بر زیر دست اعراب) معبد آفتاب در ملتان توسط «تورامانا» پدر «مهراکولا» (مهرگل) شاهنشاه یفتلی ساخته شده بود که نام مهرگل با معبد ارتباط معنوی دارد . باری این شهر «بغه پورا» هم نامیده میشد که معنی آن شهر خداست محیط آن در حدود ده میل (۳۰ لی) است . ملتان در سال ۹۵ هجری (۷۱۳ م) از طرف محمد بن قاسم ثقفی حکمدار اموی فتح شد .

۴۵ - ناردین : در ناحیه چهلهم واقع بود (تری لوجا ناپالا)

در همین جا با سلطان محمود غزنوی مصاف داده بود .

۴۶ - نگارا : هیون تسیا نک آنرا (ناکی او هو) خوانده که

عبارت از جلال آباد فعلی باشد . زائرچینی اگرچه نام شهر را ننوشته اما واضح است که او مناطق را بنام شهرهای آن ثبت می کرده . وسعت این شهر سه میل (= ۲۰ لی) بود . در قرن دهم شهر «تنهار» خوانده میشد ولی نام قدیم آن (نگارا) یا (نگاراها را) است (واترز) تصور میکند که نگارا با (نگرکوت) متذکره البیرونی یکی است که شجره کابل شاهیان در آن بوده و البیرونی نتوانسته بود آنرا ببیند . اما نگارا را نمی توان با نگرکوت یکی دانست .

۴۷ - نیممال : نیممال یا نمله شهری است در بین جلال آباد و کابل

که بر طبق نگارش بعضی مورخین چیپال یا سپگتگین در حوالی آن جنگیده بود . این شهر که بصورت قصبه موجود است در دوران شاهان مغلی هند مورد توجه قرار یافت و باغ معروف مغلی از یادگار آن دور است .

۴۸ - وایجیراستانا : نام آن در کتیبه بریکوت متعلق بدوره

«چیپالادیوا» ذکر شده . بریکوت ناحیه کوهستانی است در سوات علیا استاد حبیبی آنرا عجویر و اجرستان در غرب غزنی قرار میدهد قلعه (نای لمان) در همین جا بود که پسر تربیل در آن حصاری شد و بالاخره یعقوب ایت آفرای کشور و او را اسیر کرد .



دوره کابل شاهیان

تاریخ افغانستان بعد از سقوط کوشانیان بزرگ تا ظهور اسلام بسیار روشن نیست و مخصوصاً دوره کابلشاهیان که هدف این نوشته است محتاج تحقیقات علمی و آرکیالوژی و سکه شناسی مزید میباشد .

در باره ایشان آنچه بدسترس داریم متکی بدواثرست: یکی الهند البیرونی عالم معروف و دیگر را جاتارنگینی اثر کلهنه مورخ و شاعر کشمیری البیرونی از تاسیس سلطنت کابل شاهیان معلومات قیحداری داده است که با ذکر جیپال و احفاد او که همعصر خود او بودند واقعات را مختصرآ پایان رسانیده است .

امادر وقایع کشمیر اثر کلهنه که بگانه اثریست در ادبیات سنسکرت نام شاهان تروشکا یعنی (هوشکا - یوشکا و کشکا) ذکر و تاریخ ایشان ثبت گردیده است . اندوسیت ها ویا برطبق منابع چینی یوچی های بزرگ و ساکاهای منابع هندی سلطنت خود را در شمال غرب هند تاسیس کردند را جاتارنگینی معلومات تاریخی دلچسپ آن سلسله را بدسترس می گذارد . برطبق آن آخرین میراث امپراطوری را که اندوسیت ها در آن سرزمین سرحدی تاسیس کرده بودند مشاهده میتوان کرد . این معلومات در باره آن شهزادگان شاهی میباشد که به هندو شاهان کابل شهرت دارند . اما معلوماتی که کلهنه داده است منظم نبوده بلکه در ضمن وقایع کشمیر و روابط آن دولت بادولت هندو شاهی بصورت

پراکنده ذکر یافته است. «صفحه ۴۱ مجله شرق مقاله اول شتین ملاحظه شود». کابل شاهیان بدودسته منقسم اند:

۱- کابل شاهان یا شاهیه کابل معروف به ترکی شاهان که از نصف دوم قرن ششم تا اوایل قرن نهم بر سر اقتدار بودند. دولت ایشان در کاپیسا تا میسرودر کابل خاتمه یافت.

۲- کابل شاهان برهمنی یا هند و شاهیه کابل که در ۸۱۵ م در کابل با اقتدار آمدند و بعدها در اثر جنگها و فشار قوای خارجی و داخلی به ویهند منتقل گردیدند و در سال ۱۰۳۰ م دولت آنها توسط غزنویان برچیده شد.

۱- شاهیه کابل:

کابل شاهیان یا ترکی شاهیان: در هنگامیکه دوره قدرت در افغانسان حکم فرما بود «برهه تگین» از نژاد کهداریان که از طرف یفتلها والی گندهار شد بود در مجادلات محلی مجبور شد پیشاور مرکز گندهار را بگذارد و بطرف کابل مرکز قدیم کهداریان بیاید. پس از مطالعه فضای سیاسی توانست که در سال ۵۶۷ م سلسله کابل شاهان که بعضاً آنرا ترکی شاهیان می خوانند در کابل تاسیس کند. داستان به اقتدار رسیدن او را البیرونی چنین روایت کرده است: (هندوها شاهانی داشتند که در کابل می زیستند و ترکها که گویند ایشان از تبت بوده اند) مورخان قدیم تقریباً تمام قبائلی را که از ماورای آمو و پامیر بسرزمین شمالی افغانستان وارد شده بودند بمانند کوشانیان، یفتالیان و غیره تراج خوانند و تصور می کردند که از تبت آمده بودند. البیرونی می نگارد: (نخستین شاه این خاندان (برهه تگین) بود که درین کشور آمده در کابل در غاری سکنی گزید که در آن غار جز خزیدن پردست و پا بدیگر صورت امکان داخل شدن نبود. درین غار آب موجود بود و او آذوقه خود را برای عده معین روزها ذخیره کرد. مردم نام- برهه تگین را شگون نیکه گرفته داخل غار می شدند و بزرگوار می

از آب را بیرون می آوردند.)

البیرونی ادامه میدهد: (در مدخل غار عده خاصی از دهقانان مصروف کار بودند. فریبکاریهایی ازین نوع با داشتن متحدین موفق است والا اگر راز را بر مردمان غیر افشا کنند موجب بدنامی میشود. ایشان مردم راشب و روز پیوسته بکار واداشتند تا جایگاه عجیوقت خالی از مردم نباشد.

(چند روز بعد از آنکه او داخل غار شده بود خزیده در حضور مردم بیرون آمد و مردم او را بنگاه طفل نوتولد نگریستند. وی لباس ترکی بر کرده بود کلاه بلند موزه و اسلحه داشت. مردم او را چنان احترام کردند که گوئی اصل معجزه آسایی دارد و سرنوشت او را برای پادشاهی برگزیده است. در عمل او آن مالک را زیر سلطه درآورد و بر آنها بعنوان شاه کا بل حکمرانی کرد. این حکمرانی در اولاد او باقی ماند که شماره حکمرانان آن قریبا به شصت می رسد) (صفحات ۱۳ و ۱۴ هـ - البرونی ترجمه زاخو).

این داستان اگرچه بنظر افسانه مانندست اما حقیقتی در آن نهفته است جوامعی که معروض بحران اجتماعی و سیاسی بودند همیشه منتظر ظهور ناجی و پشوا میشدند. در آن هنگام فضای این ناحیه مغشوش و بحرانهای سیاسی و اجتماعی بحد کمال رسیده بود. برهه تگین که روحیه مردم را می دانست و در کار اداری و نظم و نسق جامعه صاحب تجربه طولانی بود نخست مردم را منتظر ظهور ناجی ساخت و بعد خود با علمی جادو آسا ملبس بلباس شاهی کوشانی از غار بیرون آمد. لباس اوشیاهت به تصویر شاهان اولین اند و سیتی داشت که بر سکه های کاد فیزس و کشکا نقش است. قبای بی آستین کوتاه که پیشروی آن باز بود با کلاه بلند و موزه و اسلحه لباس کوشانی بود. چون مردم داخل شدن او را به غار ندیده بودند یقین کردند که راده آسمانی چنان بود و اعمانست که سرنوشت برگزیده است. با اینصورت «برهه تگین» ظهور خود را وجهه روحانی و دینی نیز داد و از روحیات

مردم به نفع خویش استفاده کرد و باین نیرنگ توانست که بنیاد دولت «کابل شاهی» را بگذارد.

اکنون باید دید که ابن غار در کجا بود؟ در جنوب شهر کابل در عقب قلعه کاسه برج در ناحیه که - موسوم به شهدای صالحین و گورستان عام است زیارتگاهی بنام (چشمه خضر) وجود دارد که در حقیقت غاری است سیاه که در انتهای آن ذخیره آب بوده است چکیدن قطرات آب بر سه میگی غار می افزاید بشهادت با برنامه این منطقه (که اکنون گورستان است) حصه از شهر قدیم کابل و یا ناحیه مجاور شهر بوده تصور میشود که بعد از جنگهای خونین با اعراب و کشته شدن هزاران مسلمان عرب این منطقه بشکل گورستان درآمد و بشهدای صالحین موسوم گشت. برهه تگین با استفاده از روحیه جامعه آن عصر توسط طرفداران خود نخست تبلیغ و پرو پا کند ظهور ناجی و رهبر را در بین مردم کرد و همگان را منظر ساخت. و بعد همینکه وقت را مساعد و مناسب یافت بالباس سرخ شاهی کوشانی ظهور نمود و مردم را حیرت زده ساخت. مردم روحاً و جسماً با او - اطاعت کردند. شاید هم همین ظهور منجی سیم شد که کابل در نظر کابلشاهان مقدس شمرده میشد و شاهان هردو دهنه یعنی ترکی شاهان و برهمن شاهان آنرا جایگاه تاجپوشی انتخاب کردند تا شاه درین شهر تقدیس گردد این مراسم تا عهد جیپالا دوام پیدا کرد. (تصویر نمره ۵ دیده شود)

البیرونی گوید: مأسفانه هندوها در نظم تاریخی و قایع توجهی ندارند و جانشینی شاهان بصورت تاریخ وارد در نزد ایشان اهمیتی ندارد. وقتی از ایشان طلب معلومات شود درمی مانند و افسانه می گویند از یثرو برای خوانندگان خود داستانهای را که شنیده ام نقل می کنم: بمن گفتند که سلسله نسبت - خاندان شاهی در پارچه ابریشمینی نوشته شده و در قلعه نگر کوت محفوظ است. آرزو داشتیم بآن برسم اما بنا بر علل متعدد در سیدن آن بعید از امکان بود. یکی ازین شاهان (کنک) بود و او همان پادشاهی است که معبد بودائی (ویهارا)

را در پروشاور (پیشاور) تعمیر نمود که آن معبد بعد از وی (کنک کایتیا) خوانده شد (صفحه ۱۵۱ هند البیرونی ترجمه زاخو)

منظور از کنک غالباً همان کنشکای کبیرست که در حد و د (۱۳۰ م) امپراطوری عظیم کوشانی را بوجود آورده و معبد بزرگ پیشاور را ساخته بود. چون کا بلشاهیان از نژاد کوشانی بودند افتخار می کردند که از آن خاندان در حدود شصت پادشاه به حکومت رسیده بودند. دوره کا بل شاهیان (ترکی شاهیان) در سرزمین کابلستان از ۵۶۷ م آغاز و به سال ۸۱۵ م که زمان کودتای کولار وزیر برهمنی (لکه تورمان) آخرین شاه این سلسله بود خاتمه یافت و دود و پنجاه سال دوام کرد. سال ۷۹۳ م زمانی بود که کاپیشی شهر مهم ولایت کاپیسا و مرکز کا بل شاهیان از طرف ابراهیم بن جبل سراسکر عرب فتح و ویران گردید و بهمان تاریخ پایتخت از کاپیشی بکا بل فعلی که محفوظ تر بود انتقال یافت. استحکامات کابل و دیوار هائیکه در عهد کیداریان بر بالای کوههای آسمائی و شیردرازه کشیده شده بود در زمان این کا بل شاهیان ترمیم و مستحکم ساخته شد.

طوریکه ذکر یافت البیرونی حکمداران کا بل شاهی را بدو دسته تقسیم کرده است دسته اول شاهانی که ترک و اصل شان از تبت بوده و دسته دیگر که از احفاد وزیر برهمنی بودند. اما کلهنه در ذکر ایشان فرقی در بین این دو دسته نمی گذارد. در زمان کلهنه شاهی (بشاهی) بمعنی (کشاتریا) بوده ... و بزرگان شاهی که کلهنه از آنها ذکر کرده از فامیل حکمدار (کشاتریای) کاپیسا بوده که هیونتسیانگ نوشته جای رهایش و پایتخت ثانوی آنها (اودا بهاند اپور) بود. (صفحه ۵۱ شاهیان افغانستان و پنجاب تألیف دکتر پانزی) . (وو کونگ) زائر چینی که در سالهای ۷۶۳-۷۵۳ م گندهاره را دیده بود در ترکی بودن فامیل حکمروا شک ندارد. (وو سونگ) زائر چینی دیگر که در دهه اخیر قرن هشتم از گندهاره دیدن کرده

بود بدشهرزادگان ترکی گندهاره و کاپیسا که از نسل کنشکا بودند اشاره نموده است. در روایات هندی نیز کوشانیها ترك خوانده شده اند. ترکی شاهان گندهاره نیز خود را از نسل کنشکا دانسته و کلهنه آنهارا (تروشکا) یعنی ترك گفته است. نویسندگان «پورانانا» نیز گاهی مغشوش شده کلمه (تروشکا) را بجای (توشاراس) بکار برده اند. دکتر پاندی مولف «شاهیان افغانستان و پنجاب» علاوه می کند که معلومات البیرونی و هندی درین مورد قناعت بخش نیست. ممکن ترکی شاهی البیرونی از نژاد کوشانها و یا هونها «یقتلها» باشند که در نزد البیرونی و هندی ترك شناخته شده بودند. وهم بسیار ممکن است که البیرونی در باره شاهان کابل معلومات نادرست حاصل کرده باشد چه او خود معلومات تاریخی هندیها را انتقاد کرده و آرزو داشته که شجره نسب ترکی شاهان را که در قلعه نگر کوت محفوظ و دبینه است. اینهم ناممکن نیست گندهانیها هونهارا ترك شمرده باشند چه کلمه ترك نام عام است برای قبایل آسیای مرکزی و بطور مبهم در مورد خارجیان در اوائل قرون وسطی بکار میرفته اند. «شاهی» به تقلید کوشانیان بعضی را بغلط برده که هونها ترك بوده اند. کلمه ترك قرار تذکره های چینی در قرن پنجم در مورد هونها نیز استعمال میشده.

(کننگهم با ستاد ابن خلکان گوید که در عهد یعقوب لیث صفاری کابل بدست ترکان قبیله داراری «DARARI» بوده و چون میداند که قبیله باین نام نهوده پیشنهاد می کند که داراری «کیداری» خوانده شود و از آن چنین حاصل میگردد: که کید ارا کوشانا در کابل حکمروائی داشت.

«تگین که در اخیر نام برهه تگین است کلمه ایست ترکی و یا از آسیای میانه و بمعنی شهزاده است که چینیان آنرا بصورت «تو-گین» ثبت کرده اند. در آثار هندی نخستین حکمرانای هون در گندهاره همین عنوان را داشت. شاهان هون در پنجاب نیز عین عنوان را داشتند

که از مسکوکات آنها و تذکره های چینی معلومات شده است .
 « گک . پ جایا سوال » عقیده دارد که کلمه « برهه »
 در نام برهه تکین تلفظ بهارتی کلمه بلخ است پس معنی
 برهه تکین حکمران بلخ میشود . از روی نوشته البیرونی چنین فهمیده
 میشود که (برهه) نام جائی بوده و البیرونی آنرا (وار) قید کرده
 که اقامتگاه نخستین شاه ترکی شاهیه بوده . (سرکار) عقیده دارد
 که برهه تکین بمعنی سردار بزرگ است .

« قرار نوشته البیرونی سلاله که از طرف برهه تکین تأسیس شد
 شصت نسل باقیماند . ایلوت مورخ انگلیسی هر نسل ۱۶-۱۷ سال
 میدهد و باینصورت آنرا تا آغاز مسیحیت می رساند که آغاز سلاله
 شود و سعی میکنند که ترکی شاهان را با کوشانی ها ربط بدهند
 و ترکی شاهی را کوشانی میدانند . اما میدانیم که این سلاله بعد
 از ظهور هون ها در منطقه شمال غرب هند برخاسته بودند . پس
 « برهه تکین » را باید در ربع چهارم قرن پنجم جای داد و امکان
 آن نیست که شصت نسل از آن بوجود آید . البیرونی معلومات را
 از روی روایت غلط گرفته و او خود مشکوک شده و خواسته که شجره
 را درنگر کوت ببیند و نتوانسته . شتین نظریه دارد که منظور از شصت
 نسل استعمال کلمه شاهی است که تا دور مسلمانان ادامه یافته ...
 « صفحات ۵۸-۵۲ شاهیه افغانستان و پنجاب اثر دکتر پاندی سلاطه شود .
 منظور دکتر پاندی از هون ها همان یفتالیانند که کیداریان
 را در کوهستانهای صعب العبور متواری ساخته و خود بنیاد سلطنت
 بزرگی را نهادند . چون یوچی ها که کوشانیان و یفتالیان شاخه
 های آن بودند از شمال آمو وارد آریانا شده بودند مورخان قرون
 وسطی ایشانرا ترک گمان کرده بودند .

موضوع نصب نسل را که مورد شک و تردید واقع شده با اندک
 دقت می توان حل کرده . در عبارت البیرونی شصت نسل ذکر نشده
 و آنچه او نوشته چنین است : «... در عمل و آن ممالک راز بر سلطنت

در آورد و بر آنها بعنوان شاه کابل حکمرانی کرد. این حکمرانی در اولاد او باقی ماند که شماره حکمرانان آن به شصت می رسیده. درین عبارات کلمات «نسل» و «حکمرانان» قابل توجه است. البیرونی شماره حکمرانان را شصت گفته نه شماره شاهان را. پس اگر ما عوض شصت نسل یعنی شصت پادشاه شصت حکمران مطابق متن بگیریم مشکل ماحل شده خواهد بود. چه حکمران پادشاه شهزاده و والی همه را احتوا می کند. از وسط قرن هفتم کابل با تصادمات طولانی عرب متحده با مسلمانان خراسانی و سیستانی روبرو شد که این جنگها تا اواسط قرن نهم میلادی ادامه یافت حالانکه اعراب درستند بافتن حات محمد بن قاسم ثقفی قبلاً مستقر شده بودند. بر اساس نوشته های مورخین اسلامی ترتیب شاهان درین جنگها دست قوی داشتند که ما از آن در صفحات قبل من حیث ارتباط ایشان با کابل شاهیان ذکر کردیم.

علاوه از «برهه تگین» البیرونی دو نام کنک و لگه تورمان را هم ذکر کرده است. در کتب دیگر عربی دو نام دیگر دیده میشود یکی از «عرج» بضم ع پادشاه کابل که در ۶۷۰ هجری در هنگام لشکر کشی عبدالرحمن بکابل حکمرانی میکرد و دیگر از «خنجل شاه یا خجل شاه» که المهدی بن منصور عباس ۱۶۸ هجری = ۷۸۰ م سفرای خود را بدر بار او فرستاده و او را با طاعت خود خواند. بود. «صفحه ۸۳ افغانستان بعد از اسلام».

لگه تورمان آخرین شاه خاندان کابل شاهیان یا ترکهای شاهیان بود البیرونی کنک را بانی «وبهارای» پیمارش خوانده که از روی این معلومات محققان او را کنشکای اول خاندان کوشانی دانسته اند. بقایای آبدۀ وی در «دهیره شاجی» هنوز برجاست.

البیرونی کنک و رابطۀ وی را با شاه قنوج بصورت داستان چنین نقل کرده: «صفحات ۱۷-۱۵ هـ البیرونی ترجمه زاخو».

... گفتند شاه قنوج در جـ -- مله تـ جـ -- ف یـ ک

پارچه قماش ممتاز و بسیار عالی با و تقدیم داشت . کنک خواست از آن لباسی برای خود بسازد اما خیاط او جرأت ساختن لباس از آن قماش را در خود ندید و گفت در زردوزی آن نقش پای انسان دیده میشود از هر سو که من آنرا بگیریم نقش پای در میان دوشانه قرار میگیرد . «
معنی این نقش همان است که مادر داستان (بالی) پسر (و پرو کانا) ذکر کرده ایم . اکنون کنک یقین کرد که شاه قنوج بی حرمتی کرده و تحقیق در حق وی روا داشته و با قهر زیاد لشکر خود را علیه وی حرکت در آورد . وقتی رای قنوج از آن اطلاع یافت سخت نگران شد زیر اقوان مقابل با کنک را در خود نمی دید . پس با وزیر خود مشوره کرد و وزیر گفت : (تو کسی را برافروخته ساخته ای که پیش ازین آرام بود و حرکاتی ناشایسته انجام داده ای . اکنون بینی و لب های ببر و اعضای مرا قطع کن و بگذار حیل بکار برم زیرا مقابل باوی ناممکن است .)
شاه باوی چنان کرد که گفته بود وزیر خود را بر سرحد رسانید .

در آنجا لشکر دشمن اور ایافتند و شناختند و بحضور کنک بردند . و کنک علت را را بر پر سید وزیر گفت : (من سعی کردم که اورا از مخالفت هاتو منع کنم و صمیمانه خواهش کردم که تابع تو شود او بر من مشتبه شد و امرداد اعضای مرا قطع کند . بعد از آن او را مخویش در پیش گرفت و رفت . اگر شارع علیارادر پیش گیرند رسیدن باوراه دور درازی را پیچودن است و اما اگر زحمت عبور از یک بهایان گرفته و آب کافی برای چند روز برداشته شود باسانی میتوان باورسید .) کنک در جواب او گفت (آب را باسانی میتوان برد) و امر برداشتن آب داد و وزیر را براه نمائی گذاشت . وزیر پیشاپیش کنک روان شد و اورا بصحرای بیکرانه رهبری کرد بعد از گذشت چندین روز بیهان هایان نیافت شاه از وزیر پرسید که اکنون چه باید کرد ؟ وزیر گفت مرا ملالت میکنم که سعی کردم خداوند گرخود را نجات دهم و دشمن او را تباہ سازم . نزدیک ترین راه ازین صحرا همان راهی است که آمده ای . اکنون بکن با من هر چه خواهی که کسی ازین بهایان جان سلامت نبرد . کنک بر اسب خود بنشست و با اندوه با طرف تاخت و در مرکز خاک نهبه خود

بر زمین زد. از زیر نهزه آب بطور عجب فوران کرد و اشکریان را سیراب ساخت و آنقدر آب برداشتند که باز گشت ایشان را کفایت کرد. با دیدن این حادثه وز برگشت (نقشه من بمقابل انسا نهای ضعیف طرح شده بود نه علیه فرشتگان با قدرت. چون چنین است عرض مرا بپذیر و شهزاده خیر اندیش مرا عفو کن) کنک از جواب داد: (از اینجا برمی گردم خواهش ترا برای توقول کردم ولی بپادارت آنچه در خوروی است رسیده باشد). کنک از بیابان باز گشت و وزیر دو باره بنزد ولی نعمت خود شاه قنوج مراجعت کرد و در آنجا دریافت که بهمان روزی که کنک نیزه بر زمین فرو برد دست و پای شاه قنوج از بدنش فرور یخت. (عوفی این داستان را مربوط بشاه زابل دانسته ...)

لکه تورمان آخرین شاه این سلسله است و البیرونی خود نوشته که (وکان آخرهم لکتوریان) اما مورخان بعد قول البیرونی را تحریف کرده و او را با قبیله (کتور) ارتباط داده اند بدین معنی که (و رجع کنک الی ولایت و هو آخر ملوک کتورمان) (جامع التواریخ رشیدالدین - فضل الله) و اصل این عبارت عربی در نسخه فارسی موزیم بر طانوی چنین است: (و کنک بولایت خود معاودت کرد و آخرین پادشاه کتورمان بود (صفحه ۷۷ افغانستان بعد از اسلام پوهاند حبیبی) و همین مطلب در نسخ خطی تاریخ بناکتی فخرالدین ابوسلیمان داود بن محمد «تالیف ۷۱۷ هجری» نیز آمده است. مفکوره که «کاتور» با ترکی شاهی ارتباط دارد از روی معلوماتی است که در جامع التواریخ و تاریخ بناکتی آمده که نام این پادشاه را بحیث نام خانوادگی شمرده و کنک را آخرین شاه آن میداند.

استاد حبیبی میگوید که باغلب احتمال این کنک البیرونی همان شاهی است که مسعودی بلاد زابلستان را بنام پسر او می شناسد، و می نویسد که زابلستان بنام پادشاه آن شهرستان (فیروز بن کنک) نامیده میشود و ما قبل در کتب خود از قلمه های فیروز بن کنک در بلاد زابلستان توصیف کردیم که نظیر آن

بعضیات و ارتفاع و عجائب دیگر در روی زمین نیست و گسافیکه در دنیا گردش کرده اند هم مانند آن راندیده اند. ممکن است که کنک در سرزمین کابلستان بوده و قرزندش فیروز به زابلستان تسلط داشته است. درازمنه مابعد شاهان این سلسله را فیروز گفته باشند زیرا گردیزی هم بکنفر فیروز را در سنه ۲۵۶ هجری معاصر یعقوب لیث میدانند که یعقوب او را گرفته بود.

(صفحه ۷۸۷۹ تاریخ افغانستان بعد از اسلام)

(رشیدالدین در تاریخ هند (۷۱۰ هجری) نیز کنک را آخرین شاه خانواده ترکی شاهیان نوشته. ایلویوت تصور کرده که این کنک دوم بوده. کننگهم به پیروی از ایلویوت در یکجا میگوید که کنشکای اول را البیرونی ذکر کرده و در جای دیگر شاه (ونکا) یا (واکا) را از روی مسکوکات با کنک متذکره توماس یکی شناخته. وی (واکا) را آخرین شاه سلسله میداند که توسط (کالار) از تخت برانداخته شد. اما در نتیجه دوباره تخت را هدست آورد و تاهایان زندگی حکومت کرد.

«از روی مسکوکات اگر چه (واکا) را میتان نزد یک (سپالپاتی دیوا) قرار داد زیرا سکه های این دوشاه خیلی شبیه هم اند، اما یکی دانستن (واکا) با (کنک) قیاسی بیش نیست» (صفحه ۶۵-۶۴ شاهیه افغانستان و پنجاب تألیف دکتر پانندی).

اما (کور) نام قبایل کافرستان (نورستان امروزی) است کننگهم میگوید که نام خاندان کیداری مکرر بر سکه های طلا و مس در پنجاب دیده شده که باین دور تعلق دارد بشمول مسکوکات ما بعد (تورامانا) شاه کشمیر و پسرش (پراواره سینا) سرداران کافرستان با افتخار خود را شاه کنور می خوانند. البیرونی شاهان (کتور من) را در سال ۱۰۳۰ م ذکر کرده و دو قرن بعد چنگیز خان پس از حمله برهند و کش در (بویا کتور) زمستان را سپری کرد و قریب دو قرن بعد از وی تیمور لنگ بر سرزمین کافران کنور حمله برد (صفحه ۱۸۶ اندویدست های اخیر).

دکهور باندی گوید که ارتباط (کتور) با ترکی شاهان قناعت بخش نیست چه کتورها در قرون وسطی معروف بوده و نسل یونانی ایشان به دلیل بر قدامت ایشان است و نه بر ارتباط ایشان با شاهان کابل که خود تعلق با سیای مرکزی داشتند (صفحه ۶۵ شاهیه افغانستان و پنجاب) پس از لکه تورمان کتور ساختن تعریف متن البیرونی است. از طرف دیگر البیرونی مورخ قدیم و بصیر و محقق است و در تمام نسخ خطی و چاپی کتاب الهند با تفاق «اگتورمان» ضبط شده اگر چه نام لکتورمان با نام معروف (تورمانا) که سردار معروف یفتلی فاتح هندوستان و مؤسس امپراطوری یفتلی در هند بود نزدیک است اما این دو شخص علیحده میباشند. در نظر باید داشت که (تورمان) یا (توره من) بمعنی شمشیری است در زبان پشتو چه توره شمشیرست و من یا مندا صاحب آن اما اینکه این نام فی الحقیقت پشتو میباشد درخور تعقیق است.

البیرونی گوید: آخرین شاه این سلسله (لکه تورمان) نام داشت و وزیرش که برهنی بود (کالار) نامیده میشد. موخر الذکر خوش طالع بود که تصادفاً گنجی پنهان یافت که در اثر آن بر نفوذ و قدرت وی افزود. در نتیجه آخرین شاه خاندان تبتی بعد از رسیدن به سلطنت که مدت مدیدی هم به قدرت بود آهسته آهسته قدرت خود را از دست داد. علارناً (لکه تورمان) اخلاق بد و رفتار ناگوار داشت و ازین مردم از دست او بوزیر شکایت می کردند. پس وزیر او را بزنچیر انداخت و محبوس ساخت. اما خود حکمرانی را دلخواه یافت ثروت وی او را در اجرای نقشه هایش موفق گردانید و بالاخره تخت سلطنت جاوس نمود (صفحه ۱۸ هند البیرونی ترجمه زاخو) و (کالار) مؤسس سلطنت هند و شاهیه کابل بود. این حادثه در سال ۸۱۵ م (۲۰۰ هجری) روی داد. ما از خصوصیات زندگی (لکه تورمان) معلومات نداریم فقط همین قدر می دانیم که در نگهداری تخت و تاج میراثی دو صد و پنجاه ساله موفق نبود. مردی بود ضعیف النفس و نقطه مقابل وزیر خود

(کالار) کہ مردی صاحب نفوذ و سیاست مدار برجستہ و جاہ طلب و پرادعا بود و توانست بر تخت شاہی بنشیند و بدستہ اول کا بل شاہیان (ترکی شاہیان) خاتمہ پدہد .

سال ۷۹۲ م است کہ «کا بل شاہ» در برابر حملہ اعراب قرار یافت ابراہیم بن جبل سر لشکر عرب کا پیشی مرکز کا بل شاہیان را فتح کردہ و آنرا خراب نمود . کا بل شاہ مجبور شد ہکا بل فعلی کہ حصار مستحکمتر و کوههای بلند داشت انتقال کند .

یکصد و پنجاہ سال قبل از برہادی کا پیشی بنام یک شاہ دیگر شاہیہ برہمخوریم و او چنانکہ گفتیم «عرج» بود . در آن هنگام کا پیشی مرکز اول و کا بل مرکز دوم شمرده میشد . ہر دو حکمران را شاہ می خواندند آنکہ در کا بل بود کا بل شاہ و آنکہ در کا پیشی بود کا بل شاہ عظمی نامیدہ میشد . در حقیقت حکمران کا بل با وجودیکہ شاہ خواندہ میشد شہزادہ و قایب السلطنہ بود . در سال ۳۶۵ ہجری «۶۵۶ م» عبد الرحمن بن سمرہ بہ سیستان آمد «مردمان ہرمان او پیشرفتند یکچند سیستان بود باز بغواش شد و بیاہان بگذاشت و بہت ورخند بکشاد از پنجہ ہکا بل شد و کا بل بکشاد و ہرگان ہمایار از آنجا بردند» «صفحہ ۶۵ تاریخ سیستان» و ہمین عبد الرحمن بن سمرہ است کہ بعد از چیرہ شدن بر نواحی رنج و ہلادد اور بہت معروف «زون» را کہ از طلای ناب بود و چشمان یا قوت داشت بشکست ابن سمرہ یکی از دلوران بخرد و قوماندان بہت سالہ خود مہلب بن ابی صفہ ملقب بہ «فارس الفرسان» «سوار سوار کاران» را بحرب نگماشتہ بود و کا بل شاہ کہ مردی جنگی و آزمودہ کاری بود درین ہیکار ہا شخصاً مانند پهلوان دلہری شرکت می کرد کہ داستان او را نویسندہ نامعلوم تاریخ سیستان چنین نگماشتہ است :

«شاہ کا بل حرب بنفس خویش ہی کرد مردی بود کہ ہیکس پرا و پراہری نکرد بسیار ہکشت تا بہت و اند ہزار مسلمان بردست او شہید گشت . چون مہلب آن پدید حملہ کرد بر شاہ کا بل و شاہ کا بل اندران وقت باز گشتہ بود سوی سپاہ خویش . اورا یکی نیزہ زد بر ہشت او آمد و

لیره بدرع اندرغد بکا بلشاه اندر نشد بگشت و دیگر سو به پوش روی بدرع
 بیرون آمده مهلب نیرو کرد که باز آرد چندان قوت کرد که خواست
 کابل شاه را از پشت اسب بر باید تا او بقوت کردن اسب براندر گرفت
 اسب بر جای ماند آخر نیزه بر کند و کابل شاه بتاختن از پیش او بشد و
 اندر وقت کس فرستاد و صلح کرد و گفت با اینچنین سپاه بحرب چیزی
 نتوان کرد. «صفحه ۸۷ تاریخ سیستان» پس بحرب بکا بل شاه عظمی رفتند
 و او پوش آمد بالشکر ساخته و هفت زنده پیل با هر زنده پیل چهار هزار سوار و
 حربی سخت همی کردند. و سپاه اسلام از پیلان فرار همی کردند و کسی
 پیشدستی همی نکرد چون مهلب چنان دید پیشدستی کرد و پیش زنده پیل
 اندر شد و پیلان پیل بروی افکند مهلب زنده پیل را براندر یکی نیز زد
 پیلان دیگر و سپاه بهزیمت باز گشتند و سپاه اسلام دست بکشتن بردند
 تا بسیاری از ایشان بکشتند و بیشتر اسیر کردند و فتح چنین بزرگ بر
 دست مهلب بود «صفحه ۸۸ تاریخ سیستان»

مهلب بعد از این فتوحات از طرف این سمره سپه سالار شده بود در سال
 ۳۳ هجری «۶۶۴م» از کابل بفتح ولایات شرقی روی آورد و بنه و الاهور
 را این ملتان و کابل گرفت و جنوباً تا قوقان پیشرفت. قیقان حدود قلات
 کنونی بلوچ بود. بنه را با بنو والاهور را بالاهور کنایه رود سند در
 شرق پشاور تطبیق کرده اند.

یکی از بن دوشاه کابل (عرج) بود که با قوای عبدالرحمن
 جنگید مدت حکمرانی عبدالرحمن بقول تاریخ سیستان سه سال بود
 و در عصرا مارت او مبادی دین اسلام در افغانستان تا کابل استقرار
 یافت و برخی از فقهای اسلام که در راس ایشان حسن بصری بود از راه
 تبلیغ دستورهای اسلامی را بین مردم استوار ساختند. عبدالرحمن در
 سال ۵۳ هجری (۶۶۵م) وفات یافت. بعد از مرگ او کابل و زابل
 انقلاب کردند و این خودها هدایت که ظفر عبدالرحمن پایدار نبود
 حکمران کابل بر بهار از کابل رانده زابلستان و بست و الرخچر ادو باره
 بدست آورد و عربها بجای اولی خود رسیدند. در سال ۶۸۰م (۶۱ هجری)

ابوعبیده بن زیاد حمله کرد ولی با چنان شکست روپرو شد که تمام مناطق تحت نفوذ حتی سجستان را نیز راها کردند .

بعد از دوره کتک در حدود ۱۷۰-۱۷۶ هجری تا پایان سلطنت لکتورمان آخرین شاه سلسله ترکی ها هان و انتقال مرکز سلطنت از «کا پیشی» به «کا بل» ما هایک پادشاه دیگر بنام سهراب شاه بر سرخو ریم اگرچه چگونگی دوره او روشن نیست ولی از آنچه در اثر (ارزقی) موسوم به (اخبار مکه) قیدست معلوم میشود که پادشاه موصوف اهمیت زیاد داشته .

در کتاب (اخبار مکه) تألیف ابوالولید محمد بن عبد الله بن احمد بن وایده عقبه بن ارزق غسانی مکی مشهور به (ارزقی) (متوفی ۲۵۰ هجری) ذکر یافته است که در عهد مامون الرشید خراسان به ذوالریاستین فضل بن سهل سپرده شد و پرچم سواد عباسی به بلاد کا بل و دریای سند رسید . (مهربانی دومی) کا بلشاه تاج و تخت خود را بوسیله ذوالریاستین بدر بار امیر المؤمنین مامون فرستاد و خود کا بلشاه تابعه خویش در مرو بدست امام مومنان اسلام پذیرفت . پس امام امیر المؤمنین اسرداد تا تخت مذکور را در خزانه بیت المال مشرق گذارند و تاج را در بیت الحرم مکه آویزند چون تمام مسلمانان باطاعت مامون امیر المؤمنین آمدند ذوالریاستین آنرا بمکه فرستاد .

ارزقی در جای دیگر کتاب خویش گوید : امپهید کا بلشاه خراج و باج بلاد گابلی و قندهار (مطلب قند خوار) را دو چند پذیرفت و بنا بر وساجد را در آن بلاد ساختند .

تاج کا بلشاه را در کعبه بجائی آویختند که در آنجا دو میثاق با عهد نامه نصب شده بود تا نشانه بی باشد از پیروزی به غدر و بدعهدی و استحقاق و سوختادن عهد نامه ها و هم احترام به کعبه و کسب ثواب باشد و مردم بدانند و عبرت گیرند که چگونه بعد از این غدر و سوختادن دو عهد نامه (امین) از ملک خود بزور شمشیر کشیده شد و

نشیمن او طعمه حریق گردید. (منظور بدعهدی امون بود با برادر خود مامون که بعد از مرگ هارون الرشید در سال ۱۹۳ هجری امین پرمسند خلافت بنشست و دو سال بعد خلاف عهد نام مامون را از خطبه برانداخت و بجای او بنام موسی پسر صغیر خود خطبه خواند).

در کتاب الجماهر فی معرفته الجواهر مولفه البیرونی آمده است که چون اصبهید کابل مسلمان شد از ویتان سیمن وزیر گرفتند که با آن بک نگین یا قوت هم بود و مامون آنرا فرستاد تا پروی کعبه آویزند. (رساله «تاج کابلشاه در کعبه» اثر استاد حبیبی دیده شود).

از روی نوشته ارزقی نام مهرباب شاه پادشاه دیگر کابل را میبایم که در عهد مومان الرشید بر کابلستان حکمرانی داشته و دیگر اینکه اهمیت این سلطنت تا جایی بود که تاج بود که تاج کابلشاه را در خانه کعبه آویختند که نشانه تسلط دولت اموی بود بر دولت مهم شرقی.

چنین قیاس می توان کرد که دوره حکمرانی مهرباب شاه چند سال قبل از دوره حکمرانی (لکتورما) آخرین شاه سلسله ترکی ها هان بوده. اینکه مهرباب شاه با تبعه خویش در مرو بدست مامون مسلمان شده باشد در خور تحقیق مزیدست.

شهر کابل جایگاه ظهور (برهه نگین) موسس خاندان کابلشاهیان یا ترکی شاهیان بود که بعد از فتح کاپیشی در کاپیسا بدست عربها پایتخت ترکی شاهیان گردید. در باره وسعت سلطنت کابل شاهیان کلته نوشته که سلطنت ایشان تا رود اندس وسعت داشت که ماورای سرزمین (تا کابل) زبردست گوجارها بود. سرحدات شرق و جنوب غرب آن واضحا تثبیت شده پس سلطنت ترکی شاهیان را با تمام کابلستان تا رود اندس در شرق و کاپیسا و قدیم گندهاره علیا هندوکش و کوه بادر شمال و شمال غرب زابلستان در جنوب غرب و کشمیر در شمال شرق میتوان محدود ساخت. (صفحه ۶۸ شاهیان افغانستان و پنجاب تالیف دکتر پانندی دیده شود).

کرو و لوی کا بل شاهیان

(ترکی شاهیان)

- برهه تکین مؤسس خاندان ترکی شاهیه در حدود ۵۶۷ م
 تبدیل بحیث حکمران مستقل (۹ هجری) از ۶۴۰ م بعد
 هیون تسیانگ در کاپیسا و ملاقات با شاه کشارتیه (۱۱۱ هـ) ۶۳۲ م
 آغاز حمله عرب ۳۰ هجری ۶۵۰ م
 مرج کا بلشاه ۵۱-۳۶ هجری ۶۵۶-۶۷۰ م
 فتح کابل بدست مهلب ۳۴ هجری ۶۶۳ م
 جنک با اعراب و غلبه کا بلشاه ۶۱ هجری ۶۸۰ م
 خنجل شاه (خنجل شاه) ۱۶۳ هجری ۸۷۰ م
 کنک در حدود ۱۷۰ تا ۱۷۶ هجری ۷۸۶ تا ۷۹۲ م
 فتح کاپوشی مرکز شاهیه از طرف ابراهیم بن جبل ۱۷۷ هجری
 ۷۹۳ م
 فیروز بن کنک حکمران زابلستان در حدود ۱۶۹ هجری ۷۸۵ م
 انتقال پایتخت شاهیه ز کاپوشی بکابل ۱۷۶ هجری ۷۹۳ م
 هراب شاه در بین سنوات ۱۹۶-۱۷۶ هجری ۷۹۳-۸۱۱ م
 لکه تورمان آخرین ترکی شاهان از ۱۷۶ تا ۲۰۰ هجری
 ۷۹۳ تا ۸۱۵ م
 کودتای کالار وزیر برهمنی ۲۰۰ هجری ۸۱۵ م
 انتقال خاندان ترکی شاهیان به گردیز و همد و هره (تکسپل)
 ۲۰۰ هجری ۸۱۵ م
 دوره اقتدار ترکی شاهان ۲۵۰ سال.

بخش سوم برهمن شاهیان

تاریخ هند و شاهیان (برهمن شاهیان) کابل نظر بر تاریخ دسته اول کابل شاهیان (ترکی شاهیان) روشنترست . منابع دست داشته درین مورد مشتمل است بر آثار مورخین ، مسکوکات ، کتیبه ها و آبدات . تحقیقات برین فصل تاریخ در قرن نوزدهم آغاز شد . آثار اسلامی و غیر اسلامی مربوط با این دوره ترجمه گردیده سکه شناسان و باستان شناسان بمطالعه عتائق و مسکوکات پرداختند و همه در روشن کردن مدنیت این دور سهم گرفتند . مخصوصاً تحقیقاتی دانشمندانی چون «کننگهم» و «توماس» بر مسکوکات و آثار علمای تاریخ و عتیقه شناسی بر آبدات بمانند «اورلستین» و «کنگهم» و زحمات مترجمین آثار اسلامی و سنسکرت چون «زاخو» (ساشو) و «ایلیوت» درخور ستایش است . مخصوصاً «کننگهم» که توانست عده از شاهان و جایهای مربوط بآن دور را بشناسد و «ایلیوت» و «ستین» که دقیق بموضوع پرداختند و اثر «سرولزی هی» مولف غزنویان و کتابهای قیمتدار «محمد حبیب» و «محمد ناظم» که تحقیقات خوبی بر اوقات و احوال سلطان محمود غزنوی کرده و قایع این دور را روشنتر ساخت و آثار نویسندگان و مورخین اسلامی بمانند «البیرنی» «عتبی» «گردیزی» «فرشته» «جوزجانی» «بهقی» و غیره اساس کار مولفان فوق الذکر قرار یافت .

مطالعه در اطراف تاریخ قدیم افغانستان متکی بر آثار شرقی و غربی در وسط قرن بیستم در کابل شروع شد. استاد احمد علی کهزاد پویش آهنگ این مطالعات گردید که نتایج زحمات او در دو جلد تاریخ افغانستان و سائر ملاقات و رسالت انتشار یافت. استاد عبدالحی حبیبی نیز در روشن ساختن این دوره های کشور ما سعی بلیغ نمود که ثمر مطالعات دامنهدار او در کتاب جامع (افغانستان بعد از اسلام) و سائر کتب و رسائل و مقالات در دسترس ار باب مطالعه قرار یافت. همچنان از نویسندگان دیگر بمانند مرحوم غلام محمد غبار غلام جیلانی جلالی، مولوی یعقوب حسن، علی احمد نعیمی و محمد صدیق طرزی و غیره دانشمندان فن تاریخ که مقالات ارزنده نوشته یا ترجمه کرده اند ذکر باید کرد.

طوریکه ذکر شد دوائر بسیار ارزنده درباره برهمن شاهیان کابل از آن «البیرونی» و کلّهنه است یعنی (الهند) و (راجا تارنگین). معلومات البیرونی درباره کابلشاهیان بار اول از طرف (ریزو) در کتاب (اندیکا) درج یافت. این اثر را پروفیسر زاخو (ساهو) با نگلیس ترجمه کرده بدسترس هندشناسان قرار داد. اورلستین درباره این اثر البیرونی می گوید: فصل اول نوشته قیمدار البیرونی شامل آثار عنعنیه و روایات محلی مربوط به آغاز امپراطوری اندوسیت ها میباشد و اکنون ما نظر بسا بقه ارزش آنرا بهتری توانیم تقدیر کنیم زیرا با پیشرفت سکه شناسی و اَرکیالوژی نظر روشنتری درباره این دوره مهم تاریخ هند حاصل کرده ایم.

(مجله ایست ایندوست چاپ ایتالیا شماره اول و دوم سال ۱۹۷۳ صفحه ۱۳ مقاله اورلستین).
اهمیت اثر البیرونی در آنست که او خود بزبان سنسکرت آشنائی کامل داشته و در آن ایام زنده بوده و اثر خود را در سال ۱۰۳۰ تحریر کرده.

رساله راجا تارنگینی اثر کلّهنه درباره وقایع کشمیر است که

در آن بصورت پراکنده نام شاهان و روابط کشمیر با هندو شاهیان ذکر شده و در سرتاسر این اثر هندو شاهیان بعنوان (های) و سرزمین ایشان بنام (شاهی راجا) ثبت گردیده. در الهند البیرونی ایشان بعنوان (هندو شاهیه) ذکر یافته. در نظر باید داشت که کلمه «راجا تارنگینی» رادر وسط قرن دوازدهم نوشته که با وقایع زمان سلطنت هندو شاهیان ال دکی پیش از یک قرن فاصله داشته.

در باره حصه دوم تاریخ این خاندان خوشبختانه آثار زیاد مورخین اسلامی در دست است.

کتیبه های این دور بزبان سنسکرت بوده و شماره آنها هم بسیار کم است. این کتیبه ها بزمان حکمرانی بهیکا و جیپالا تعلق دارد. در «اودا- بهاند اهورا» بقایای بعضی آبادات موجودست ولی هنوز در آن باره تحقیق کامل صورت نسبتاً تا بر قاریخ این شهر که مرکز حکومت هندو شاهیان کابل بود روشنی بهفکنند. عده از سکه های مسین و سیمین بدست آمده مربوط بقسمت های اول دوران سلطنت هندو شاهیان بوده که مورد مطالعه قرار یافته. درین سکه ها بعضی نامهایی ضرب شده که در شناخت آنها نظریات دانشمندان ضد و نقیض است بعضی مسکوکات حامل نامهایی میباشد که در فهرست شاهان مذکوره البیرونی وجود ندارد. پروفیسر مشرا عقیده دارد که این نامها بجهت صفت شاهان ضرب شده نه بصورت نام اصلی ایشان (صفحه ۳ هند شاهیان افغانستان و پنجاب) کنگهم می نویسد: «مجب است که از شاهان هند و شاهیه که اخیر نام آنها (پال) است سکه بدست نیست حالانکه سکه های قبل از جیپال بکثرت وجود دارد (صفحه ۱۸۹ اندو است های اخیر تألیف کنگهم) اورل ستین گوید: مطالعه بر مسکوکاتی که از افغانستان و پنجاب بکثرت بدست می آید و باین خاندان نسبت داده شده در تطبیق معلومات که البیرونی حاصل کرده ایم و یا بصورت اضافی مفید فایده نشده سکه های (سری سمانتا- دیوا) (سری بهیماد یوا) و نقش سکه های بدون اشکال پشاهان متذکره البیرونی یعنی (سامند) (و بهیم) تعلق میگیرد در حالیکه گاوناندی

که در طرف دیگر سکه ها نقش است سنجیه هند و گری اور تود و کس خاندان را اثبیت می نماید. از جانب دیگر سکه شناسان موافق نشده اند که نام های شاهان دیگر بمانند (سپالاهاتی دیوا) (وانکادیوا) و (خواداوا یا کا) را که از روی ظاهر و شکل در سکه های همین نوع که قسما هندی نیستند تشخیص بدهند و با در یک سلسله تاریخی ردیف کنند، تا کنون تاریخ منظمی که برای این منظور بکار برده شود از روی علائمی که معنی نمره دارد و درین سکه ها دیده میشود بدست نیامده زیرا خواندن این علائم بمانند خود دور و تاریخی که این سکه ها بدان تعلق دارد بذات خود مبطله بوجود آورده (صفحه ۱۶ مجله شرق و غرب مقاله اول ستین نمره اول و دوم سال ۱۹۷۳).

پروفسر مشرا مؤلف (هند شاهیان افغانستان و پنجاب) در مسکوکات تحقیقات دلچسپ و قیمتی کرده که ذیل نقل میگردد (صفحه ۱۷ تا ۲ کتاب): «در تاریخ قدیم هند، هندو شاهیان جاه مهمی را اشغال کرده است. سکه های دارای نقش اسب سوار و گاو در عصر هندو شاهیه در (اودا بهاند اپورا) شروع شد اما از طرف بعضی ولایات راجپوت و هم غزنویان و غوریان تعقیب گردید. ضرب سکه های جدید از همان آغاز عصر (لالیه) رواج یافت اما مسکوکات هند و شاهیان پراز پیچیدگی ها نیست که هنوز حل نگردیده:

- ۱- هیچ سکه که نام (گالار) یا (لالیه) را داشته باشد وجود ندارد اما سکه های اخلاف وی بمانند سمانتا، کمالا و بهیما در دست است.
- ۲- بعض نامهایی بر سکه دیده میشود که در فهرست البهری و کلانه داخل نیست و نه در کتیبه ها دیده شده این نامها عبارتند از (سپالاهاتی دیوا) (وکادیوا) و (هداما).

بعضی نامهای دیگر را که بر سکه ها دیده میشود ولی درین منابع موجود نیستند از روی صورت میتوان شناخت بمانند (خواداوا یا کا) و (کمارا) و غیره.

۳- عجیب اینکه سکه‌هایی بنام (سمانتا دیوا) که بکثرت بدست می‌آید تا قرن سیزدهم (و در بعضی مناطق تا قرن هفدهم) تقلید شده رفته. نام (سمانتا) که عربی شده سنسکرت سمانتا است در فهرست الپیرونی موجود می‌باشد اما در تاریخ کشمیر کلنه و کتیبه‌های مربوط باین دور دیده نمی‌شود. اکنون سوال اینست که در دوران کوتاه سلطنت وی چه مقدار سکه ضرب زده شده که تا این مدت دراز دوام کرده و بکثرت بدست می‌آید؟

۴- بر بعضی سکه‌ها حروف مفرد هندی دیده می‌شود.

۵- در بعضی مسکوکات (سپالپاتی) و (سمانتا) بعضی اعداد هم بملاحظه می‌رسد که بر دو نوع است:

۱- یک نوع سکه (سپالپاتی) رقم (۲۰۰) را دارد که این رقم در کتب قدیم هندی نیز بکار می‌رفته.

۲- در بعضی سکه‌های (سپالپاتی) و (سمانتا) اعداد از ۸۰۲ تا ۸۱۷ نقش گردیده. رقم و تائب سکه‌های هند و شاهیه را در جدول ذیل می‌توان دید:

اسپ سوار و گاو	فیل و شیر	طائوس و شیر	همزه
سپالپاتی دیوا			

و کاد دیوا	و کا دیوا
------------	-----------

سمانتا دیوا	سمانتا دیوا
-------------	-------------

خواداوا یا کا	پدا یا	کا مارا	کمالاد دیوا
---------------	--------	---------	-------------

شناخت سپالاهاتی-واکا و سمانتا در مسکوکات

این سه شخص در مسکوکات کی بودند؟ بنظر ماحل
قضیه بدینقرار است :

کالار وزیر مقتدر ترکی شاهیان-شاه لکه تورمان بادر خود را
زندان ساخت و خود تخت را تصاحب کرد. او مردی هوشیار
بود فکر کرد که کشتن شاه و اشغال تخت کار نامعقول بوده زیرا
ترکی شاهیان سالها اقتدار و سلطنت داشتند و بنا بران ادعای
قانونی بر تخت حق ایشان بود و اینهم ممکن بود مردم قیام کرده
پلان او را نقش بر آب سازند. پس شاه را در زندان انداخت تا بمیرد
وزیر بر قلمرو او بحیث پادشاه نبی بلکه بحیث قائد عسکری حکومت
کرد و آنگاه صفاتی چند بمنند «سپالاهاتی»، «واکا» و «سمانتا» را
اختیار نمود. کالار بنام خود سکه ضرب نزدتا مردم عصیان نکنند
در عوض سکه های خود را بنامهای سپالاهاتی، واکا، و سمانتا ضرب
زد (که بعضی از آنها تاریخ هم دارد) که در قلمرو هند و شاهیه
بکثرت دیده میشود. از جمله سکه را که بنام «سمانتا دیوا» است
چندین شاه ما بعد نیز تقلید کردند. بعد از مرگ کالار تخت از طرف
کسی اشغال شد که پسر کالار نبود. پس این شاه نو نیز خود را

بنام «سمانتا» خواند ... و بنام سمانتا ضرب زد . از اینر و سکه ها
هائیکه بنام سمانتا ضرب شده موجب متشوش شدن مسکوکات گردیده .
قضیه کثرت سکه های سمانتا و تقلید از آن در زمانهای بعد را میتوان
بدین طریق حل کرد :

توماس و کنتنگهم «کالار» را با «سپالپا دیوا» یکی میدانند
اما مولف انگلیسی «سمث» دلیل کافی نیافت که آن نظریه را تأیید
کند . کنتنگهم می گوید که نام اصلی «سپالپاتی» است نه سپالپاتی
که عنوان وزیر جنگ در فارس پارتیا ، هیرکانیا و ارمنیا
بود . پس او کالار را عنوان سپالپاتی میدهد و میگوید که باین
نام معروف بوده زیرا در فارس و ارمنیا قوماندانهای عسکری را
بعنوان می خواندند نه بنام . این عنوان در هند هم بیکانه نیست
و کلمه سنسکرت آن «سماراپاتی» یعنی سر جنگ است . دلیل دیگر
اینکه نام «کالار» و «لالیه» در سکه هادیده نشده پس او را از جمله
شاهیه با کمی که سکه دارد باید شناخت زیرا او مؤسس سلاله و شاه
مقتدری بود و طوریکه البیرونی و کلهنه گفته اند مدت درازی حکومت
کرد و سکه های او فراوان در ساحه یافت میشود .

در شناخت (واکادیوا) تا هنوز معضله موجودست . با در نظر
گرفتن وضع مخصوص آن عصر فکر بطرف یکی شناختن وی با کالار
می رود چه طبق نظریه (هومپاک) (واکا) شاید با عنوان (باگا)
که (واکا) تلفظ میشود بمعنی آقا و سردار باشد . همچنان عموماً
دانشمندان متمایل اند که (واکا) یا (ونکا) را مربوط بزمان
پیشتر کنند . بافت شدن سکه مربوط باین شاه از جوار معبد کالار
(منطقه اتک) که توسط کالار ساخت شده بود نیز مؤید این نظریه
است .

«سمث» باین نظریه است که سپالپاتی و «سمانتا» هر دو لقب
و عنوان است نه نام که «لالیه-کالار» بکار برده بود . دلائل وی
حسب ذیل است :

۱- کنگهم دلیل کافی دارد که سپالاهاتی را شکل تحریف شده عنوان فارسی (سپهبد) بمعنی فرمانده نظامی بداند. «سما نتا» عین معنی را در سنسکرت دارد. شك درین است که این نامها را تا کجا بصورت نام خاص ترجمه توان کرد... پس اگر «سپالاهاتی» و «سما نتا» هردو بیک معنی باشد شاید بیکفرهم تعلق داشته است.

۲- موضوع ازینجهت پیچیده تر میشود که استعمال متداوم سماتنا بحیث عنوان از طرف هندیان و مسلمانان در سکه های شان مدتها بعد از سامند البیرونی مشاهده میگردد.

۳- همین تاریخها در صورتیکه تاریخ باشند در سکه های سما نتا و سپالاهاتی این نظریه را تأیید میکند که هر دو عنوان شاید از طرف یکشاه بکار رفته یعنی کالار البیرونی ولایه تاریخ کشیر.

«سمث» در توضیح این فرضیه می گوید: اشکال فرضیه رامیتوان چنین حل کرد که سکه ها با عنوان فارسی در سمت غربی روداندس ضرب شده و با عنوان سنسکرت آن در پنجاب بضرب رسیده بود. پس ما حسی می کنیم که مسکوکات «سپالاهاتی» و «واکا» (ونکا) و اکثر یا همه مسکوکات «سما نتا» مربوط به «لاله کالار» است. این فرضیه بسا از غوامض تاریخ شاهیه راحل میکند.

نقش حروف مفرد در مسکوکات شاهی هنوز توضیح نشده است. کنگهم باین عقیده است که شاید این حروف علائم ضرابخانه باشد. در بعضی سکه های «سپالاهاتی» و «سما نتا دیوا» بروی سوار کاران اعداد ۸۰۲ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - و ۸۱۷ - ضرب شده است. «سمث» عقیده دارد که این اعداد در تقویم ساکا که مساویست به سالهای ۸۹۰ - ۸۸۰ م افاده گردیده. اما «لانیجی گو پال» مولف (سکه های هند شمالی در اوائل قرون وسطی) میگوید آن علائم را که سمث می خواهد بسال تاریخ ترجمه کند بطور ثابت نمی توان پذیرفت.

از طرف دیگر ما (پروفسور مشرا) باین عقیده ایم که اعداد ۸۰۲ تا ۸۱۷ و بعضی علائم در سرو صورت دادن تا ریخ شمال غرب هند اهداد بسیار خواهد کرد.

خاطرۀ رویداد سال «۲۰۰» یک عصر غیر مشخص

«سمت» می گوید که بعضی علائم در مسکوکات سیالپاتی شبیه عدد سمبولیک قدیم هندی است برای عدد ۲۰۰. در کتلاگ سمت دو سکه موجود است که عدد هندی برای ۲۰۰ را دارند. این سکه ها در حاشیۀ خود اعدادی بدین قرار دارند :

نمره ۲ ۸۱۱ = ۸۸۹ میلادی - نمره ۶ ۸۱۲ یا ۸۱۳ = ۸۹۰ یا ۸۹۲ میلادی . با وجود علامۀ (۲۰۰) درین سکه ها تاریخهای شان مختلف بوده از ۸۱۱ تا ۸۱۳ = ۸۸۹ تا ۸۹۲ - میباشد پس علامۀ ۲۰۰ یا برای زینت بود یا بیاد بود کدام واقعه که در سال ۲۰۰ یک عهد نامشخص روی داده بود بنظر ما (پروفسور مشرا) فکر دوم مرجح است .

اکنون سوال اینست که آن عصر کدام بوده ؟ و اوضاع تاریخ با سال ۸۵۰ میلادی موافق است (ایلبوت این تاریخ را با برتخت نشستن لالیه کالار مطابق میدانند) و ۸۸۹ میلادی (مطابق با ۸۱۱ قدیم ترین تاریخی که در سکه سیالپاتی با علامۀ ۲۰۰ آمده) پس سال ۲۰۰ بعصری تعاق دارد که در بین سالهای ۶۵۰ و ۶۸۹ میلادی شروع شده بوده و خوشبختانه یک عصری که با سال ۶۶۵ میلادی شروع میشود بدست است و آن شماره

(۵) در فهرست البیرونی در مورد اعصار هندی آمده که موسوم است به عصر (خاندان‌دیا کا) و عصر منجمین شهرت دارد. البیرونی گوید که عصر منجمین ۵۸۷ سال بعد تراز (سا کا کال) شروع شده بود. درین عصر قانن (خاندان‌دیا کا) از طرف برهما گوپتا که در نزد مسلمین به (الار کند) شهرت دارد گذاشته شده و در جای دیگر گوید: (اول باید از قواعد (خاندان‌دیا کا) حرف زد زیرا این تقویم معروفترین همد است و از طرف منجمین ترجیح داده میشود) پس سیالپاتی یا لالیبه تقویم مهم این زمان را بکار برده که عبارتند از عصر سا کا و عصر منجمین.

تاریخکه با عدد سمبولیک ۲۰۰ هندی قدیم افاده شده بر ابرست با سال ۸۶۵ میلادی یا دقیقه‌تر سال ۸۶۶-۸۶۵ میلادی. پس واقعه که بتاریخ ۸۶۶-۸۶۵ میلادی روی داده و بر سکه‌های نقره علامه گذاری شده چه بوده؟

بفکر ما این تاریخ حبس لکه تورمان و تخت نشینی لالیبه در کا بل بوده و آن به صورت روز استقلال هند و شاهیمان معین شده و در همان موقع جشن گرفته شده و بر سکه‌ها بطور یادگار نقش گردیده است.

تا اینجا بود مطالعات عالمه پروفیسر مشرا بر تحلیل اعداد ضرب شده بر سکه‌ها و مخصوصاً عدد ۲۰۰ برینکه لالیبه با کالار موسس سلاله برهمن شاهیمان کا بل هر دو یک شخص واحد بوده با پروفیسر موصوف هم عقیده نیستیم و دلائل خود را در صفحات ما بعد ضمن بحث بر کالار خواهیم نوشت ولی تحقیق ایشا نرا بر تفسیر عدد ۲۰۰ می‌ماندیم. عدد ۲۰۰ را یادگار روز تاریخی کودتای کالار به‌مقال لکه تورمان آخرین شاه ترکی شاهیمان کا بل میتوان قبول کرد. پیشنهاد من اینست که سال ۲۰۰ از روی تقویم اسلامی اتخاذ شده است چه سال ۲۰۰ هجری مطابق سال ۸۱۵ میلادی و آن تاریخ کودتای کالار در کا بل بوده اتخاذ این سال از آن جهت بود که در آن هنگام نفوذ مسلمانان بر کا بلستان زیاد بوده و سنه هجری بحیث یک مبداء جدید اهمیت داشته. کالار این تاریخ را که تصادفاً ۲۰۰ بوده از آن سبب اتخاذ نمود که میخواست از نفوذ مزید مسلمانان

از آن قاریخ ببعد جاوگیری کند و سلطنت برهن شاهپه را قدرت بخشد. البیرونی و کلهنه گفته اند کالار مدت درازی حکومت کرد. اگر این دوره حکومت طولانی او و جانشین او را از ۸۱۵ تا ۸۷ میلادی که بیشتر از نیم قرن میشود حساب کنیم می‌رسیم بتاریخیکه یعقوب لیث کابل را بهمکاری شهزاده از نسل ترکی شاهان فتح کرد. این شخص (خواداوا- یا کا) نام داشت. یعقوب او را پادشاهی کابل برگماشت (صفحه ۸۷ شاهیان افغانستان و پنجاب اثر دکتر پانندی).

احتمال قریب یقین اینست که (خواداوا کا) مسلمان شده بود. در مسکوکات او کلمه (عدل) برسم الخط عربی ضرب شده که این خود یادگار یک تحول دیگر در ارکان سلطنت کابل بوده. مسکوکات یعقوب لیث که در پنجشیر در سالهای ۲۶۰ و ۲۶۱ هجری مطابق ۸۷۵-۶ میلادی و ۸۷۴-۵ میلادی ضرب رسیده در دست است دوره سلطنت یعقوب لیث از ۸۶۱ تا ۸۷۹ میلادی مطابق ۲۳۸ تا ۲۶۶ هجری ادامه یافت. دوره «خواداوا کا» بسیار دراز نبود و همینکه توجه یعقوب لیث صفاری بجای های دیگر معطوف شد سماقتادپوا (که توسط یعقوب از تخت برانداخته شده بود) دولت از دست رفته را دوباره تصرف نمود که بیان آن در جای خود بیاید.



تاسیس دولت برهمن شاهیه

کودتای کالار

سال (۱۷۷) هجری (۷۹۳ میلادی) برای کاپیش پایتخت ترکی - شاهیان سال بداقبانی بود . در همین سال ابراهیم بن جبل کاپیشی را فتح و ویران کرد و خاندان شاهیه مجبوراً بشهر کابل که از حیث استحکام و برج و باره بسیار محفوظ بود انتقال نمودند . لکه تورمان آخرین شاه ترکی شاهیان تا سال ۲۰۰ هجری پرتخت سلطنت مستقر بود . وی مردی عیاش ظالم و مست عنصر بود . مردم از دست او بستوه آمده و به کالار وزیر او که برهمن و مردی با سیاست و هوشیار بود ملتجی شدند . کالار که از پیش هوای سلطنت بسر داشت آنرا - تصادفیک دانسته دست به کودتا زد و لکه تورمان شاه کابل را زندانی ساخت . قرار تحریر البیرونی کالار خوش طالع بود که تصادفاً گنجی پنهان یافت که در اثر آن بر نفوذ و قدرت وی افزوده شد . در نتیجه آخرین شاه خاندان تبتی بعد از رسیدن به سلطنت که مدت مدیدی هم به قدرت بود آهسته آهسته قدرت خود را از دست داد . علاوئاً لکه تورمان اخلاق بد و رفتار ناهنجار داشت ازینرو مردم از دست او وزیر شکایت می کردند . پس وزیر او را بزنجیر انداخت و محبوس ساخت .

اما خود حکمرانی را دلیخواه یافت. ثروت وی او را در اجرای نقشه هایش موفق گردانید و بالاخره بر تخت سلطنت جلوس کرد. پس از وی شاهیان بر همین بدین قرارند: سامند (سمانتا) کمالو، بهیم (بهیما) جیپال (جیپالا) انداپالا، تاروجا ناپالا.

موخرالذکر در سال ۱۰۲۰ (هجری ۱۶۰۱ م) کشته شد و پسرش بهیماپالا پنجسال بعد (یعنی در سال ۱۰۲۶ م) نیز بقتل رسید. (صفحه ۲۸) الهند البیرونی ترجمه زاخو).

موسس سلاله برهن شاهیان را کلهنه مولف راجاتارنگینی «لالیه» نوشته است. اما نام لالیه در فهرست شاهانی که البیرونی ذکر کرده دیده نمیشود. همچنان نام کالار در تاریخ کشمیر کلهنه در هیچ جاذب کر نیافته.

مورخین در باره این ادو نام نظریات مختلف دارند بدین معنی که عده هردو را یک شخص میدانند و دسته دیگر آنان را دو شخص علیحده. پروفیسر مشرا از جمله محققانی است که کالار و لالیه را یکی می شناسد وی چنین نوشته: (صفحات ۲۰۱۱، هندو شاهیه انغانستان و پنجاب).

کالار البیرونی را میتوان با لالیه شاهی راجاتارنگینی یکی شمرد بدلائل ذیل:

۱- در فهرست البیرونی بنام لالیه شهزاده وجود ندارد لالیه همعصر شنکر اوارمن (۹۰۲-۸۸۳ م) بوده و ظاهراً در بین سنوات (۹۰۲-۹۰۳) زمانیکه گوپالاوارمن شاه کشمیر بود مرده. پسرش کمالو کا (کمالوی فهرست البیرونی) همعصر عمرولیث (۹۰۰-۸۷۹ م) بود چون توضیح البیرونی مستندست پس نمی توان تصور کرد که البیرونی نام شهزاده مهمی را از قلم انداخته باشد.

۲- کلهنه در باره زندگی دودمان (لالیه شاهی) اودا بهانداپو را «حرفی ندارد». وی لالیه را پدر کمالو کامی نویسد که موخرالذکر قطعا همان کمالوی فهرست هندو شاهیه البیرونی است که یکفر بعد از کالار بسلطنت

رسیده بود. دوره شاه انقلابی شاهیه را که کلهنه بدون ذکر نام گفته شاید مانند (سما تنای سنسکرت) بوده که در فهرست البیرونی بعد از کالار دیده میشود.

۳- در تاریخ کشمیر (لالیه بیاهی) را صاحب قدرت زیاد و شهرت نوشته که با تفصیل البیرونی مطابقت دارد وی مؤسس خاندان هندو شاعیه را شخص بسیار فعال گفته.

۴- نظریه یکی شناختن کالار با لالیه از طرف پروفیسر (سی بولد) تأیید شده که در سال ۱۸۹۴ برالهند البیرونی تبصره کرده و گفته است که تغیر نام بنا بر خطای خطاطان نسخ عربی و غلط خواندن نام بوده.

۵- اگر این نظر به قبول نگردد بعقیده من نام کالار ترخیم کالالا لالیه بوده. این نظریه متکی بر کتیبه سنگی (دی وی) است که نام پدر بهیما (سری کالاکمالاوارمن) نوشته شده. شاید کمالاوارمن سر نام (کالار) از پدر معظم خود تقلید کرده باشد. اگر چنان بوده پس ترخیم نام او چنین صورت گرفته:

کالا-لالیه = کالالا-لاله = لارا-کال-لارا-کالارا-کلمه نر دیک با کالار در سنسکرت (کاهلار) است بمعنی نیلوفر. در نظر باید داشت که کمالو (البیرونی) کمالا «کتیبه دی وی» و کمالا «کلهنه» همه بمعنی نیلوفر سفید است که در مذهب برهمنی مقام مقدس دارد. استاد حبیبی با سند «اورل ستین» نوشته است که کلر البیرونی همان لایه شاه کلهنه است که لایه پسر کمالوک است و در «راجا تار نگ» از شهرت و نیرو عظیم این شاهان ذکر رفته و پروفیسر «چارلس بیولد» و «جرال کینگهم» در سری آثار عتیقه «ج ۵ ص ۸۳» هر دو بر یکی بودن کلر و لایه شاه بحث رانده اند (صفحه ۹۳ افغانستان بعد از اسلام). محمد ناظم مولف حیات و اوقات سلطانه موجود نیز بهمان عقیده است که لالیه مؤسس سلطنت هندو شاهیه بود که لکه تورسان را خلع و خود قدرت را بدست گرفت «ص ۱۹۳».

اشکال در تطبیق این دو اسم کالار و لاله از آنست که البیرونی و کلینه هیچکدام تاریخ و سنه برای این واقعه بزرگ و جلوس این پادشاهان نداده اند. «کننگهم» و پروفیسیر «سویولد» که این دو نفر را یکی شناخته اند اختلاف از ناشی از رسم الخط حروف عربی میدانند حالانکه در رسم الخط عربی یا فارسی درین دو اسم لایه و کالار تفاوت بقدری است که امکان هیچگونه اشتباهی نمیرود. تعجب است که استادان فوق الذکر چنان پنداشته اند.

قرار عقیده «کننگهم» موسس سلاله برهمن شاهیان «لایه» است که البیرونی او را «کالار» خوانده و وی بتحقیق در اواخر قرن نهم زیسته و همعصر «شانکراوارمن» بوده. کننگهم کرو نولوژی چنان بر جانشینی شاهان ترتیب کرده و برای هر نسل ۲۵ سال تخمین نموده است. «ستین» لایه و کالار را از آن جهت یکی می شمارد که توضیحات راجع آثار نگینی در باره لایه با شرحی که البیرونی بر کالار موسس هندو-شاهیه نوشته مطابقت دارد.

دکتر پانندی می نویسد: ... تعیین سالهای معین بهر شاه تا کالار را به آخر قرن نهم مسیحی برساند قیاسی بیش نیست. علاوه تعیین سالهای تخمینی هم از یک محقق تا محقق دیگر تفاوت دارد. پس به تعقیب البیرونی کالار را همعصر «شانکراوارمن» ساختن هم قانع کننده نیست. اساسیکه «ستین» کالار و لاله را یکی دانسته نیز از تباطی در بین این دو شاه که در دو جای مختلف یکی در کابل و دیگری در «اودا بهاندا پورا» سلطنت داشتند قائم نمی سازد. نظریه احمد علی کهزاد «گه سنگه» که کالار و لاله را دو شخصیت جداگانه دانسته اند صحیح تر معلوم میشود (صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶)

بادر نظر داشته تن حوادث تاریخی ضعیف بودن مفکوره یکی دانستن «کالار» با «لایه» نیز ثابت میگردد. چه انتقال سلطنت از ترکی شاهیان به برهمن شاهیان کابل را نمی توان تا اواخر قرن نهم مسیحی پس انداخت. قرار نظریه موسیو «فوشه» این واقعه بزرگ پیش از

جلوس یعقوب ایس صفاری و طبعاً قبل از فتح کابل بدست او «۸۷۰م» صورت گرفته است (صفحه ۵۵۱ جلد دوم تاریخ افغانستان تا لیف کهزاد) و طوریکه قبلاً کا شتیم کودتای کالار در آغاز قرن نهم مسیحی «۸۱۵م» مطابق (۲۰۰ هجری) واقع شد و تاسیس سلطنت هندو شاهیه درو بهند «اودا بهاند اپورا» در ربع اخیر قرن نهم «۸۷۹م» اتفاق افتاد که فاصله زمانی زیاد از نیم قرن است. درباره کالار معلومات تاریخی و تحقیقات آرکیالوژی دیگر در دست نیست. نام وی در یک معبد هندوئی در قریه «شاه محمد ولی» واقع در شمال غرب جهلم در پنجاب شنیده میشود. این معبد موسوم است به کالاریا (ساسی دا کالار) که تا این اواخر از نظر ها پنهان مانده بود. این معبد به به کالار حکمران برهما نا تعلق دارد. معبد مذکور در جائی که (۱۱۰۰) فت از سطح بحر ارتفاع دارد در پوزه کوهی که بطرف یکی از معا و نین رود (سوان) نشیب تند دارد و سمت شمال نمکسار واقع شده میجا شد. معبد بحال ویرانه افتاده که بیشتر در اثر فرسودگی سنگ‌های نرم یکی بوده ۱۰۰۰ ز نزدیک دیوارهای عمارت یک سک «ونکادیا» یافته شده که طبق نظریه کننگهم دور سلطنت او در آخرین حصه قرن هشتم بوده. «تعبویر ۳۰ دیده شود»

نزدیک ترین آبادی از آن قریه (شاه محمد ولی) است که سه میل دور می باشد. درین حوالی تپه دیده می شود که پوشیده از پارچه های سفال است. این ناحیه را «کالری» می نامند و با معبد کالار ارتباطی داشته است. اما چیزی که دلالت بر تاریخ آن کند هنوز بدست نیامده. کشف مسکوکات شاهان شاهیه در نزد یکهای دیوار و اطراف آن موضوع راقویه می کند. غالباً این معبد در بین قرون هفتم و نهم مسیحی ساخته شده که آنهم مؤید مسئله دیگر دهرگاه این نظریه مقبول افتد دلالت بر آن میکند که علاقه جهلم داخل قلمرو کالار بوده. «صفحه ۳۱ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب تالیف مشراو صفحه ۸۱ شاهیان افغانستان و پنجاب تالیف پانیدی دیده شود».

پرو فیسر مشر اعلاوه میکند: مردم محل در باره تاریخ اینجاها معلوماتی ندارند. فوتوهای این جاها به «دکتر شتین» فرستاده شدوی نوشت شیوه ساختمان به دو زیارت واقع (امب) در ناحیه (شاهپور) شباهت دارد اما سنگهای آن از نوع توفا "TUFFA" است. از روی آنچه در فوتو دیده میشود نمی توان تاریخی برای آن معین کرد اما با تخمین میتوان آنرا در بین قرون هفت و نه جای داد. کلانی خشتهای آنرا به قرن هفت قرین می سازد. ۱۰۰۰ از روی وضع عمومی بنا معلوم میشود که معبد هندوئی بوده. معاینه دقیقتر نشان خواهد داد که معبد به «شیوا» یا «وشنو» اهدا شده

از روی نظریات محققان ما نند «کننگهم» «شتین» و «گاربت» و در نظر گرفتن آن عصر میتوان گفت که قرن نهم عصر فعالیت های برهمانی در گندهاره بوده. پس شهر و معبد کالار از طرف خود کالار آباد شده به دلائل ذیل:

۱- جایها (کالار - کالری) که بعد از کالار نامیده شده تصادفی نبوده.

۲- معبد برهمانی است و کالار برهمن بوده و حالانکه سلف او لکه تورمان بودائی بوده.

۳- تاریخ معبد با عصر کالار تصادف می کند.

۴- کشف سکه (ونکادیوا) در نزد یک دیوارهای معبد مؤید موضوع است.

۵- منطقه تحت مطالعه بر زیر سلطه کالار بوده.

۶- نه تنها منطقه کالار بلکه تمام ناحیه نمکسار دارای آثار باستانی مربوط به نیم دو قرن نهم میباشد.

۷- همین منطقه نمکسار بود که هندو شاهیان پس از دست دادن ویهند (اودا بهاندا پورا) به (نانا) پناه گزیدند. پس معلوم میشود که کالار فعالیت های مذهبی در جایهای مختلف پرداخته بود «صفحه ۱۵-۱۶ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب».

میتوان قیاس کرد که کالار بعد از موفقیت به کوندتا علیه لکه تورمان شاه «ترکی شاهیان» برای اظهار شکر آن از وجهه دینی امر بساختن معبد (ساسی دا کالار) رادر شرقی ترین سرحد کشور خود داده باشد و از آنست که نام وی بر معبد و ناحیه هنوز باقی است زیرا در این هنگام کیش پرهمانی بشدت رو به ترقی داشت و شهر و معبد کالار با مر او بنایافت. و اگر بنای شهر و معبد رادر او آخر قرن نهم قیاس کنیم پس میتوان گفت که این شهر و معبد در عهد لالیه بیاد بود بانوی و موسس سلاله بنایافته بود.

از کالار نه سکه در دست است و نه کنیه باقیمانده اما اینقدر معلوم است که دوران حکومت وی طولانی بوده و تا اخیر عمر حکمران پمانده. در فهرست البیرونی دو مین شاهی که درین سلسله ذکر شده (سامند) یعنی (سمانتاد بوا) است که بعد از آن نامهای کمال-و، بهیم، جیپال، اند پال، تروچا، فاپال و تری لوکانا پالا ذکر شده، که شاه موخر الذکر در سال ۱۰۲۶ م کشته شد.



سپالپاتی دیوا

این نام در فهرست الپیرونی جای ندارد . بر طبق تحقیقاتیکه دکتر پانندی کرده است (صفحات ۸۳-۸۲ شاهیان افغانستان و پنجاب) سپالپاتی دیوا را در فهرست بعد از کالار میتوان جای داد . و گوید که بعضی مسکوکات معرف این شاه است . سکه های او مختلف و متنوع است و تغییر تدریجی و به شکل شدن اسپ در روی سکه با شعار اصلی نشان میدهد که وی مدت درازی سلطنت کرد و چون مسکوکات او تقلید از هون ها (یفتل ها) است میتوان او را بعد از کالار در فهرست شاهان داخل کرد . مسکوکات کاپیسا طوریکه زائرچینی هیون-تسیانگ تذکر داده تقلید از مسکوکات هون ها است که ترکی شاهیان خود بآن تعلق داشتند . معلوم است که (سپالپاتی دیوا) که اولین انواع مسکوکات خود را بضرب می رسانید با آخرین شاه سلسله سابق خیلی نزدیک بود . ازینرو میتوان گفت که «سپالپاتی دیوا» بعد از دوره مختصر (؟) کالار بسلطنت رسیده بود . چون مسکوکات او بیشتر در افغانستان و کمتر در پنجاب دیده شده معلوم میشود که قلمرو او منحصر بکابل و حوالی آن بوده و پنجاب از حوزه اقتدار او خارج مانده بود . مؤید این نظریه این حقیقت نیز هست که دسته از شاهان تحت ریاست (لالیه) کمی بعدتر در (اودا بها نداهورا) آمده اقتدار بهم رسانیده بودند .

نقش زرگا و واسپ سوار که در مسکوکات سپالاپاتی دیوا بود از طرف «خوادا وایا کا» «واکا دیوا» «سمانتا دیوا» و «بهیمادیوا» نیز تعقیب گردید. درباره روابط او و شاهانیکه نقش او را تعقیب کرده بودند شواهد زیاد در دست نیست. اما (دهوای) اخیر نام و بعضی علائم عمومی ضرابخانه نشان میدهد که روابطی در بین ایشان بوده.

طوریکه در صفحات قبل نوشتیم پروفیسر مشرا باین عقیده است که «سپالاپاتی، واکا، وسمانتا» عناوینی بود که (کالار) انتخاب کرده و بر سکه های خود بضر برسانیده که در قنمرو هندو شاهی پوفرت پیدا میشود. در آن جمله سکه بنام سمانتا دیواست. بعد از مرگ کالار کسی بر تخت نشست که پسر کالار نبود. پس این شاه نو نیز خود را (سمانتا) خوانده و بهمین نام (سمانتا) سکه زد که این کار موضوع را مغشوش ساخته است. مسکوکات نقره (سپالاپاتی دیوا) زیادست و قلزان نظربه سکه های سائر شاهان خالص ترست (یعنی از ۳ تا ۳۵ درصد طلا ۳۰ درصد مس و ۶۶ تا ۶۹ درصد نقره) این ترکیب دلیل بر آنست که وضع خزانه شاهی در آن وقت فیاض تر بوده. (صفحه ۸۳) شاهیان افغانستان و پنجاب تألیف دکتر پانندی (مسکوکات سپالاپاتی دیوا) بخط ناگری ضرب شده است (صفحه ۸۰) افغانستان بعد از اسلام تألیف استاد حبیبی.

دکتر پانندی در تعیین دوره سلطنت «سپالاپاتی دیوا» و «اکادیوا» و «سمانتا» تحقیقات ارزنده کرده که ما آنرا از کتاب اومی آوریم: برای تعیین تاریخ تاپایان دوره او نکات ذیل در نظر گرفته شود. ما میدانیم که صفاریان کابل را در ۸۷۰ م فتح کردند. بعد ازین واقعه بر مسکوکات (خوارا وایا کا) کلمه (عدن) برسم الخط عربی ضرب زده شد. این مسکوکات حاوی شعار (ویزار گانتا) بود که ما آنرا در بعضی مسکوکات «سمانتا دیوا» می یابیم و چون در مسکوکات (خوادا وایا کا) کلمه عربی اضافه شده پس زمان او بعدتر از (سمانتا دیوا) دارای شعار (ویزار گانتا) است. از روی علائم

ضرابخانه و موتیف سکه در مسکوکات (واکادیوا) و (سمانتادیوا) معلوم میگردد که اول الذکر باید قبلتر از موخر الذکر بوده باشد. پس ما قبل از ۸۷۰ م دوشاه داریم. کمی تعداد سکه های (سمانتا) باشعار (ویزارگانتا) با مقایسه با مسکوکات (واکادیوا) دلیل بر درازی و کوتاهی دوره سلطت ایشان است. معینا زمان حکمرانی (واکادیوا) بدلائلی که گفته شد باید زمان (سپالاپاتی دیوا) کمتر باشد. پس می توانیم دوره سپالاپاتی دیوارا در حد ۸۶۷-۸۶۹ م قرار دهیم و دوره (واکادیوا) را بین ۸۶۷ و ۸۶۹ قبول کنیم و اقلایک سال را برای (سمانتا) باشعار (ویزارگانتا) بگذاریم.

واکادیوا

سکه های مربوط به بن شاه دلیل شاهی او است. سکه های وی ندرتا از جهلم تا منطقه کابل و بیشتر در پنجاب یافت میشود. آیا این دال برین است که دائره سلطنت او بیشتر در پنجاب تمرکز داشت تا افغانستان؟ اگر چنان بوده باشد او باید در (اودابها ننداپورا) با اقتدار آمده و آنهم در سالهای اخیر سلطنت سپالاپاتی دیوا. و ازینجهت مسکوکات موخر الذکر در پنجاب نظر با افغانستان کمتر پیدا میشود. تذکر دادیم که در بین (واکادیوا) و (سپالاپاتی دیوا) را بطه خانوادگی وجود داشته و چون دوره (واکادیوا) را در سالهای ۸۶۹-۸۶۷ م قبول کردیم امکان دارد که او یک یا دو سال قبلتر در اودابها ننداپورا سلطنت رسیده باشد.

سمانتادیوا (باراول)

سکه های سمانتادیوا را از روی تاریخ میتوان به دسته تقسیم کرد: یکی باشعار (ویزارگانتا) دیگر به باشعار ساده (سمانتادیوا) و سوم ملیونها سکه شاه مسخ شده مذکور. اما وسیله که ضرب کنند آنها را - شناخت و با این سکه ها را از آن همان «سمانتادیوا» دانست در دست نیست. در نوشته های البیرونی شاهی موسوم به (سامند) دیده میشود که بعد از کالار باقتدار رسیده. این «سامند» را همه مورخین همان «سمانتای» مسکوکات شناخته اند.

نظر بمطالعه سکه شناسی مسکوکات شاهیه، سکه های «سما ننادیوا» بعد از «واکا دیوا» تاریخ زده شده و سکه های او با شعار (ویزار گانتا) تاریخ قبلتر از سکه های (خواداویاکا) دارد. سکه طلایی نادر «بهیما-دیوا» اشاره بیک «سما ننادیوا» کرده که قرار آن موخر الذکر تا به نزدیک زمان بهیما دیوا سلطنت داشته.

در عصر غزنویان هنوز داستانهای از این شاهان در بین مردم رواج داشت چنانچه استاد ابولقاسم حسن ابن احمد عنصری (متوفی ۴۳۱ هجری) شاعر معروف دربار سلطان محمود داستانهای شاد بهر وعین الحیوه خنک بت و سرخ بت با میان را بنظم آورده بود و همین داستانهارا البیرونی بنام قسم السرور وعین الحیوت و حدیث الصنمی با میان از فارسی به عربی ترجمه کرد.

استاد حبیبی میگوید اصل این داستانهای فارسی و عربی متأسفانه از بین رفته و اکنون سراغی از آن نداریم ولی حدس میتوان زد که داستان شاد بهر وعین الحیوه ربطی به همین سامند داشت و ابیات ذیل عنصری نیز از همین داستان است که شاید علی بن احمد طوسی در حدود (۵۰۰ هجری) آنرا در دست داشت و سه بیت از آنرا در سند نعت لوس نقل کرده:

چون بیامد بو عده برسامند آن کنیزك سبک ز هام بلند
برسن سوی او فرود آمد گفتی از جنبشش درود آمد
جان سامند را بلوس گرفت دست و پای و سرش بیوس گرفت

(لوس بمعنی فروتنی و لا به است صفحه ۹۱ و ۹۲ افغانسان بعد از اسلام. و صفحه ۵۶۱ تاریخ ادبیات ایران تالیف صفا) معلوم میشود که غالباً (سما ننادیوا) در مدت حیات خود دو بار بسلطنت رسیده بوده دوران اول قبل از «خواداویاکا» یعنی (۸۷۰ م) زمانیکه صفاریان کابل را اشغال کرده بودند. و دوره دوم اوزمانی قبل از سلطنت بهیما دیوا بوده باشد. در اینجا مادوره اول او را که قبل از «واکا دیوا» شروع شده و از ۸۶۹ م تا ۸۷۰ م ادامه یافت در نظر میگیریم.

در روشنائی این کرو نو اوژی یعقوب لیث کابل را در عهد سعاد
 ننادیوا گرفته و او را از تخت بر انداخته بود . مورخان اسلامی
 می نویسند که پسر رتبیل « یاز نبیل » در دسمبر ۸۶۹ م بکابل پناه برد . یعقوب
 از رنج قاغز نی پیش آمد اما موسم مردزستان و برف مانع پیشرفت
 یعقوب و تعقیب پسر رتبیل گردید . شاید به همین علت بوده که یعقوب
 از راه بامیان و بلخ بکابل آمد و چون ما از حکومت مستقیم یعقوب
 بکابل سندی نداریم چنین معلوم میشود که مقصد یعقوب از بامیان
 بکابل آمدن جزا دادن پادشاه کابل بوده و بعد برگشته است . بهر حال
 مسکوکات « خواداوا یا کا » نشان میدهد که یاوا از طرف یعقوب
 پیادشاهی رسانده شده و یا بحیث والی از طرف او حکومت کرده .

از روی مسکوکات یعقوب که در پنجشیر بضرب رسیده ۸۷۵-۸۷۴ م
 معلوم میشود که دوران نفوذ او متداوم تر بوده و ازین باین نتیجه
 می رسیم که قسمت شمال شرق هم بدست او رسیده و داخل امپراطوری
 او شده بود . پس مدت شش سال سلطه او در کابل با حکمرانی « خواداوا-
 یا کا » در کابل در یک زمان بوده .

جنگهای طولانی و سلوک بد کابلشاه سبب شد که مدافعان کابل
 در برابر یعقوب لیث کاری نکنند و در نتیجه وی نه تنها سجستان و هرات
 را تسخیر کرده بلکه شهر کابل را نیز بدست آورد . « ۸۷۰ م » . نفوذ صفار یان
 دیر دوام نکرد و قدرت از ایشان بسامانیان رسید ولی ایشان اعتنائی بکابل
 نکردند .

خواداوا یا کا

مند سلطنت وی نیز مسکه های اوست . طوریکه تذکر دادیم به
 پیروی از دانشمند معاصر برتا نوی « مکد و وال » دوره وی را بنا بر ظهور
 شعار عربی بر مسکه های او در حدود ۸۷۰ م حساب کرده ایم . معرفی
 سیستم اوزان عربی ثابت میکنند که « خواداوا یا کا » والی یعقوب
 لیث بوده و یا اینکه از طرف او سلطنت برگزیده شده بود . شاید او از
 همان سلسله لکه تورمان بوده اما بهیچ حال با « سعاد دیوا » که دور دوم
 سلطنت را شروع می کرد ربطی نداشت و یا اینکه « خواداوا یا کا »

از کدام تبار دیگر بوده اما مسلمان نبوده. از روی تعداد کم سکه‌های او میتوان گفت که مدت سلطنت وی کوتاه و محض یک یا دو سال و اعظمی شش سال بوده.

این نیز ممکن است که صفار یان بزودی در بامیان و بلخ مصروف شد و بکا بل توجهی نداشته و این پشاه معزول فرصت داد که سلطنت را از حکمران مقرر شده پس بگیرد.

اینهم ممکن است که خوادا وایا کا با یعقوب لیث طرحی ریخته و این طرح بهرام یعقوب لیث برای برانداختن شاه کابل موفق بوده. «چون سمانا دیوا بهررتیهل را پناه داده بود» و با اینصورت خوادا وایا کا توانست که تخت را از سلاله غاصب یعنی هر همن شاهیان پس بگیرد و به کمک یعقوب باز به سلطنت رسیده مطیع او بوده و مسلمان هم شده که ما وجهه آخرین را قریب به یقین می یابیم.



سمانتادیوا

(باردوم)

دوره کوتاه (خواداوا یا کا) با اقدامات (سمانتادیوا) پایان یافت طوریکه اشاره شد دوره دوم (سمانتادیوا) قبل از سکه نایاب «بهیمادیوا» بود و میشود که قبل از دوره پدر «بهیمادیوا» موسوم به «کمالاوارمن» بوده باشد که «سمانتادیوا» بعد از وی به سلطنت رسید. مسکوکات سمانتا دیوا بدون شعار (ویزار گانتا) از آن مسکوکات سمانتا دیوا است که حکومت وی قبل از زمان کمالاوارمن (در حدود ۹۰۰ م) بوده. نشان خرابخانه پرسکه های سمانتا دیوا با شعار «ویزار گانتا» و آن سکه ها ئیکه شعار ساده داشتند هم رنگ بودند و شکلی باقی نمی گذارد که هر دو نوع سکه از یک خرابخانه برآمده و هر دو از آن یک شخص می باشد.

سکه های مربوط به «سمانتادیوا» هم زیاد و هم مختلف النوع است. سکه های نقره او نظیر بمسکوکات «سپالپاتی دیوا» هست ترست که نشان میدهد وضع خزانه شاهی بعد از حمله یعقوب بسیار غنی نبوده. پیدا شدن سکه های سمانتا دیوا از پنجاب تا کابل و یورپ و روسیه نه تنها دلیل بر وسعت قلمرو است بلکه از بسط تجارت آن نیز حکایت می کند. سکه های وی از بس رواج داشت پس از مرگ او مسکوکات قاب و پست که تقلید سکه های او بود شیوع یافت.

در مورد سکه های «سما نئا» یا «سما نئاد یوا» پروفیسر مشرا از نگاره دیگر مطالعاتی دارد (صفحات ۵۱-۹۹ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب) بدین قرار: مسکوکات سما نئا یا سما نئاد یوا به تنهایی یا با نام دیگر برای مدت طولانی در ساحه بزرگ افغانستان و منطقه یوسف زی (شهر بهلول) و تمام پنجاب و شمال هند یافت میشود. یک نوع آن در ۱۸۴۲ در جائی موسوم به او برزیکو (OBRZYCKO) ولایت پوسن (POSEN) در پولند یافت شد که در جمله سی سکه شاهان مختلف اروپائی و آسیائی بود که قبل از (۹۷۵ م) حکومت کرده بودند. این مسکوکات تا قرن سیزده تقلید گردیده رفت و این واقعه پیچیدگی های زیاده برای محققان تاریخ بار آورد.

سکه های سما نئا انواع مختلف دارد.

۱- سکه ها با کلمه سما نئا یا سما نئاد یوا (بدون تاریخ) که شاید از خود او و یا سپاهانی (لالیه کالار) و یا حتی از بعضی مالوک الطوائف مربوط به سلطنت شاهیه (از خاندان هندو شاهیه یا سلاله دیگر) باشد زیرا سما نئا بمعنی (FEUDATORY) است.

۲- سکه های دارای نام سما نئا یا سما نئاد یوا (با تاریخ هصرما کا) در دست است که این تاریخها بزمان سلطنت سپاهانی دیواتصادف می کنند پس با ترجمه «سما نئا» بصورت عنوان «سپاهانی» که آن هم بذات خود عنوان است میتوان گفت که این کتبه گوری سکه ها تعلق به «سپاهانی» یا «لالیه کالار» دارد.

۳- بعضی مسکوکات سما نئا یا سما نئاد یوا با بعضی کلمات توصیفی یا نام بعضی ارباب انواع طور پیش وند دیده میشود بعضی از سکه ها چنین است:

اساوری سری سما نئا دیوا

مادها واسری سما نئا دیوا

کوته ما ناسری سما نئا دیوا

اسمای صفت اساوری، مادها و، و کوته مانا و غیره با حکمدا ران مختلف معلوم میشود که اسمای بزرگان یا

انتساب به خانواده ارباب انواع شاهان مورد بحث بوده . پس ممکن است تصور کرد که اقلاً بعضی از ضرب کنندگان این سکه ها متعایل بودند که خود را بنام « سمانتا » یا نماینده ارباب انواع مورد بحث بشناسانند . در تاریخ هند این موضوع مثال های زیاد دارد . اما باید قبول کرد که تعبیر (سری سمانتادیوا) بنام ماناست تا بصفت ...

۳ - بعضی سکه ها کلمات (سمانتا) یا (سمانتادیوا) را با نام شاهان سلاله های مختلف دارد . مشکل است که سمانتادیوا را بحیث یک فرد شاه شاهیه قدیم در تمام موارد حساب کنیم . تحت شرایط عادی سخت است تصور کرد که شاهان متعدد سکه ضرب زنند و نام یک شاه قدیمی را که سالها قبل مرده در آن بگنجانند . « اهلوت » عقیده دارد که هرگاه کلمه (سمانتا) با نام دیگر یافته شود عنوان است و معنی آن جنگجو قهرمان و امیر میباشد . اگرچه سمانتا در سکه خود فیل و شیر دارد اما سکه هائی با گاو کوهان دار خوابیده و سوار کار نیز بکثرت وجود دارد از روی کثرت و یافته شدن سکه های (سمانتا) در محالک مختلف میتوان قیاس کرد که قلمرو او کشوری غنی و وسیع بوده .

معلوم میشود که در ضمن دو سیم در دوره سلطنت (سمانتادیوا) یک شاخه شاهیه در (اودا بهاند اپورا) بقدرت رسیده بودند . کلنه از شاهیه موسوم « به لالیه » می نویسد که با شاه (گورجارها) موسوم به (الا کهانه) و دیگران اتحادی برقرار کرده بود و این در هنگامی بود که شنکر اوار من (۹۰۲-۸۸۳ م) پادشاه کشمیر شده بود غالباً (لالیه) پنجاب را در نیمه اخیر دوره دوم سلطنت سمانتادیوا تصرف خود در آورده و در ۸۸۳ م سمانتا را برافداخته بود . قرار تحریر کلنه سلطنت (لالیه) در بین (تروشکا) ها و (درادا) ها افتاده بود و این در صورتی ممکن است که (لالیه) بر تمام قلمرو شاهیه در افغانستان و پنجاب از ۸۸۳ تا ۹۰۲ م مسلط بوده باشد و این در زمان سلطنت شنکر اوار من بوده . بدین قرار میتوان گفت که عروج (لالیه) در ۸۸۰ م روی داد و قلمرو او در ۸۸۳ م تا کابل وسعت پیدا کرده بود .

لالیه

در تاریخ کلهنه نخست کلمه شاهی را در نام (لاله تادیتوا) می‌یابیم . . . تفصیل کلهنه از سلطنت شنکر اوارمن (شامکر اوارمن) (۹۰۱-۸۸۳ م) و لشکر کشی‌هایی که وی بعد از تخت نشینی در سرزمین‌های همجوار کشمیر بجنوب و جنوب غرب آغاز نمود معلومات نسبتاً مشرعی می‌دهد . شامکر اوارمن اول بمقابل گور جا را اقدام کرد . . . که موقعیت این ناحیه را در کجرات موجوده این چناب و جهلم میتوان تعیین کرد . بعد از ظفر اولوی (الاکهانه) شاه آن سرزمین را واداشت که تابع سلطنت کشمیر باشد . در ضمن همین مبحث کلهنه از (لالیه شاهی) شاه مقتدری صحبت می‌کند که از (الاکهانه) پشتیبانی کرده بود . موصوف را سلطانی خوانده که در شهر (اودا بهاندای) او شاهان امان یافته‌اند (صفحه ۱۶ مجله شرق و غرب مقاله اورل‌ستین) .

طوری که ذکر یافت در هنگامیکه قدرت نظامی و نفوذ شاه کابل ضعیف گردیده بود (لالیه) یکی از شهزادگان برهمن شاهی که از طرف کابل شاه (سما نثا دیوا) بحیث والی در پایتخت زمستانی او وظیفه داشت بهمکاری شاه گور جا را علم شاهی پرا فراشت . کلهنه در تاریخ کشمیر خود او را مانند «خورشیدی که ستارگان را بی فروغ می‌سازد شاهان عمالی را تحت الشعاع قرار داده بود» توصیف کرده است . شاه کشمیر بمقابل (لالیه) که از (الاکهانه) پشتیبانی میکرد نیز لشکر کشید اما موفق نشد . اورل‌ستین می‌نویسد که کلهنه درباره موقعیت‌های کشمیر مخصوصاً با ارتباط به (لالیه شاهی) واضحاً چیزی نمی‌گوید اما بطور محتاطانه و دبلوماسیکی می‌گوید که (لالیه) برای خدمت گذاری از طرف «شامکر اوارمن» که بهخواست او را از مقام سلطنت براندازد پذیرفته شد . ازین جمله چنین استنباط میشود که لالیه در اثر لشکر کشی شامکر اوارمن از بین نرفت .

بر اساس راجا تارنگینی لاله نخستین فرد خاندان شاهیه بود که در (اودا بهاندای) سلطنت کرده بود . دیگر شاهانی را که کلهنه

ذکر می‌کند عبارتند از کمالو، بهیما، تری، لوجا، ناپالا که در فهرست هندو شاهیان الپیرونی شامل می‌باشند. لالیه همعصر (شامکراوارمن) شاه کشمیر بود (۹۰۲-۸۸۳ م) در بین زمان قلمرو لالیه از سر زمین تروشکاها تا ناحیه دراداها و منطقه پنجاب وسعت یافته بود. شاید لالیه در اثر اتحادی که با الاکهان شاه گورجارها کرده بود میخواست بعضی مناطق قلمرو کشمیر را بدست آورد. شاه کشمیر که از بن‌سازش واقف شده بود در صدد برانداختن لالیه برآمد. مساعی بی‌ثمر شامکرا-وارمن منتج بمرگ فجیع شاه «اوتپالا» یعنی کشمیر در کوهستان (اوراشه) (ضلع هزاره حالیه) گردید. این منطقه از مرکز شاهیه دور نبود که دست پنهانی (اودا بهاندا) را در آن قتل بی‌دخل نمی‌دانند. بعضی از مورخین اتحاد لالیه و شاه گورجارها را عکس‌العملی می‌دانند که در مقابل حمله احتمالی مسلمانان کرده شده بود. ولی پس از یعقوب لیث مسلمانان بر قلمرو برهمن شاهیان (اودا بهاندا) حمله نکردند و عمر لیث از سگاو ند پیش گرفت که آنهم بعد از دوره لالیه بود.

مرگ لالیه را در سال ۸۹۵ تخمین می‌کنند. پسرش «تورامانا» بجایش نشست ولی ظهور یک شاه قیام کننده او را از تخت برانداخت از لالیه سکه بی در دست نیست.

«کلهنه بعد از مرگ شامکراوارمن (۹۰۲ م) از یک لشکر کشی علیه شاهیه (اودا بهاندا پورا) مختصر آذکر می‌کند که این جمله توسط وزیر گوپالاوارمن که شاه صغیر بود رهبری شد. نام این وزیر (پرا بها کارادیوا) بود. کلهنه نتیجه این جنگ را در شعر افاده نموده است که اورل شتین آفرا چنین ترجمه کرد: او (یعنی وزیر) سلطنت شاه قیام کننده را به تورامانا پسر لالیان بخشید و او را بنام کمالوگا خواند. «تشابه در بین این نام «کمالوگا» با سوسین فرد هندو-شاهیان در فهرست الپیرونی موسوم به کمالو کافی است نشان دهد که هر دو نام یک شخص است. خوشبختانه شهادت در تائید این نظریه در یک منبع اسلامی یافته شده است. در جوامع الحکایات عوفی داستانی

است کہ کمالو پادشاہ ہندوستان ہمعصر عمرلیٹ حکمران خراسان (۹۰۱-۸۷۸ م) بود۔ این طول مدت بطور شکفت آوری باتزک ہمنوائی دارد۔ یعنی کہ این مدت کہ در آن بہ کمالو اعطای مقام شد در آغاز سلطنت د گویالوارمن « بودہ و محض دو سال (۹۰۳-۹۰۱) دوام کرد۔ جای تأسف است کہ شاعر وقایع نگار دربارہ شاہ انقلابی کہ از مقام و قدرت خود توسط یک جنرال کشمیری خلع گردید خاموش مانده است۔ (صفحہ ۱۸ مجلہ شرق و غرب ہمارہ ۲۰۱ سال ۱۹۷۳ دیدہ شود)۔

پروفیسر مشرا می نویسد کہ تاریخ ہند و شاہیہ بعد از مرگ موسس آن تادمیت یک ربع قرن مغشوش و بدون واقعہ است۔ پیچیدگی موضوع بیشتر میشود اگر دو نکتہ ذیل را در نظر بگیریم :

۱- نور الدین محمد عوفی کہ در عہد شمس الدین التمش (۱۲۳۶-۱۲۱۱ م) در دہلی بسر می برد در جوامع الحکایات خود چٹک عمرلیٹ (۹۰۰-۷۸۹ م) مطابق ۲۸۷-۲۶۵ ہجری) را با کمالورای (شاہ) ہندوستان نوشتہ است۔ این واقعہ پیش از اپریل ۹۰۰ م صورت گرفتہ کہ آن تاریخ معقوت عمرولیت بود۔

۲- کلہنہ در راجا تارنگینی اثر خود گہ در ۱۱۵۰-۱۱۳۹ م نوشتہ گوید کہ گویالوارمن شاہ کشمیر (۹۰۳-۹۰۲ م) یک شاہ خاندان شاہی- را از تخت برانداخت و اورا شاہ غاصت خواندہ (بدون ذکر نام) و سلطنت را بہ ہسر لالیہ موسوم بہ (تورامانا) داد و اورا بہ عنوان (کمالوکا) خواند۔ این واقعہ در سال ۹۰۲ یا ۹۰۳ م اتفاق افتاد۔

این ہر دو تاریخ قابل اعتمادست ولی مشکل را حل نمی کند۔ محققان باین خود را قناعت دادہ اند کہ در تاریخ گویالوارمن (۹۰۳-۹۰۲ م) یک تصحیح چند سالہ لازم است۔ اما این کار آنقدر آسان نیست۔ تاریخ ہائی کہ کلہنہ ثبت کردہ از (۶-۸۵۵ م) بہ بعد بسیار صحیح است و نمیشود آنرا طوری کہ (رای) عقیدہ دارد تخریبی شمرد۔ مورخین اسلامی کہ چنددہہ بعد از وی آمدہ اند نیز از روی پابندی قوی کہ در ضبط وقایع دارند معلومات قیمتہ را دادہ اند کہ رد آن بقمیت تاریخ تمام

میشود مخصوصاً که میدانم مسلمانان در ذکرسنه و تاریخ بسیار دقیق هستند .

پروفسر مشرا برای حل قضیه براه سوم دست می زند بدین معنی که جانمینی مستقیم لاله پسرش کمالو وارمن را میداند که موصوم به (توراما نا) نیز بوده و در نزد مسلمانان به عنوان کمالوشاه هندوستان شناخته میشد . باری چنگک بین او و عمرلث (۹۰۰-۸۷۹ م) روی داده اول الذکر شکست یافت پس کمالوچندماه سلطنت کرد (در ۸۹۵ نظر بتاریخی که ما قبول کرده ایم) تخت کمالو به سمانتارفت که از خویشاوندان لاله بود . سمانتاهفت سال پادشاهی کرد . درین هنگام کمالو توانست که کمک شاه کشمیر را در بدست آوردن تخت و تاج خویش دریابد . سمانتاشکست خورد و شاه کشمیر سلطنت را به کمالو برگردانید (۹۰۲ م) و او عنوان نوگرفت یعنی (کمالوکا) کمالو درین نوبت سالهای زیاد حکمرانی کرد . (صفحات ۳۰-۳۱ هندو-شاهیان افغانستان و پنجاب) .

درین جا پروفسر مشرا سمانتا را دشمن کمالومی شناسد حالانکه در تفسیر خود سمانتا و سبالاهاتی را صفات لاله-کالار مؤسس سلاله هند و شاهیه اودا بهاندا شمرده است مگر این که این سمانتا را شخص دیگر یعنی همان شخص مجهولی که تخت را بقول پروفسر موصوف از پسر کالار گرفته و خود را هم سمانتا فامیده بود بشناسیم نه سمانتای فهرست البیرونی زیرا سمانتای فهرست البیرونی (سامند) در کابل هم عصر یعقوب لیث بوده که موخر الذکر کابل را در سال ۸۷۰ م فتح کرد بود .

داکنرهایندی درین مورد موقف دیگری اتخاذ کرده است بدین قرار: پاهان دوره لاله ازاره تحریر گلشنه پنا بر ظهور شاه انقلابی بود اورل-متین اورا (سامند) البیرونی و سمانتا دیوای مسکوکات می شناسد . این شناخت از طرف مورشن چون «س، و، و بد» یا «ه-س، رای» و «ب-پرکاش» پذیرفته شده است . و پدها چنین نظریه دارد که شاه سلاله شاهیه که اهمیت عایه شاه کشمیر انقلاب کرد و در عهد (گوپالا وارمن) از طرف وزیر او (پراپاکاراد بوا) برانداخته شد و سلطنت به پسر لاله منتقل گردید .

هرگاه اشکر کشی (پرابها کارادیوا) با واقعه مرگ فجیع (شنکر اوارمن) در نزدیکی مرکز شاهیه (که دخالت دست مخفی اودران گمان برده میشد) در نظر گرفته شود و واضح میگردد. بیوه شاه موسوم به (سوگاندها) که به نیابت پسر صغیر خود (گوپالاوارمن) حمله کرده بود حمله او یک عمل انتقام جویانه محض بوده. پس امکان آن بوده است که حقایق به لهجه سیاسی ذکر گردیده باشد. سلطنت شاهیه توسط (پرابها کارادیوا) مغلوب و منکوب نه شده و (کمالاوارمن) بر تخت رفته که آن حمله شروع شده بود. با این صورت اطلاع اینکه (کمالاوارمن) سلطنت را از (پرابها کارادیا) بدست آورده بی اساس میباشد. شاید اقوام وزیر مذکور برای انتقام مرگ شاه بنا کامی انجامید و شاید حمله او هدایت نزدیکی شاه شاهیه بشاه گور چارها بوده. بهر حال دلائلی موجود بود که وی حمله کرده شاید نا کامی وزیر بود که منکه (سوگاندها) از وی حساب خزینه و مصارف جنگ را خواسته بود (کلهنه) (صفحه ۹۱ شاهیان افغانستان و پنجاب).

کننگهم عقیده دارد که شاه قیام کننده بی نام کلهنه خود لالیه بوده اما کلهنه او را بصورت میهم ذکر کرده بدون آنکه نامی از وی ببرد. اورل ستین می نویسد که در باره این نام (شاه غاصب) اشاره بر مناسبات لالیه و نخستین دوشاه فهرست البیرونی کالارو سامند در دست است. طبیعی است اگر قیاس کنیم که در لالیه شاهیه که بصورت سلطنت با قدرتی ذکر یافته کالار موسس بسیار نیرومند آن دیده شود در این صورت شاه بی نام کلهنه را شاید با سامند (سمانتا) یکی دانست. اینهم ممکن است که در فهرست البیرونی شاه لالیه خود سمانتا و سلطان رقیب کمالو. بی نام بوده باشد. با در نظر گرفتن حقایقی که البیرونی در باره سلاله هندو شاهیه ثبت کرده و موثق است نمی توان تصور کرد که وی رول شهزاده مقتدری مثل لالیه پدر کمالو را نادیده گرفته باشد (صفحه ۱۸ مقاله اورل ستین)

در مورد نظریه دکتر پانندی یک سوال پیدا میشود و آن وجود شاه غاصب است که توسط وزیر شاه کشمیر از تخت برانداخته شده

این موضوع را کهنه واضحاً نوشته است و نمی‌توان آنرا نادیده گرفت مگر آنکه داستان پسر کالار و سمانتا که در کابل در حدود متجاوز از نیم قرن قبل از لالیه و پسرش روی داده بود از طرف کهنه برنگ دیگر در نه آورده شده و باینصورت افتخاری برای شاه کشمیر ایجاد شده باشد و یا آنکه اصلاً شخص غیر معروفی از موقع استفاده کرده موقتاً شاه را بی تخت ساخته و بکمک شاه کشمیر مدار اعتبار بدانیم = جریان وقایع را قرار ذیل میتوان قیاس کرد:

در جنگ عمرولیث سگاونند را فتح کرد و قوای کمالو عقب نشست کمالو ازین حادثه برانگیخته شد و لشکر زیادی جمع آوری نمود جوش مذهبی و ترتیبات نظامی او حکمداران دولت صفاری را مواجه بخطر ساخت عمرولیث بایکی از افراد خاندان شاهیه موجوده و یا سابق (ترکی شاهیان) طرحی ریخت تا کمالو از تخت برافتاد.

نام اصلی این شخص مجهول بماند زیرا تعاقب بخاندان شاهیه نداشت و یا عضو خاندان قدیم کابلشاهان بوده و یا از دودمان برهمن شاهیه بوده اما حق تخت نشینی نداشته پس او عنوان (سمانتا) را که بمعنی سرلشکر یا قائداست انتخاب نمود و به تقلید از سمانتی قبلی سکه زد. سکه سمانتی اولی از طرف چندین شاه را بعد نیز تقلید گردید که وفور سکه ها بنام (سمانتا) موجب مغشوش شدن تحقیق بر مسکوکات گردیده است.

نقشه عمرولیث در برانداختن (کمالو) موفق شد (۸۹۵ م) و سامند هفت سال با اقتدار بماند اما عمرولیث در بلخ شکست خورد و اسیر شد (۹۰۰ م) (کمالو) موقع را مناسب یافت از شاه کشمیر (شنکراوارمن) کمک خواست شاه کشمیر که اتحاد قوای (سمانتا) را با مسلمانان در غرب خطر برای آینده کشور خود یافت درخواست او را پذیرفت و چون عمرولیث از بین نرفته بود در فکر برانداختن سمانتی (اودا بهاند اپورا) گردیده پس او امریه سمانتا فرستاد. سمانتا با اینکه از کمک دوست خود (عمرولیث) محروم شده بود از اطاعت سرپیچید و در عوض

مردم سرحدی را علیه شاه کشمیر بشورش آوردند پس شاه کشمیر لشکر خود را بسوی مرکز شاهیه سوق داد. سمانتا دسیه بی طرح کرد که منجر بقتل (شنکراوار من) در کوهستان (اوراشه) نزدیک مرکز شاهیه گردید. لشکر کشمیر شکست یافت. چندی بعد ملکه (سوگاندھا) بعزم انتقام امر حمله داد و سرلشکر او که وزیر او نیز بود در رأس قوا قرار گرفت. سمانتا شکست خورد و (پرابھا کارادیوا) سلطنت را به پسر (لالیه) که (تورا مانا) باشد برگردانید و او را (کمالو کا) خواند ۹۰۲ م

کمالا وارمن

کمالا وارمن پسر لالیه و نامش «تورا مانا» بود. طوریکه کلمته نوشته است پس از آنکه تخت از دست رفته را توسط لشکر کشمیر دو باره بدست آورد نام او به کمالو کا تبدیل شد. قضیه قیدیل نام او از طرف «پرابھا کارادیوا» وزیر «گوپالا وارمن» رادکتر پاندی تمانا قایل رد می‌داند و گوید «صفحات ۹۲ و ۹۳» :

محققان این پادشاه شاهیه را با کمالو فیهرست البیرونی یکی می‌شمارند. مسکو کاتیکه در آن شعار «کمالا» یا «کمالا دیوا» باشد باین شاه تعلق دارد. بقرار تحریر البیرونی «کمالو» قبل از بهیما بوده این تذکر را کتیبه دیوی ثابت ترسی کند که در آن نام پدر «بهیما» «کمالا وارمن» ثبت گردیده. درین هیچ شک نیست که پدر «بهیما» پسر «لالیه» بوده. شاه کمالو قرار بیان مورخان اسلامی همزمان و دشمن «فرادغان» و الی زابلستان در عهد عمرو لیث صفاری «۹۰۰-۸۷۹ م» بوده و این خود از روی تاریخ بازمان کمالو کا «در حدود ۹۰۳-۹۰۲ م» متذکره راجا تارنگینی خیلی نزدیک است قرار عقیده «رای» لازم است تاریخ را که کلمته در مورد «گوپالا وارمن» «۹۰۳-۹۰۲ م» نوشته چند سال تصحیح کنیم مع هذا معقول آنست که معلومات «راجا تارنگینی» را تا حدی مبهم و نادریست بشماریم زیرا از آنچه در بالا ذکر یافت واضح است که «کمالا وارمن» در زمان حمله دوم صفاریان بهند

«منظور سگاوندست» در سال ۹۰۰ م یا قبل از آن بر تخت نشسته بود .
 معلومات از منابع اسلامی امکان اینکه تخت نشینی «کمالاوارسن»
 بعد از تاریخ بر تخت نشستن «گوپالاوارسن» شاه کشمیر بوده تمامارد
 می کند . قلت مسکوکات «کمالاوارسن» و اشاره به «سما ننادیوا
 بر سکه طلائی نادر» بهیما» نشان میدهد که بین هردو شاه قرابتی وجود
 داشته و اجازه نمی دهد که «بهیما» را بسیار بعد تر از سال ۹۰۰ م - قرار
 بدیم . پس زمان سلطنت «کمالاوارسن» کوتاه بوده و اگر او راه معصر
 «گوپالاوارسن» بگیریم میتوان گفت که دوره او بعد تر از سال ۹۰۵ م
 خاتمه نیافته بود .

قرار جوامع الحکایات حمله مسلمانان محض بر حاشیه شمال غرب
 سلطنت روی داد . مسلمانان زمانی بحمله پرداختند که دوری قدرت لالیه
 سپری شده بود . «فرادغان» موفقانه معبد «سگاوند» را ویران کرد . در
 این زمان نشانه از حرکت مسلمین بطرف کابل در دست نیست .
 نام کمالاوارسن بصورت های مختلف دیده شده :

- ۱- در کتیبه د بوی کمالا- کمالاوارسن
- ۲- در آثار مورخین کمالاکا - کمالاکا «راجا نارنگینی
 کمالو «البیرونی و عوفی»
 کمالوا - کمالاوا «درد یگر آثار»
 توراما نا «راجا نارنگینی» .
- ۳- در سکه ها : کمالادیوا - کمارا - کهمارایا کا، توراما نا
 و پدما اکثر نامها اشکال مختلف کمالاست و یا از آن مشتق شده .
 «پدما» یا «پدما» مترادف کمالاست .
 صفحه ۳۲ هندو شاهیان تالیف مشرا» .

نام توراما نا شبیه نام جنرال و نایب السلطنه بزرگ خوشنواز
 شه شاه یفتلی است که هندوستان را فتح کرد و دولت یفتلی را در آنجا
 تاسیس نمود . «ستین» تصور کرده که این نام اصل ترکی دارد .
 کمالا یا کمالو که پسر رهبر بزرگ بود بر همسایگان بشمول
 مسلمانان تاثیر زیاد داشت .

داستان فتح سگاوند

(۵۲۸۳-۴۸۹۵)

سگاوند یا سجاوند اکنون دهکده ایست در لوگر حدود العالم
آنها شهر کمی خرد در دامن کوه نهاده و جایی با بسیار کشت و بذر... نوشته
است. موضع آن در بین دره های لوگر و زمرمت نزدیک کوتل اتمحور
بوده و قلعه مستحکمی داشته ، در سگاوند بتکده بزرگی بود. نام
سگاوند از نام بت (سگاوندی) گرفته شده است. باستاند نوشته های
هیون تسیانگ بفاصله سیلی در جنوب شهر (سی پوتو فالانتز) یا (سویته
وانا لایا) کوهی است موسوم به (اولونو) یعنی (ارونا) که تیغه ها و قلل
آن خیلی بلند و پرتگاهها و دره های آن خیلی عمیق است. در زمانهای
قدیم معبد «میشوارا» ژنی کوهها وجود داشت. از اینجا (شونا) تغییر
محل داده بکوههای بلند (سوناگر) رفت معنی (سی پوتو فالانتز) واقع در
حوالی کاپیساز پارتگاه یا اقامتگاه (اندیرا) بود. استاد کهزاد راجع
به بتکده سگاوند چنین نوشته است:

سی یوکی (اثر هیون تسیانگ) جوامع الحکایات و مسکوکات سه
منبع مؤثق است در اطراف بتکده سگاوند یا (سوناغر) و پرستش آفتاب.
طوریکه هیون تسیانگ خبر داده (سونا) یا (میشوارا) از قلعه کوه (ارونا)
به منطقه جنوبی تر بکوه سوناگر انتقال یافت. گمان غالب چنین است که
بتکده سگاوند لوگر معبد شیوائی سوناغر باشد منطقه سگاوند و لوگر

بجنوب کاپیسا افتاده که مطابقت با یادداشت‌های هیون تسیا نگ و تذکر محمد عوفی، هیو تسیا نگ در کتاب سی یو کی راجع به منطقه سگاوند چنین نوشته: در اینجا چند بن صد معبد بودائی- با قریب هزار راهب وجود دارند و پیرو طریقه بزرگ رستگاری اند. پادشاه موجوده بعقیده خود را مسخ و پابندست و خویش را سراسر وقف امور مذهبی کرده. مردیست دانا و با آموختن و بلند بردن سطح دانش خود سخت علاقمندست. در اینجا تقریباً ده استوپه از یادگارهای زمان آشوکا و چندین بتکده برهنمی وجود دارد که در آن پیروان مذاهب مختلف زندگی دارند. برهنه ها متعددند و بیشتر (سونا) را می پرستند. آئین آن از کوه (ارونا) از کاپیسا با اینجا آمده و در حصص جنوبی این علاقه در کوه سونه گر (سونگر) معبد آن آباد شده است. کسانی که از روی عقیده از وی خواهش کنند بمراد می رسند و اگر آنرا بد بگویند به بد بختی دچار میشوند مردم محلی و باشندگان نقاط دور دست همه بدیده احترام باو نگاه می کنند و وضیع و شریف پیروا ویند. شهزادگان و مردم محلی کشور های بیگانه هر سال در وقت معین بزیارت آن می آیند و طلا و نقره و جواهرات و حیوانات اهلی بمانند گوشتند و اسپ و غیره تقدیم می کنند (صفحه ۲۸۵ سی یو کی).

تا زمان عمروایث صفاری و سلطنت کمالو کا بل شاه «اودا بها ند اپورا» بتکده سگاوند آباد بود که از اقصای شرق به زیارت آن می آمدند. در باره حمله بمعبد سگاوند از کتاب جوامع الحکایات و لوابع- الروایات تألیف محمد عوفی (در ۶۲۵ هـ) نسخه خطی کابل استاد حبیبی چنین نقل کرده است: چنین آورده اند که عمرلیث شجنگی زابلستان به فردغان داد و با چهار هزار سوارش بدان جانب فرستاد و در آنوقت بمعبد بزرگ هندوان «سگاوند» بود و از اقصای هندوستان بزیارت بتان آن موقع تبرک می کردند و فردغان چون ب زابلستان رسید لشکر کشید و سگاوند را بکشاد و بتان را شکست و بت پرستان را برانداخت و بعضی از غنائم به لشکریان داد و باقی بمعرولیث فرستاد و فتح نامه نوشت و از وی مدد خواست. خبر فتح سگاوند به کمالو (کذا در اصل) رسید که

رای هندوستان بود و لشکر بیحد جمع کرد و سپاهی فراهم آورد و روی
بزابلستان نهاد و فردغان چون خبر آمدن سپاه هند بشنیدند و بی
چندرا بدست آورد تا روی به هندوستان نهادند و در لشکر گاه کماو
رفتند و گفتند فردغان چون سگاونند را گرفت در حال باطراف ولایت
کس فرستاد و لشکر هسیا بسخسوا فرستاد
و دانست که هر آئینه هند و آن آنرا بیغما می کنند و این ساعت
چندان لشکر مسلمانان بروی جمع شده است که اقطار زمین ایشان
تنگ آمد . و در عقب لشکر عمر ولایت بخواهد رسید و ایشان عزم
کرده اند که شمارا در تنگنای آرند و جمله را بشکنند . رای کماو
چون این خبر بشنید همانجا مقام کرد و در لشکر کشی آهستگی پیش
آورد تا فردغان را از خراسان مدد رسید و بیش آن جماعت را امکان
نبود که با وی مقاومت کنند و بدین جهت لطیف بر سرادخود
فیروز آمد .

از روی محاسبه پروفیسر بشر (کمالو) از ۹۰۲ تا ۹۲۱ م سلطنت
کرد جنگ کشمیر با (اودا بها ندا) بر سیاست این دو کشور تأثیر زیاد
انداخت . (پرابها کارادیوا) که در زمان شنکر اورامن خزان
دار و در عهد پسرش گوپالا وارمن وزیر و ناظر خزانه شده بود بعد
از بازگشت از جنگ «اودا بها ندا پورا» بسیار متکبر شد . اهمیت مقامی
که داشت از یکطرف و روابط عشق او با ملکه یوه از طرف دیگر
اورا صاحب قدرت زیاد ساخته بود . خزان شاهى وقف مشق بازی
های ملکه شده رفت و سؤ استفاده بحدی بود که شاه کم سن هم
آهسته آهسته بر امور کشور آگاه گردید و امر به تقمیش خزینه داد .
ولی توطئه قتل او چیده شد و شاه جوان بعد از دو سال سلطنت از
جهان رفت .

سیاست دو شاه اول (اودا بها ندا پورا) با کشمیر خصمانه بود زیرا
شاهیه بر حصه از قلمرو کشمیر دست یافته بود اما با مداخلت کشمیر
با مور او دابها ندا عصر جدید آغاز شد و سیاست بین دو کشور دوستانه

گردید و این رابطه دوستانه زیاد از نیم قرن دوام کرد .
مسکوکات: هنوز در شناخت نامها اشکال موجود است . میتوان گفت که کمالو یا کمالو کا (این نامها در هیچ سکه دیده نشده) چهار نوع سکه بضررب رسانید . در ذیل نامهایی که (کالا کمالا) یا (کمالو) نزدیک است نشان داده میشود :

۱- نوع همزه : «رای» اشاره بسکه در سوزیم بر تانیه کرده که نام «سری کمالادها» در روی و شکل «همزه» در عقب آنست .
 ۲- طائوس و شیر : یگانه نوع سکه در موزیم بر تانیه که طائوس با بالهای افشاندۀ بر روی سکه و شیر با شعار «سری کمارا» در عقب سکه دیده می شود .

۳- نوع سوار کارو گاو : شعار درین نوع سکه ها با انواع مختلف دیده میشود :

(KHAMARAYAKA)

کننگهم) کمارا یا کا

(KHAMARADAKA)

کمارا دا کا

(KHAVADVA)

توماس «خاوا دا وا

(KHVADAVAYAKA)

اهلی و راجزر) خاوا دا وا یا کا

(KHUDAVAYAKA)

خوداوا یا کا

این شاه را با کمالویکی شناخته اند .

۴- نوع فیل و شیر : شعار برین نوع سکه ها «سری پیدا ما» است این شاه ناشناخته مانده . پرو فیسر مشرا آنرا با کمالویکی میداند زیرا «پداما» و «کمالو» هردو بمعنی نیلوفرست .

«هیوم بالک» دانشمند دیگر «خواداوا یا کا» را مشتق از عنوان پارسی «خواتاوا یا» که بمعنی سلطان است میداند . آنرا میتوان باخواداو یا بختری که از طرف ترکی شاهیان او کابل که قبل از شاهیان او هند بودند استعمال می گردید مقایسه کرد .

پرو فیسر مشرا از مان مرگ (کمالو) را که در تاریخ ذکر نیافته پسال ۹۲۱ م قیامی کند (صفحات ۵-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱) هندی و شاهیان تالیف مشرا

بهیما دیوا

باستان‌دان بیرونی (بهیما) جانشین (کمالو) بود. در کتیبهء مکشوفه (دیوی) «تصویر ۲۹۹ دیده شود» نام این دو شاه ثبت است که (بهیما) پسر (کمالو) بود. در کتیبه مذکور نام (بهیما) بصورت مهای چنین ذکر شده :

بناهی مری بهیما دیوا (VA) (SAHI SRI BHIMADEVA)
در مسگو کات: سری بهیما دیوا (SRI BHIMADEVA)
در راجا تارنگینی کلنه سری بهیما بناهی (SRI BHIMA SAHI)
در هندو لیرونی بهیما (BHIMA)

برای یافتن تاریخ تولد و خاتمه سلطنت (بهیما) مراجعه به تاریخ کشمیر کلنه لازم است. در راجا تارنگینی کلنه معلومات جامع در باره تاریخ تولد، عروسی، تولد پسر و نواسه (دیدار) سلک معروف کشمیر داده شده است. ملکه (دهدا) دختر دختر (بهیما دیوا) بود. از مطالعه این فصل تاریخ کشمیر می توانیم تاریخهای تقریبی بهیما و تولد دخترش واز دواج او را در یاهیم. ملکه دهدا دختر (سیهه راجه) شهزاده (لوهه را) (واقع در شهب های جنوبی پیرنچال) و نواده (بهیما) پادشاه اودا بهاندا پورا بود. این نیز معلوم است که (بهیما بناهی) معبد «وشنو» را در کشمیر در عهد (کشما گوپتا) آباد کرد که بنام بان خود «بهیما کشاوا» خوانده میشد و تا عهد کلنه بر جای بود (صفحه ۹۹ مجله شرق و غرب شماره ۱-۲ سال ۱۹۷۳) از مطالعه این وقایع اورل ستن چنین نتیجه می گردد که شاه «بهیما» تا بعد از سال «۹۵۰» حکومت داشته. لکنه دیگر اینکه ملکه دهدا در زمان حیات «کشما گوپتا» در امور کشور دخالت و نفوذ زیاد داشت یعنی در آن زمان زن کم سن نبوده. با در نظر گرفتن این نکات تاریخ تولد شاه بهیما را نمی توان بعد تر از سال ۹۲۰ م قرار داد.

پروفسر مشرامی نوید که زمان سلطنت «کشما گوپتا» مدت هشت سال بود یعنی از ۹۵۰ تا ۹۵۸ م. ملکه در دوران جوانی «یعنی بین سالهای ۲ تا ۳۰ زنی بود و هوشیار و با نفوذ. شوه تماماً با زیر سلطه او قرار داشت

و از بس نفوذ پادشاه، شاه را تعقیباً «دید اکشما» می خواندند که در سکه - های مروج «دی کشما» ضرب شده. این زن آنقدر هوشیار بود که بعد از مرگ شوهر خود را با آتش تسلیم نکرد.

دکتر پانندی در این باره نظر دیگر دارد. وی تاریخ تولد دیدار را ۹۲۸ م قرار میدهد و میگوید اگر ما درش درین وقت پانزده سال داشته «بهیمادیا» باید قبل از ۹۱۵ م عروسی کرده و قریب بیست سال عمر داشته بوده باشد. پس تاریخ تولد «بهیمادیا» را در حدود ۸۹۵ م تخمین توان کرد و با اینصورت وی در سال ۹۰۵ م جان نشین پدرش در آنوقت محض ده سال از عمرش می گذشت. از قول کلهنه معلوم میشود که هنگام عروسی «دیدار» با «کشما گوپتا» بهیمادیا زنده بود اما حکمران جدید شاهی بر تخت شاهیه در زمان «ابهی مانو» (۹۷۲ - ۹۵۸ م) بوده. پس تاریخ خاتمه سلطنت «بهیمادیا» در حدود ۹۵۷ بوده باشد.

از گفتار بالا معلوم شد که وقتی بهیمادیا بر تخت نشست ازدو جانب ترس بروی تازی بود هم از طرف مسلمانان از غزنی و هم از جانب کشمیریان. خاطره «سمانتادیا» در سکه سمنتاز و یگانة «بهیمادیا» شاید اشاره بحمله مسلمانان در دوره بهیمادیا داشته که خاطره سمانتادیوای باشکوه را که باری مسلمانان را از کشور خود رانده بود در سکه نقش نمود.

بعد از ازدواج (دیدار) روابط (بهیمادیا) با کشمیر بهتر گردید و تعمیر معبد (بهیمادیا) از طرف شاه شاهیه شاهد آنست. از روی تاریخ کشمیر معلوم میشود که معبد را بعد از ازدواج (دیدار) آباد کردند. اهمیت این معبد در آنست که عقیده دینی (بهیمادیا) را نشان میدهد و همچنین شاهد نفوذ سیاسی شاه شاهیه میباشد. ما از خطری که دولت شاهیه را از طرف کشمیر تهدید می کرد سخن گفتیم. با ازدواج دختر شاه شاهیه با (سمه راجه) شاه «لوهار» «بهیمادیا» دوستی در طرف شمال قلمرو خود یافت و با ازدواج دختر دختر خود با شاه کشمیر کشمیر را دوست ساخت و از هنجت معبد را آباد کرد. روابطه دوستانه در سیاست

شاهیه اهمیت بسزا داشت از کتیبه سنگی (گهاجورا هو) که از طرف شاه (چاندیلا) موسوم به (یاسووار من) ساخته شده معلوم میشود که بر سر زمین شاهیه (در منطقه کلوتا) از طرف (ماهندر اپالا) شاه (گورجارا- پراتی هارا) (۹۳۳-۹۱۳ م) حمله شده بود. پس در اثر این فشار بود که بهیما دیودو متی با کشمیر ا طرح کرد و بنا برین دوستی (مهی پالا) از سلطنت کرا (KIRA) یعنی کانگرای امروزه پیشتر ماراش نکرد. (راجه سکهارا) شاعر در بار (مهی پالا) تذکره داد که کلوتا (وادی- کولو) شمالی ترین حصه قلمرو مهی پالا را تشکیل میداده. پس ذکر شاهیه در کتیبه (چاندیلا) نمایانگر این حقیقت است که کانگرا زیر نفوذ ایشان بوده. نفوذ شاهیه بر کانگرا در عهد بهیما محض از کتیبه چاندیلا نبی بلکه از نام موضعی موسوم به (بهیما نگارا) که با فکر کورت در وادی کانگرایکی شناخته شده نوز ثابت است. (بهیما نگارا) از نام (بهیما دیوا) گرفته شده است (صفحات ۹۶-۹۷ شاهیه افغانستان و پنجاب تالیف دکتر پاندی).

مسکوکات «بهیما» اگرچه از روی عدد نسبتاً کم است اما از منطقه کابل یافت شدن آن ثابت می کند که این منطقه زیر نفوذ وی بوده. مسکوکات «بهیما» در کابلستان فراوان اما در پنجاب بندرت یافت شده. وی دو نوع سکه را خوش داشت که در یکی نقش گاو خوابیده و سوار کار و در دیگر فیل و شیر است. سکه های سیمین و مسین او علیحده علیحده ۵۰ و ۲۴ گرین وزن دارد. پروفسر مشرانوشته است که هیچ شاهی از خاندان برهمن شاهیان بر طلا ضرب نزده است «صفحه ۸۷ هندو شاهیه افغانستان و پنجاب» اما سکه طلای نادر «بهیما دیوا» نشان میدهد که ایشان بر طلا هم سکه می زدند اما هنوز مقدار کفافی آن بدسترس نیست.

بهیما آخرین شاهی از این خاندان بود که سکه زده ولی از جانشینان او سکه در دست نیست.

کتیبه : یکانه کتیبه که از بهیما بدست است سنگ سستطیلی است که خیلی بد شکسته و طرف نوشته دار آنرا بدو حصه منقسم کرده.

(میچر دین) آنرا در «دیوی» منطقه «گادون» در نوامبر ۱۸۹۱ یافته که اکنون در موزیم لاهور است. لوحه سنگ از سه طرف درست است اما حصه بالائی آن شکسته و در آن چهار سطر برسم الخط «ساره دا» بزبان سنسکرت میباشند. نوشته محفوظ مانده یعنی یک کلمه در وسط سطر اول آن. ترجمه کتیبه چنین است:

سلطان عالیقدر شاه‌ی که زبردست شاهان بررگ بوده و
مالک ارقاب عالی بهیما دیوای باشکوه که عصای قدرت
را بدست دارد و از نسل کالالا «کاما» لاورهن بوجود آمده
«صفحه ۸۵ و ۸۶ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب تالیف مشرا».

تاریخ وفات: تاریخ مرگ بهیما معلوم نیست ولی پروفیسر مشرا بعد از تعمق زیاد آنرا سال ۹۶۰ م قرار میدهد زیرا در سال ۹۶۱ م «یاسود» هاراسپه سالار کشمیر علیه (تهاکانا) پادشاه خاندان شاهیه لشکر کشید و او را اسیر ساخت از وی تاوان جنگ گرفت و در مراسم دوباره بر تخت نشینی او بر روی او آب مقدس پاشید. ازین معلوم میشود که سرزمین شاهیه که چندی قبل روابط دوستانه با کشمیر داشت در سال ۹۶۱ م «۳۵۱» مورد حمله قرار یافت و مراسم «بهی شیکا» یعنی تخت نشینی «تهاکانا» دلالت بر مرگ حکمران سابق می‌کند و ما باطمینان کامل میتوانیم سال ۹۶۰ م را تاریخ مرگ بهیما قرار بدهیم که بعد از آن جنگهای تخت نشینی آغاز شد.

بخش چهارم پیکار با غزنویان

تهاکانا :

در زمان (ابهی مانو) پسر دیدا (۹۷۲-۹۵۸ م) سپه سالار کشمیر بر (تهاکانا) یکی از شاهان شاهیه لشکر کشید و او را شکست داد . نام (تهاکانا) در فهرست البیرونی داخل نیست . سوال اینست که چه واقع شد که روابط خوب دولت شاهیه و کشور کشمیر رو به تیرگی گذاشت و کار به جنگ و لشکر کشی کشید :

چنین معلوم میشود که « بهیما » پسرنداشت که بعد از وی به سلطنت برسد . تهاکانا شهزاده از خاندان « لالیه » که در منطقه کوهستانی در جنوب کشمیر والی بود اقتدار بدست آورد و بر تخت « او دایها ند اپورا » بنشست « ملکه دیدا » بنا بر لسانی که به « بهیما دیوا » داشت خود را وارث برحق تصویری کرد و باین فکر بود که بعد از مرگ « بهیما دیوا » پدر کلان او دولت شاهیه جزو سلطنت کشمیر خواهد شد . اما با تخت نشینی « تهاکانا » بحیث پادشاه مستقل وی باین مقصد فرسید . این بود که ملکه دیوا « یاسودهارا » سپه سالار خود را برای اشغال تخت و بهند فرستاد و جنگ در بین کشمیر و دولت شاهیه شروع شد .

دکتر پالادی درین مورد چنین نوشته است « صفحه ۹۹ و ۱۰۰ »

شاهیان افغانستان و پنجاب :

اورل ستین عقیده دارد که « تهاکانا » حکمدار کوچکی بوده در منطقه کوهی جوار کشمیر که خود را از احقاد دودمان بزرگ

شاهی «کابل» - گندهاره «میدانست». «رای تصور می‌کند که این حکمدار از فهرست البیرونی افتاده. البیرونی نه او را شامل فهرست کرده و نه برای حکومت او مدتی را معین نموده. مع هذا کله نه می‌گوید که نام شاهیه در مورد کشتاریه ها و مخصوصاً اعضای آن دودمان برجسته بکار می‌رفت. این نام نه محض برای شاهان و شاهزادگان شاهیه که بکشور پناهنده شده بودند استعمال می‌گردید بلکه شاهانی بمانند لالیه و بهوما نیز باین نام خوانده میشدند. یکانه استشنا (وید یادهارا) است که بخاندان «اودابها نداپورا» ربطی نداشت. اما کله نه او رانیز بعنوان شاهی ذکر کرده و از روی احتیاط حکمران «درادا» گفته. از روی تذکرات فوق می‌توان «تهاکانا» را مربوط بدودمان شاهی «اودابها نداپورا» بشماریم. تفصیل قلمرو «تهاکانا» را بنا بر رودخانه ها و کوههای آن مشکل است معین کرد. از آنجهت «حتین» او را حکمدار ناحیه کوهستانی خوانده که اگر از طرف کشمیر دیده شود تماماً با حصه شمالی سلطنت شاهیه مطابقت دارد. بر طبق نظریه «پرکاش» تهاکانا از جمله شاهان او - را بها نداپورا یکی بوده که بنا به کوتاهی زمان و فقدان جلال بزودی از خاطره ها - زایل شده و در زیر روشنائی رخشنده جیپال شاه خیره بماند و بجز در نوشته های کله نه که علاقه خاصی بتاریخ کشمیر داشت در آثار مورخین دیگر ذکری از وی نیامده است.

تهاکانا بنا بر علل وراثت با کشمیر دوست نبود. ارتباطی با بهیما نیز روشن نیست. وی که پسر بهیما نبود شاید بکلمه «گورجار پراتی هاراس» بر تخت نشسته و بهیمن دلیل «دید» علیه تهاکانا لشکر کشید. حکمران شاهیه از دست «یا سودهارا» شکست یافت ولی با احترام دو باره از طرف او بر تخت نشالده شد. چون این خبر به دیدا رسید عمل سپه سالار را خیانت خواند و گفت سپه سالار موصوف رشوه گرفته و شاه را باز بر تخت نشانده است. کله نه نوشته که این موضوع از طرف بدخواهان به میان آورده شد تا رابطه دیدا را با سپه سالار خراب کنند. بدینقرار سپه سالار

را سیاست کرده. شاید این جزا و مجازا کمه برای آن بود که سپه سالار راه مصالحت در بهشگرفته بود. و این امر دلخواه ملکه دیدان بود زیرا اطمنان نداشت که «تهاکانا» یکشمیر وفادار بماند. در ضمن برگذشت «بهیمادیوا» ذکر کردیم که حمله «یاسودهارا» در حدود ۹۵۸ م بوده پس بکن است.

که تهاکانا تخت را فوراً بعد از بهیماد گرفته باشد و او بر تخت بوده که حمله «یاسودهارا» شروع گردیده و یا بعد از آن هم بر تخت بوده. درین مورد می توان تخمین کرد که مدت حکمرانی «تهاکانا» پنجسال از ۹۵۷ تا ۹۶۲ م بوده و آنهم در صورتیست که «اشته پال» پدر جیپال حکومت نکرده باشد. جیپالادر سال ۹۶۳ م بر تخت نشست. پس اگر این تاریخ قابل قبول باشد حمله الپتگین بر هند در سال ۹۶۱ م در وقتی آغاز شد که «تهاکانا» بر تخت بوده.

جیپالا :

درفهرست شاهان کابشاهی که البیرونی ترتیب داده بود پس از «بهیماد» نام «جیپال» ذکر شده است. رابطه بین این دوشاه در نزد محققین خوب روشن نیست. پروفیسر مشرا^{۸۹}صفحه ۸۹ هندوشاهیان گوید : در گتمبه بر یکوت که بر تپه بریکوت در سوات علیا یافته شده و اکنون در موزیم لاهور است سلطنت «جیپالادیوا» ثبت گردیده که نام پادشاه سری «جیپالادیوا» در سطر دوم آورده شده و القاب ذیل بآن اضافه گردیده :

۱- پراما بها تاراگا

۲- مہاراجا دہی راجا

۳- پارامس وارا .

اینکه جیپالا از خاندان شاهیہ اودا بها ندا پورا بوده یا خود سر سلسلہ یک دودمان نوست پروفیسر مشرا طرفدار مفکوره اولی است و با متناد مطالعہ دقیق کلہنہ و ہند البیرونی و دیگر منابع

مورخان اسلام می او را عضو سلسله قدیم شاهیه می دانند که موسس آن کالار - لالیه بوده نه خاندان جدید که نام شاهان آن با کلمه «پالا» خاتمه می یابد . او گوید که هم البیرونی و هم کلکته هر دو واضح کرده اند که شاهان از «کالار» تا «تارو جانا پالا» و «بهیما پالا» تعلق به یک خاندان داشته اند .

اما طوریکه ما میدانیم پس از کودتای «کالار» حصه از خاندان شاهیه کابل شاهیان «ترکی شاهیان» بطرف گردیز منتقل شده و بعد تر به تکسیلا رفته در میان قبائل راجپوت سکنی گزیدند و در آنجا بقدرت رسیدند . کنگنه هم می نویسد که بزودی پس از مرگ مهرگل «مهر اگولا» شاهنشاه زابل یقنلهای فاتح ، کیدار یان تکسیلا یا «شاه دهیره» را بدست آوردند که بعیده عالم موصوف این شهر معروف تکسیلا به «شاه دهیره» از آن شهرت یافت که جایگاه اقامت خاندان شاهیه بوده و چنانشینان کیدار را این عنوان شاهان کوشانی بزرگ را به وراثت گرفته بودند .

در دوران ضعف دولت برهمنی در کابل و حمله مسلمانان بقیادت یعقوب لوث و عمر ولث صفاری در بین سالهای ۹۰۰ - ۸۷۳ میلادی اسلاف جیپال بتدریج اعتبار دودمان قدیم را بدست آوردند «صفحه ۱۹۳ - اندوسیت های اخیر تألیف کنگنه» .

در زمانیکه «بهیمادیوا» در «اودا بها نداپورا» حکومت داشت «اشته پال» در «شاه دهیره» بصورت حکمران محلی اقتدار بهمرسانیده بود . پسر او جیپال بود که بعد از پدر حکمران گردید . پس از مرگ بهیما دیوا و اشغال تخت او را بها نداپورا توسط «تهاکانا» و لشکر کشی کشمیر بر قلمرو کابلشاهیان گندهاره موقع برای حکمران جوان و جاه طلب «شاه دهیره» یعنی جیپال مساعد گردید که بر اودا - بها نداپورا بتازد و تخت را تصاحب کند . پس جیپال راسر حلقه سلسله جد کابل شاهیان گندهاره می توان شمرد که از سلسله برهن شاهیان جدا بودند عجب اینست که از شاهان این سلسله «پال» سکه بدست آنها رسیده حالا نکه از شاهان قبل از

جواهرال مسکوکات زیاد در دست است. توماس و ایلوت اظهار کرده اند که این تغییر نام غالباً بنا بر تغییر خاندان بوده اما کننگهم می گوید: (این تغییر خاندان مطلق صورت بسته باین دلیل که هیچ برهن (پال) نام ندارد. این تغییر نام دودمان حکمفرما توسط فرشته هم تأیید شده چه او جواهرال پسر (اشته پال) یا (اشانپال) نوشته نه پسر (بهوما) یا (بهیما دیوا) (صفحه ۹۱ جلد اول) علاوه بر آن (تری لوجان پالا) برهن نبوده زیرا وی پسر خود «بهیم پال» را با دختر راجه راجپوت «چندرارای» عروسی کرد (صفحه ۱۸۹ اندوسیت های اخیر) کننگهم در صفحات مابعد اظهار می کند که شناختن از خاندان حکمروای کند هاره در قرن دهم و آخرین شاهزادگان کوشان درست باشد یا نباشد هنوز بهمن عقیده ام که جواهرال و معاقبین او راجپوت بوده اند نه برهن. طوریکه ذکر یافت (تری لوجان پالا) پسر خود (بهیم پال) را با دختر راجپوت بزرگه. (چندرارای) راجه (سرواوا) که بقول عتبی یکی از بزرگترین مردان هند بود عروسی کرد. این حقیقت بخودی خود دلیل کافیست برینکه خاندان مذکور برهن نبوده اند.

البیرونی واضحاً نوشته است که (تری لوجان پال) از اخلاف کنشکا شاه قرگی بوده که در پروشاور معبدی بنا کرد. وی این سلسله را شاهیه کابل می خواند و می گوید که این سلسله تا شصت نسل حکمران بوده اند. بعد از مرگ «تری لوجان پال» پال در سال ۱۰۳۰ م می نویسد که «این خاندان شاهیه اکنون منقرض شده اند». مولف راجاتارنگینی نیز گفته است که پس از مرگ (تری لوجان پال) دولت شاهیه خاتمه یافت. البیرونی وقتی از شصت نسل سخن می گوید مقصدش آنست که سلسله شاهیه از اخلاف حقیقی کنشکا شاه بزرگ کوشانی بوده. پس اگر مدت سلطنت هر یک از پنهان واسطی ۱۵ سال تصور کنیم زمان تری لوجان پال نهصد سال بعد از کنشکا می افتد یا بعد از ۱۰۰ میلادی که با ۹۰۰ جمع شود هزار می گردد و عهد محمود فاتح شاهان شاهیه میباید شد. نتیجه این بحث اینکه (جپپال) جانشین چهار شاه برهنی خود برهن نبوده بلکه سردار کوشانی بود که بحیث راجپوت قبول گردیده بود (صفحه ۱۹۱، اندوسیت های اخیر).

بر تخت نشستن دو خوانواده شاهیه

مرآبه گنجینه‌هم

گوشانی		برهمن ها	
وگنا	گزینک	سکه ها	الیهرونی
لایه شاهیه		۸۷۵	۸۳۰
توراما ناهاهی		۹۰۰	۸۶۰
؟	اشتهال	۹۲۵	سامند
جایا پاله شاهیه	چیپال	۹۵۰	کمالو
انند پاله شاهیه	انند پال	۱۰۰۲	بهیما
توری اوجا نا پاله	توری اوجا پال	۱۰۱۲	
بهیما پاله شاهیه	بهیم پال	۱۰۲۱	
انقراض سلاله		۱۰۲۶	

(صفحه ۱۹۳ اندوسیت های اخیر تالیف گنجینه‌هم)

پرویسو مشرا سعی کرده است که جیهال و اخلاف او را با خاندان شاهیه که مؤسس آن کالار-لایه بود ربط بدهد و کلمه (پالا) را بحیت علامه فارقه قبول نکند. چون فرشته نام پدر جیهال را (اشته پال) نوشته و

دانشمند (برگز) در ترجمه خود جتپال (بضم ها) تعریف کرده و پروفیسر موصوف با آنکه در اصل فرشته مراجعہ کرده و داشته پال را ذکر نموده اما باز هم برنام اشنیاهی (برگز) متوسل شده و از جتپال چنین نتیجه گرفته :

جتپال جتپال - جتپال جیتریپالا در سنسکرت .

بعد از آن تحلیل دورود را زی کرده می نگارد : بهیما بناهی یک (وشناوا) ی با عقیده بود و معبد (بهیما کساوا) را در سرزمین دختر دختر خود بهمین جهت تعمیر نمود . ممکن است گاه او نام خود را با علاقه ندی به «وشنو» ربط داده نه با «شیوا» بهیما در لغت سنسکرت بهر دودالت دارد» این امر بدو دلیل معقول بنظر می آید :

اول اینکه نام بهیما کساوا ارتباط اورا به «وشناوا» دو چند می سازد . دوم اینکه «بهیما های» همیشه میخواست که خود را با بهیما «بها راتا» ی مشهور که لقب «گدا هستا» داشت مقایسه کند «کتیبه سنگی دیوی و «پاندوا» پیروان خالص العقیده کساوا یا کرشنا بودند . (بهیما) و «جتری» هر دو به «وشنو» راجع میشوند و به معنی اند . پس «جتری» ممکن است نام دیگر «بهیما» باشد و این بطور متناوب به فرشته بشکل «جتپال» رسیده .

وی علاوه کرده که دودو دلیل فرضیه اورا تقوی می کند یکی اینکه عموماً در فهرست البیرونی هندو شاهان پنج سمانتا دیگر شاهان پدر و پسر بوده اند و سمانتا شخص دوم در فهرست هشت نفری بوده . پس ممکن است بهیما و جیپالا پدر و پسر بوده باشند . ثانیاً از وجهه سن نیز این نظریه تأیید میگردد . مثلاً «بهیما» در ۸۹۲ م تولید شد و جیپالا که در سال ۱۲۰۲ م در کبیر سن بهر شداید در بین سنوات ۹۲۵ م و ۹۳۵ م تولد یافته باشد . این نیز براسکانات پسر و پدر بودن آنها می افزاید . بعضی از محققان آنهارا پدر و پسر خوانده اند بدون اینکه دلیلی ارائه کنند . «چون محمد ناظم مولف کتاب حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی» محققان دیگر برنام «اشتپال» نظر دوخته اند زیرا یک شاه در سکه ها موجود است که «سری اشاته پالادیوا» نام دارد . اما این نظریه مردود است زیرا این سکه مربوط به سردار «چمبا» است . اما ما نام اشتپال

را به ما نهند «جتری پالا» حل می‌کنیم. چه «اشته» هم بماند «جتا» بمعنی «وشنو» است «صفحات ۹۱ و ۹۲ هندو شاهیان تالیف مشرا».

بنظر ما پروفیسر مشرا برای اینکه «جیپال» را با «بهیما» ربط بدهد راه دور و درازی را اختیار کرده است. «جیپال» اگر واقعاً پسر «بهیما» می‌بود با شخصیتی که او داشت ممکن نبود که در زمان حیات «بهیما» پنهان بماند و نامی از او شنیده نشود.

دکتر پانڈی این امکان را بعید نمی‌داند که «تها گانا» تخت شاهیه را غضب کرد و وارث اصلی را که «اشته پال» باشد بقتل رسانیده باشد و شاید بهمین علت بود که بعد از پنجسال در سلطنت تغییر روی داد و پسر «اشته پالا» بر تخت نشست «صفحه ۱۰۱ شاهیان افغانستان تالیف پانڈی».

اما این فرضیه نیز پایه متونی ندارد و ما را وادار دارد که با کنگره هم عقیده شده «جیپال» پسر «اشته پال» را از نسل کیداریان یا ترکی شاهیان «شاهی دهره» بشناسیم و خاندان او را خاندان جدید سلطنتی «اودا بها ندا» حساب کنیم.

در کتیبه بریکوت «سوات علیا» که با کلمه «اول سواتی ۱۰۰» شروع میشود در باره جیپال چنین آمده: «در عصر سلطان مقتدر - شاه زبردست شاهان بزرگ و سردار عالم مقام جیپالا دیوای باشکوه».

«صفحه ۹۸ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب».

این کتیبه در سنه ۱۸۹۷ کشف شد که بزبان سنسکرت و رسم الخط (ساره دا) است و اکنون در موزه لاهور میباشد. بعداً «روجیرستانا» (وزیرستان) ما نام سه شخص راسی یا بوم که تماماً سائیده شده و معلوم نیست چه و که بوده اند. این کتیبه اولین وثیقه ایست که «جیپالا» شاه هندو شاهیه را ذکر کرده. در آنچه ازین کتیبه باقیمانده تاریخ دیده نمیشود. اما میتوان گفت که این کتیبه وقتی ترتیب شده که وزیرستان و سوات حصه از دولت جیپالا را تشکیل میداد (صفحه ۹۹ هندو شاهیان)

دوران سلطنت جیهالا رامیتوان چهار حصه ناسماوی تقسیم کرد:

۱- از تخت نشینی جیهالا شاه کابل و گندهاره (اودا بهاند اپورا) ۱۳ سپتا میر (۹۶۳-۹۶۰ م) تا برگه الپتگین امیر غزنه (۹۶۳-۸۸۱ م).

۲- از ۱۳ سپتا میر ۹۶۳ تا ۲۰ اپریل ۹۷۷ از برگه الپتگین تا پادشاهی سبکتگین (۹۸۷-۹۳۳ م).

۳- از ۲۰ اپریل ۹۷۷ تا ۹۹۷ م از تخت نشینی تا برگه سبکتگین.

۴- از آگست ۹۹۷ تا ۱۰۰۲ م برگه سبکتگین تا برگه جیهالا شاه گندهاره و پنجاب (صفحه ۹۳ هندو شاهان).

هندو شاهان عنعنه‌ئی داشتند برای اجرای مراسم تا جوشی در کابل. هیچ حکمران مستحق عنوان شاهی نمیشد تا در کابل مراسم تاجپوشی را نمی گذراند. (بهیما) در کابل این مراسم را اجرا کرد و جیهال آخرین شاه هندو شاهیه بود که درین شهر تاج پوشید و از امتیازات مراسم تاجگذاری بهره ور گردید زیرا در وقت برگه اودر سال ۱۰۰۲ م (۳۹۳ هجری) تمام مناطق ماورای رود سندھ بشمول «اودا بهاند اپورا» بدست غزنویان افتاد که دیگر باز نگشت و برای شاهان ما بعد این سلسله این افتخار نصیب نشد. ما حه دولت جیهال قرار تحریر فرشته از سرهند تا لغمان و از گشمه رتا ملتان بود (صفحه ۹۱ جلد اول فرشته).

جیهال مردی بسیار فعال و پادشاهی بزرگ بود اما از اقبالی بداد که در مرکز کشور او افغانستان دولت جوانی در غزنه تشکیل گردید که شعار سیاست آن جهاد در راه خدا و نشر دین اسلام در هندوستان بود. در حقیقت تاریخ سلطنت جیهالا و معاویه او تاریخ مجادله دور و دراز در بین دو گیش اسلام و هندو بود. موسس سلطنت غزنه الپتگین بود. وی غزنی را از امور «اپوکرلاویک» در سال ۹۶۳ م - ۳۵۳ هجری بدست آورد. لاپوک شکست خورد و به کابل شاه پناه برد. سبکتگین سردار لشکر الپتگین مکرر پرولاط لغمان (لغمان) و ملتان حمله برد. حملات مکرر او موجب شد که شاه هندو شاهیه با (وی جایاراجه) حکمران (هاتیه) و هخ «حمید لوی»

پاشاه ملتان متحد گردیده قریباًت جنگی علیه سیکتگین بگیرند . قرار بدان داده شد که با قوای مسلمانان در لغمان بجنگ پیردازند . شیخ حمید لاوی با اینکه مسلمان بود بادشمنان دین متفق شده و علیه مسلمانان دست با اقدام گردید . شاید منظوروی در صورت کامیابی بدست آوردن بعضی مناطق بوده . شیخ حمید لاوی از احفاد ساسانه بن لاوی بن غالب عرب قریشی بوده . دکتر پانزی می نویسد که با یک حرکت زیرکانه از طرف دولت غزنوی اتحادیه گانه برهم زده شد و شیخ حمید از طرفداری جیپال دست کشید و سیکتگین جیپال راشکست داد (صفحه ۱۰۲ شاهیان افغانستان و پنجاب) .

موضع بهاطیه خوب معلوم نیست اما چنین بنظر می آید که جائی بوده در ساحل شرقی رود اندس در حوالی ملتان . راجه (بهاطیه) که حکمران مستقل و مقتدری بود آرزو داشت نفوذ خود را ساحل غربی رود اندس نیز پهن سازد . ازینرو دست با اقدام شد و مردم آن نواحی را بشورش واداشت . او تصور می کرد که از طریق اتحادیه گانه میتواند بمقصد برسد . اما برهم خوردن اتحاد مذکور و شکست جیپال شاه «اردا بهاند اپورا» او را مأیوس ساخت . پس از سرکس الپتگین به شاه دیسگر بسطانت غزنوی رسیدند . : ابو اسحق ابراهیم (پسر الپتگین) بلکه تگین « غلام الپتگین فرمانده قطعه محافظین او » و پوری یا پری تگین . غلام دیگر الپتگین . «الپتگین در سال ۹۶۳ م وفات یافت و پری تگین در سال ۹۷۷ م از تخت برانداخته شد . پری تگین مرد ظالمی بود از آنرو مردم «ابوعلی لاویک» پسر ابوبکر لاویک را دعوت کردند که بغزنی لشکر بکشد و ایشانرا از ظلم و ستم او برهاند . ابوعلی لاویک باتأیید جیپال شاه باین عزم گام بردست . جیپال که نامرو او تا حد امن هندو کش وسعت داشت و شامل کابلستان هم بود از تاسوس یکک سلطنت مسلمان در جنوب سخت باندیشه افتاده بود . درخواست مردم غزنی از ابوعلی لاویک را مساعد یافت و با ابوعلی علیه

هری تگین متحد شد و پسر خود را بالشکری فرستاد تا ابوعلی را در حمله بر غزنه معاونت کند. سبکتگین سردار نظامی حکومت غزنه بمقا بل قوای متحده بر آمد و در حوالی چرخ لوگر بر ایشان غلبه کرده اسرا و غنائم زیاد بگرفت که در آن جمله ده فیل هم شامل بود. این فتح که در سال ۹۷۳ م «مطابق ۳۶۳ هجری» روی داده بود بر شهرت و شخصیت سبکتگین بسیار افزود.

هری تگین پنج سال حکمرانی کرد و بار اول بود که درین چیهه و در دوره غزنویان در بین هند و مسلمانان جنگ شد و هم دولت شاهیه بود که تجاوز را آغاز کرده بود.

بتاریخ ۲۰ اپریل ۹۷۷ م سبکتگین که داماد الهتگین بود بر تخت غزنه چلوس نمود. هدف وی دو چیز بود: اول نشر اسلام و برانداختن کیش بت پرستی و دیگر توسعه قلمرو غزنه. جوش مذهبی و نشر اسلام او را موفق ساخته رفت. منظور اول او کابل بود چه غزنه با مرکز سابق گابلشاهان فاصله زیاد نداشت. و چون در عین حال از اتحاد سابق جیهال و راجه بهاطیه و شیخ احمد لای امیر ملتان و قوف کامل داشت طرحی ریخت که شیخ حمید همچنان از اتحاد دینه خارج بماند. سبکتگین بعد از آن بعزم مجادله با جیهال پادشاه گندهاره گمر بست. سبکتگین در پایان سال اول حکمرانی خود بسوی شرق بحرکت افتاد و عده از استحکامات قلعه ها و قصبات را بدست آورد. مساجد آباد کرد و باغنائم زیاد بر گشت.

جنگ نهم - ۱۰۰۰

۹۸۷ - ۹۸۶ م - ۳۷۷ - ۳۷۶ هـ

نخستین جنگ بزرگ جیهال با سبکتگین در منطقه نمله در نزد یک جلال آباد روی داد. درباره این جنگ در تاریخ یعنی چنین آمده است: «و چون امیر ناصر الدین خاطراز کار «قصدار» بپرداخت عزم غزو کفار مصمم کرد و روی بدیار هند آورد... تا قلاع و معقل آن اطراف که در هیچ ایام اعلام اسلام بدان نرسیده بود و رایات محمدی بر آن نواحی طلوع ناکرده مستخلص و مستصفی

و دیار آن خطه و بلاد آن بقعه بیشتر در حوزه محالک خویش گرفت.
 و خون جبهال که پادشاه هندوستان بود آن حال مشاهده کرد
 و بیضه مملکت خویش هر روز در نقصان یافت و هر لحظه در مملکت خویش
 رخنهئی تازه و خللی بی اندازه می دهد مضطرب شد ... ارکان-
 دولت و انبیا مملکت و اعوان و انصار خویش جمع کرده بالشکری
 انبوه روی بدیار اسلام نهاد و خواست بقوت و شوکت خویش انتقامی
 کشد ... و جرأتی که از تیغ آبدار ناصرالدین بکفار آن دیار
 رسیده بود مرعی نهاد ... و همی آمد تا از لافغان بگذشت ... چون
 امیر ناصرالدین از آن حال آگاه شد بسیج گار کرد و لشکرها
 فراهم آورد و از خزنه بیرون آمد و روی بمداغت او نهاد و در مفصل
 هردو ناحیت و مقسم هردو مملکت بهم رسیدند و نوبت ها مصاف
 دادند تا روی زمین از خون کشتگان لعل فام شد و شیران هردو لشکر
 و دلبران هردو کشور خسته کار و اهنه اضطراب ماندند و سلطان
 یمن الدوله در آن موقعات اثرهای نمود که افهام و اوهام از کینه
 آن سقا صبر گردید ... و در آن حد و د بر آن طرف که مخیم آن
 ملا عین بود چشمه آب بود چون آب چشم رو شن و صافی که
 قابل نجاست نبود و هرگاه چیزی از نجاسات در آن چشمه انداختندی
 صافه عظیم پیدا گشتی و بادهای مخالف برخاستی و سرمای سخت
 ظاهر شدی - چنانکه در آن نواحی کسر طاقت مقام نبود. امیر ناصر-
 الدین بفرمود تا بعضی از قاذورات در آن چشمه انداختند حالی
 ظلمانی عظیم در آن حوالی پیدا آمد و روز روشن تاریک شد و باد
 و سرمای سخت برخاست ... جبهال رسول فرستاد و زنهار خواست
 و امان طلبید و ملتزم شد در حال فدی به بدو و هر مال حملی لایق بخزانة
 فرستد و هر حکم که ناصرالدین در محالک او کند نافذ و جاری
 باشد ... امیر ناصرالدین ... بدان راضی شد و خواست اطراف
 آن کار فراهم گیرد ... یمن الدوله محمود تن درنداد و ابای
 عظیم کرد ... رسول جبهال ناامید برگشت و صورت حال اعلام

گردد... جویپال جز معاودت و مراجعت و تضرع و ابتهال چاره دیگر ندید رسول را باز فرستاد. خلاصه پیغام او آن بود که شما حمیت هند شنیده و دانسته اید و آنکه در وقت احتمال عار و همت اضطراب از مرگ نترسند و از هلاک بآب ندارند... چون کار ببتنگ رسید و از وجه نجات و خلاص طمع منقطع گردید هر آنچه در تصرف ما باشد از خزائن و ممالیک و ناطق و صامت جمله در آتش اندازیم و تلف کنیم و یکدیگر را بدست خویش بقتل رسانیم چنانکه حاصل جز خاک و خاکستر نباشد.

چون امیر ناصرالدین این سخن بشنید و از خفت نهاد ایشان مصداق این کلمه دانست... حق در مواعدت و مصالحت دید و سلطان یمن الدوله را استعطف کرد و شفیع شد تا از سر انتقام برخیزد و حالی را به هزار هزار دینار شاهی و پنجاه مر بطویل بر طریق ندیده از وی راضی شود و او چند شهر از شهرهای هند و چند قلعه در سره مملکت خویش باز گذارد و جمعی از خویشان و معارف و وجوه لشکر خویش بنوا بدهد تا از عهده این مشروطات تفصی کند و از خدم و حشم منصور جمعی در صحبت او بروند و آن بلاد و قلاع با تصرف گیرند. برین جمله عهد گردید و از یکدیگر مفرقت نمودند. و چون جویپال چند مرحله برقت و بامن خویش رسید و در واسطه مملکت خود قرار گرفت طبیعت فساد و خبث اعتقاد او، او را بر نقص عهد داشت تا میخافت آغاز کرد و کسا نیرا که بر سیل خضارت و از برای تسلیم بلاد و قلاع مشروط در صحبت او بودند برهنه اصحاب و احزاب خویش که بر درگاه ناصرالدین بحکم نوا قائم بودند محبوس کرد. چون این خبر به ناصرالدین رسانیدند مقبول نداشت و از جان انگاشت تا خبر متواتر شد و خدیعت مکر آن کافر نعمت ظاهر گشت... آتش غرور در نهاد ناصرالدین متصاعد شد و عزم انتقام مصمم کرد و روی بولایت آن کافر غدار نهاد و هر کجا میرسید از ولایت بنهیت قهر متلاشی می کرد... تا نواحی لمغان که معمورترین نواحی او بود مستخلص و مستصفی کرد و دیگر نواحی

از آن دیار هستند و معابد و بیع و کنشتهای ایشان خراب کرد و بجای آن مساجد بیاد نهاد و شعار اسلام ظاهر گردانید «صفحه ۲۷ تا ۳۰» .
 داستان چشمه مصفا و انداختن نجاست در آن و ظهور رعد و برق همه تحلیل هند و آن بود که شکست را به یک قوه فوق الطبیعی نسبت دادند تا از وقار چیپال کاسته نکرده و رفته چیپال در زستان جمله پرداخت و تصور نمی کرد وضع جوی چنان خراب گردد که سپاه او از سردی بسته و آیند و در برابر لشکر سیمکتگین نتوانند مقاومت کنند و رفته چشمه بود و نه قدرت ما فوق الطبیعی در آن نهفته . مولف تاریخیمینی نیز زیر تاثیر داستان های هندوان مانده و آفراداخل کتاب ساخته است .



جنگ غوزک «دومین جنگ با سبکتگین»

روز بروز از قلمرو جیپال کاسته مهرت و این واقعه جیپال را سخت می‌آزرد. پس تصمیم گرفت و آهنگ جنگ کرد. از راجه های دیگر اسعانت جست و سواه بیکران فراهم آورد. در تاریخ فرشته آمده است که «جمع راجه ها در آن سال مدد او را موجب بقای دولت خود دیده در فرستادن لشکر و زر تقصیری نکردند خصوصاً راجه دهلی و اجمهرو کالنج و قنوج که خلاصه لشکر خود را با خزانة خوب روان پنجاب ساختند الغرض صد هزار سوار و پیاده بهرون از جهنم در ظل رایت خود مجتمع دیده دلیرانه به جنگ اسلامیان روان شد.»

هدف آن بود که ولایت لمغان (لغمان) را که از حاصلخیزترین ولایات دولت شاهه بود و در جنگ اول بدست سبکتگین افتاده بود دوباره بدست آرد باشندیدن خبر پیش آمدن هندوان سبکتگین عساکر خود را در نقاط مهم بر کوهی نزدیک لمغان جای داد. این کوه را البیرونی بنام غوزک یا غورک خوانده است که رود کابل از پهای آن می‌گذرد (صفحه ۲ تاریخ هند جلد دوم تألیف ایلوت) استاد کهزاد غوزک را تنگ غاروی بوجود می‌داند (صفحه ۶۷ جلد دوم تاریخ افغانستان) که با در نظر گرفتن وضع جغرافیائی این ناحیه تماماً درست می‌نماید. چه با بدست داشتن کوه تنگ غارو تماماً وادی ننگرهار زیر کنترل آمده می‌تواند. عسکر جیپال منطقه بین سرخ رود و ساحه اسروزی پوهنتون ننگرهار را اشغال کرده بودند.

فرشته می نویسد: «چون هردو سپاه بهم رسیدند امیر ناصرالدین سبکتگین جهت تحقیق کیفیت و کمیت لشکر جیهال برکوهی برآمده ملاحظه نمود دید دریایی بی پایان و لشکری بسان مورو ملخ فراوان» (صفحه ۹۹ تاریخ فرشته جلد اول) اگر چه قوای اسلاسی در عدد کمتر بود اما قیادت عالی نظامی آنرا جیره کرده بود.

(صفحه ۱۰۸ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب)

سبکتگین عسکر بی حساب دشمن را از نظر گذراند و قوای خود را بدسته های پانصد نفری تقسیم کرد و بهر یک وظیفه حمله بیک قسمت قشون راجا جیهال داد. دسته های قشون امیر غزنه برکوهها و تپه های که اطراف خیمه گاه هندوان را چون حلقه گرفته بود گمین کردند. حملات دسته های قشون غزنویان در یک وقت از چند جا شروع شد و همینکه سپاه جیهال بر یکی مسلط می شد حمله بکوشه دیگر روی میداد. این طرز جنگ سبب بی نظمی در سپاه جیهال شد و امیر سبکتگین با مشاهدۀ بی نظمی از بالای کوه امرحمله عمو می داد. قوای عظیم جیهال در هر جا شکست یافتند و فرار کردند و در عقب اموال و فیل و اسب و دیگر آلات و ادوات را گذاشتند. سبکتگین غنائم زیاد و دود و فیل جنگی بدست آورد. ولایت لغمان و پشاور جزو قلمرو دولت غزنوی شد و شعایر اسلام در آن ولایت رواج یافت.

نتیجه جنگ برای جیهالا، خاندان، مذهب و مملکت او ضربه مهلکی بود. سبکتگین یکی از امرای خود را بادو هزار سوار در پشاور نگاهداشت و قوم افغان و خلج را که در آن حدود صحرانشین بودند در زمره حشم خود جاداده خود بغرنین بازگشت.

راجا جیهال که در اثر این شکست حصه زیاد دولت هندو شاهیه را در غرب از دست داده بود دایره حکمرانی را بطرف شرق پیشبرد و مخصوصاً در بن هنگام واقع حکمران لاهور پیش آمد. بهاراتا (در حدود سال ۹۹۱ - ۳۸۱ هجری) حکمران حکومت لاهور که غاصبانه تخت را از پدر سالخورده خود گرفته

بود می خواست بر کشور جیپالا حمله کند و قلعه «اندانا» را در نمکسار واقع در منطقه «جیهلم و «تاکیشار» بگردد. وی از رود چناب که سرحد بین دولتهن بود بگذشت و تا «تاکیشار» رسید. او تصور می کرد که شکست یافتن جیپالا از قوای غزنه بهترین موقع برای اجرای نقشه او بوده. جیپالا پسر خود «انداپالا» را فرستاد و قشون «بهاراتا» را تا رومار کرده فاتحانه داخل لاهور گردید. معاریف شهر از طرف «بهاراتا» عذر آوردند و با قبول تاوان جنگ «انداپالا» او را بهیچ پادشاه تابع دوباره بر تخت بنشاند. پس از بازگشت «انداپالا» پسر «بهاراتا» موسوم به «چند راداتا» پدر را معزول کرده و خود بر تخت نشست و رویه خصمانه نسبت به جیپالا اتخاذ نمود. (انداپالا) بایک خدغه نظامی «چند را داتا» را که در جنگل بشکار رفته بود اسیر کرد. این واقعه در سال ۹۹۹ میلادی مطابق ۳۸۹ هجری روی داد. ساحه حکمرانی «چند راداتا» که تا بطرف شرق رود «پرو» وسعت داشت ضمیمه قلمرو هندو شاهمان گردید.

در ظرف چند سال بعد از شکست راجا جیپال وضع در غرب دگرگون شد. ۱۰ اسیر سبکتنگین در آگست سال ۹۹۷ وفات کرد و اسیر اسمعیل بجایش بنشست که از دختر الپتگین و جوانتر از محمود بود. در مارچ ۹۹۸ م محمود تخت را از برادر خود اسمعیل بگرفت. محمود از همان آغاز کار نشان داد که پادشاه اناو صاحب عزم است و استعداد نظامی و لشکرگشی او در جنگهای که در تحت قیادت پدر در جبهه های مختلف ظاهر ساخته بود در همگان ثابت شده بود.

از طرف دیگر جیپالا که در نظم و نسق لشکر خود سعی بلیغ کرده بود از مرگ سبکتنگین استفاده کرده برای دوباره بدست آوردن سوزمین های ازدست رفته اقدام نمود وادی پشاور را بدست آورد اما کوشش های او در سائر نقاط بجائی نرسید و مجبور به عقب نشینی گردید. درین هنگام (۹۹۹ م - ۳۸۹ هجری) امیر محمود از فتح مرو فارغ شد و اسیر خراسان گشت و ببلخ آمد و هنوز ببلخ بود که رسول «النادر»

بالله» خلیفه بغداد بنزدیک او آمد با عهد خراسان و لوا و خلعت فاخر و تاج و قادر اورا لقب نهاد «یمین الدوله و امین المله» و القاسم محمود ولی امیرالمومنین «» صفحه ۱۷۵ زین الاخبار گردیزی .

محمود سیاست پیشروی پدر را تعقیب نمود و هر ساله عملیات نظامی را برای نشر اسلام ادامه داد و طوریکه عتبی نوشته «وی بر خود لازم دانست که هر سال یک لشکر گشی بهند بکند .»

سلطان محمود برای عملی کردن تصمیم خود در پایان سال ۳۹۰ هجری «... میلادی» قلعه های زیادی را در اطراف لمغان مسخر ساخت . همچنان حصه جنوبی و منطقه ماواری اندلس که بدست دولت هند و شاهیه بود از بنو «وادی کرم» تلو زیرستان همه را ضمیمه دولت خود ساخته مستحکم گردانید و خود بغزنه برگشت و حصه شمالی را که مرکب از پیشاور یعنی وادی سفلی کابل «کوههای قدیم» و سوات بود برای حمله با بعد باقی ماند . معلوم میشود که در دوران پادشاه گردشی بعد از مرگ سبکتگین پیشاور از طرف قوای جیپال دو باره تصرف گردیده بود . فروغیسر مشرامی نویسد که محمود اول «بنو» را که از قدیم جزو قلمرو هند و شاهیه بود گرفت . تپه های نزدیک بنو پرازمکه های آخرین شاه برهمن کابل میباشند . هیچیک از نویسندگان اسلامی نمی نویسند که محمود آن شهر را ویران کرده باشد . وزیرستان در غرب بنو بنو بغزنه نزدیکتر است . و از روی کتیبه بریکوت «سوات علیا» معلوم میشود که «سری و جیرا استها نا» داخل قلمرو جیپالا بوده «صفحه ۱۱۸ هند و شاهیان»

جنگ های پيشاور و پهنډ

جنگ پيشاور جنگ سوم و جنگ فيصله کنی بود برای غلبه محمود و شکست قطعی چيپال (سپتامبر ۱۰۰۱ و اپريل ۱۰۰۲ م). درين جنگها محمود آمادگی پيشتر گرفت و در ماه شوال ۳۹۱ هجری (سپتامبر ۱۰۰۱) از غزنه بقصد راجا چيپال حرکت کرد و باتصميم فوری و سرعت حرکت در راس پانزده هزار عسکر بقله و چيپال حمله برد. همينکه به پشاور رسيد در بيرون شهر خيمه زد و غالباً باين عقیده بود که چيپالا با او در آنجا بچنگ نخواهد پرداخت. چيپال خطر محمود را حس کرده و ترتيبات لازم گرفته بود. مورخين موافق اند که چيپال با سی هزار پياده دوازده هزار سوار و سيصد فيل بمقابل محمود برآمد. جنگ بروز پنجشنبه هشتم محرم ۳۹۲ هجری (مطابق ۲۷ نومبر ۱۰۰۱ م) آغاز شد و تا چاشت روز دوام کرد و فریقين داد شجاعت دادند. بالاخره سپاه هند و شاهيان شکست يافت و چيپال با پانزده ازين پسران و خويشان اسير گشتند و همچای که (ميراند) نامداشت فرستاده شدند پنجهزار هندو بقتل رسيد و غنائم بسيار از مال و برده و ستور بدست مسلمانان افتاد گویند در گردن چيپال قلاده بود سر صبح بجواهر اهل بصره و اصفه و هشتاد هزار دينار قيمت کردند و اندر گردنهای ديگر سرهنگان هند و همچنين قلیده ها يافتند قيمتی (صفحه ۱۷۷ زين الاخبار - کرد يزی) و سلطان را از ديار هند مملکتی مسلم شد که عرصه خراسان در معرضی آن ناچيز بود... سلطان با چيپال موافقه بست و پنجاه سرفيل از خيافيلان او بستد و پسری را بنوا فرا گرفت تا از عهده قرار موافقه بيرون آيد و او را باز گرداند (صفحه ۲۰۹ تاريخ هميني).

سلطان بعد از آن بطرف (اودا بهاند اپورا) که مقر سلطنت هند و شاهيان و اقامتگاه چيپال بود رفته بداخل شهر شد. چيپال قرار شرايط تعهد نمود که (۲۵۰۰۰) دينار و پنجاه فيل بدهد و بحکومت خود برگردد و تا تکميل شرايط يک پسر و يک نواسه وی گروگان نگاه داشته شد. انند پال (پسر چيپال) پول و فيل هارا فرستاد و محمود شهزادگان را آزاد

ساخت (صفحه ۱۲۳ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب) در آغاز بهار (اپریل ۱۰۰۲) سلطان موفقانه بغزنه بازگشت. این موفقیت به شهرت وی بسوار افزود و بعد ازین جنگ لقب غازی بر دیگر القاب سلطان محمود اضافه گردید. بدست آوردن «ویهند» مرکز سلطنت هندو شاهیان که بر ملتقای رود های کابل و اندس واقع بود به شرف سلطان را بداخل خاک هند آسان تر ساخت و دست هندو شاهیان را از مناطق غرب اندس کوتاه کرد. مردم بدین اسلام درآمده رفتند و با مسلمان شدن مردم وحدت سرزمین های مفتوحه سلطنت محمودی مستحکمتر گردید. مسلمان شدن قبائل سرحدی و مردم غرب اندس در همین وقت وقوع یافت. «تصاویر ۲۰، ۲۱، ۲۲ و ۲۳ و ۲۸ و ۲۹ ملاحظه شود»

نقل مرکز به نندنه

(۱۰۰۲-۱۰۰۱ میلادی)

در مورد مرکز جدید هندو شاهیان پرو فیسر مشرا چنین نوشته است: در حصة زیاد دور سلطنت جیپالا (اودا بها ننداپورا) پایتخت او بود. در کتاب البیرونی و همعصر او (یادا واپراکاسا) در کتاب (ویجایانتی پرایا بهاگا) *Vaijayanti Paray Abhaga* اودا بها ننداپورا بهیث مرکز گندهاره ثبت است. در حدود العالم (۸۳-۹۸۲ م) در زیر نام ویهند آمده است: «شهر بزرگی است و پادشاه آن جیپال است و ... در داخل آن بعضی مسلمانان اند و اکثر سامان قومت بها مانند مشک، مروارید و قماش های قیمتی در آن وارد میشود. فرشته نیز نوشته است که جیپالا در قلعه «بیتوندا» اقامت داشت تا برای مقابله با مسلمانان آسانتر باشد.

اقدام جیپالا برای مقابله با مسلمانان ناکام شد و بیتوند ایا اودا بها ننداپورا در ۱۰۰۲-۱۰۰۱ م بدست سلطان محمود فتح گردید. دولت هندو شاهیه مجبور شد که «اودا بها ندا» و «سلاتورا» پایتخت های زمستانی و تابستانی را ترك گویند. پس لازم بود جای مناسب دیگری را برای پایتخت جستجو کنند. این جای در نندنه در انعکسار بود. نندنه را البیرونی در آن هند خود در جمله جای های مهم ذکر کرده است. باره موقعیت و اهمیت «سوق الجیشی» و قدمت آن «و.س. تالپوت» و «اورل ستین» در مقاله های خود بدان پرداخته اند «گرترا ف جهلم» و «دسترك». «سروی مفصلی که از طرف اورل ستین گردیده چندین طبقه است. حکامات که عموماً از سنگ ساخته شده است نشان داده که قدیم ترین

آن بسیار پیش از محمود غزنوی بوده ... دو معبد هندوئی بطرز کشمیری عهد هندو شاهیه در سطحی ساخته شده است که تعلقی بزمانهای قدیم داشته و تهداب آن معابد بودائی بوده .

بعد از دست دادن مناطق ماورای اندس شاهیه این موقع مستحکم قدیمی را بهیئت پایتخت انتخاب کردند . عتبی آنرا « ناردین » پایتخت هند نوشته . از روی نوشته فرشته و نظام الدین مؤلف طبقات اکبری در موضوع حمله سلطان محمود در سال ۴۰۴ هجری « ۱۰۱۳ م » معلوم میشود که قلعه « نندانه » که پرکوه « بالانات » واقع بود مرکز شد . فرشته می نویسد که چون شاه دید نمیتواند در ساحه هموار با سلطان بجنگد لشکر خود را بسوی کشمیر برد و قوائی را برای دفاع از پایتخت که هدف حمله سلطان بود گذاشت . فرشته از جیپال لاهور حرف میزند اما ثابت نیست که لاهور مرکز او بوده و یا این شهر در قرن دهم میلادی اهمیتی داشته باشد « صفحات ۱۲۸-۱۲۵ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب اینهم ممکن است که بعد از فتح لاهور بدست افندپال، جیپال را پادشاه لاهور خوانده باشند .

مرکز جیپال

در میان هندوان قاعده مستمر است که هر پادشاه که در دست اهل اسلام اسیر شد دیگر بار پادشاهی را نشاید و حکم او در حل و عقد ملوک نافذ نباشد . جیپال بدان سبب از معرض پادشاهی دامن در کشید و سربتر اهید و خود را در آتش انداخت « صفحه ۲۱۰ تاریخ یمنی » جیپال شاه سه بار از مسلمانان شکست یافت . سر زمین غرب اندس و پایتخت شاهی « اودا بهانداپورا » از دست او رفت و خود اسیر و زندانی شده بود . پس از این وقایع جیپال خود را حقه ریافت و برای مقام سلطنت ناشایسته . پس از معاهده با سلطان محمود و قبول شرایط سنگین او به پنجاب برگشت و از پیش آمد روزگار پراز اندوه و سرافکنده بود و تصور نمود که گناه او جز بآتش پیچیزی پاک نشود . پس نامهئی به پسر خود انداپالا « افندپال » نوشت و امور مملکت را باو سپرد و خود را بصورت قربانی « بزعم خود » در آتش مقدس افکند و بسوخت .

گویند او بدست خود شعله را بچوبهای مرده سوز آشنا کرد. این واقعه در آغاز سال ۳۹۳ هجری (۱۰۰۲ م) روی داد. فرشته می نویسد: در کیش هندوان آنست که هر راجه که دو نوبت از مسلمانان حکمت یابد یا اسیر هود دیگر شایسته سلطنت قیاسد و گناه او جز بآتش پاک نشود (صفحه ۳۳ جلد اول تاریخ فرشته).

جیپالا و دوران دور و دراز او سراسر با بدبختی توأم بود که مرگ فاجعه ناک و با افتخار او دلسوزی ما را تحریک میکند (صفحه ۱۳۰ هندو شاهان تالیف مشرا) تمام حیات جیپالا بدبختی و جنگ گذشت وی در برابر هجوم روزافزون دین اسلام و هموطنان مسلمان خود با قدرت تمام ایستاد ولی بخت با او یار نشد. مطابق به مذهب هندو با مور خیریه و دانش علاقه فروان داشت. از کتبه بریکوت معلوم میشود که وی چندین بنا در (و جیورستانها) بنهاد گذاشت. عظمت و شهرت هر بار او در تمام مشرق زمین پهن شده بود چنانکه شیخ سعدی در یکی از قصاید خود مدوح را بجائی بلند برده که جیپال هند و سند طوق بندگی او بگردن می کشد.

سلطان روم و روس به دست دهد خراج

جیپال هند و سند بگردن کشد قلان.

و هم مولنا جامی در قصیده موسوم به (شرح حال بشرح حال) اشاره بشاعری خود و شهرت و مکانتی که در مقام شعر برای او حاصل شده جیپال را ذکر کرده گوید:

گاهی ز روم نه رسد سلام من قیصر

گاهی ز هند فرستد پیام من جیپال.

ازین معلوم میشود که حتی بعد از مرگ جیپال نام او علم شده معنائی پادشاه هند را ادا می کرد.

افنداهال

(۱۰۱۳ - ۱۰۰۴ م)

افنداهال پسر جهپال بود که بعد از موگ پدر بهادشاهی رسید. دوران سلطنت او نیز بهمانند پدرش در حال جنگ با غزنویان گذشت. افنداهال در فکر یافتن مقصدان شد زیرا سیدافست بزودی با جمعه دیگر سلطان محمود که بقول عقبی بر خود لازم دانسته بود هر سال یک لشکر کشی بهند بکند و برو خواهد شد. پس در تقویم نظام واسله سعی کرد و در استحکام سرحد ها پرداخت.

از طرف دیگر سلطان محمود بنا بر معاهده که با جهپال شاه پدر افنداهال کرده بود تا خراج می گرفت بفکر حمله نبود اما واقعه - نی روی داد که جریان حوادث را برنگذارد. دهک در آوردند یعنی که شاه بهاطیه که از مؤیدین و پیروان جهپال بود از معاهده وضع بحرانی هند و شاهیان استفاده کرده سراز اطاعت باز زد و از پرداخت خراج به افنداهال استنکاف کرد. افنداهال که خود احتیاج شدید بمصارف زیاد نظامی داشت نتوانسته بود خراج اقلیم خود را بدر بار غزنه عرضه کند. از عدم پرداخت خراج از طرف شاه بهاطیه به افنداهال و قصور افنداهال در ارسال خراج بمحمود پروفیسر (رای) چنین نتیجه میگیرد (صفحه ۱۰۸ شاهیان افغانستان و پنجاب دکتر بانندی) که افنداهال بمحمود گفت تا «بجو راو» شاه بهاطیه خراج نپردازد او نمی تواند وجهه پرداخت را بجای آورد. با اینصورت افنداهال مسئول دعوت محمود ست بفتح و غارت بهاطیه. پس سلطان عزم غزوه بهاطیه کرد... و از میسون (سند) گذر کرد و از ناحیت ملتان بگذشت و بظا هر بهاطیه نزول فرمود (این شهر سوری عظیم و خندق عمیق و عریض داشت). جنگ آغاز شد سلطان غالب آمد و خندق را بینباشند و (بجو راو) بکوهها بگریخت. عده از لشکر سلطان او را تعقیب کردند و چون نزد یک بود گرفتار شود خنجری کشید و... سپینه خود را درید (تاریخ میمنی صفحه ۲۷۵).

فرشته لشکر کشی سلطان را بسوی بهاطیه با شرح بیشتر نوشته است . . . در سنه خمس و تسعین و ثلثمائه (۱۰۰۰ م) بجانب بلده بهاطیه نهضت فرمود. از حدود ملتان گذشته بظاهران فرود آمد و آن شهر مسوری داشت که نسرطائر بشرقات آن نتوانستی رسید و خندق بگردش بود مانند بحر محیط وسیع و عمیق بود. راجه آنها (بجیراو) نام داشت و از کثرت رجال و اقبال غرور تمام در صراحت با امرای امیر ناصرالدین میگفت که در سرحد هندوستان می بودند اطاعت نمی نمود و با جیپال نیز چنانچه شرط فرمانبرست پوش نمی آمد. چون سلطان محمود برای دفع اول لشکر کشید سپاه خود را گرد آورده بود. برای لشکر اسلام صفها آراستند. میان هر دو طائفه علی الاتصال کارزار فائز بود و مقهور از منصور مشخص شده نزد یک بود چشم زخمی بمجاهدان اسلام برسد ازین سبب روز چهارم سلطان در لشکر منادی فرمود که امروز جنگ سلطان علی خواهد شد. . . امرای اسلام از میمنه و میسر دست بحرب و آلات کار زار برده بیکبار برگزار حمله آوردند و از وقت چاشت آن زمان که آفتاب از سمت الراس روی با انحطاط نهاد لوازم حرب و ضرب بتقدیم رسانیده و از طرفین پشته پشته کشته شده آثار ضعف و عجز بر هیچکدام ظاهر نمیشد. . . سلطان به نفس نفیس با لشکر قالب بر قالب کفار زد و جمعیت ایشان را از هم پاشیده منهدم گردانید و (بجیراو) با لشکر شکسته به حصار درآمد و سلطان محمود محاصره فرموده با نداشتن خندق امر فرمود چون نزد یک رسید که خندق از خاک و سنگ و چوب پر گردد (بجیراو) متحیر و مضطر شده لشکر خود را بمقابله لشکر سلطان گذاشت و وقت شب با جمعی از مخصوصان از حصار برآمد به بیشه‌ئی از بیشه‌های حوالی آب بند پناه برد سلطان بر آن حالت مطلع گشته فوجی از دلبران سپاه اسلام را بتعاقب او تعیین فرمود. . . و چون (برای بجیراو) راه گریز نماند هر آئینه خنجر کشید سینه پر کینه خود را بدست خویش هکافت دو یست هشتاد فیل و برده و غنائم بسیار بدست آمد و آن شهرو توان بعضی ضمیمه مالک سلطان شد (تاریخ فرشته صفحه ۲۴).

نخستین واقعه مهم دوران افنداهال اتحاد هندو شاهیه با امیر مسلمان ملتان بود. ابوالفتح داود پسر نصر نواسه شیخ حمید لوی بر تخت ملتان بود که با سبکتگین و بعد از مرگ او با پسرش سلطان محمود روابط دوستانه برقرار کرده بود اما این روابط دوستانه پایدار نبود. سبکتگین بر اساس سواستی که داهت از منطقه شیخ حمید و جانشینان او حتی الامکان دوری می کرد زیرا ملتان سرزمین مسلمان بود و حکمران آن مرتب خراج می پرداخت. اما جریان حمله سلطان در ۱۰۰۲ م ۳۹۳ هجری از ورای رود سند علیه بهاطیه امیر ملتان را مشكوك ساخته بود. از طرف دیگر امیر ابوالفتح داود از ملحد بود از بنو سراز اطاعت محمود باز زد و برای پیش بینی و خطرچنگ اتحاد را با شاهیه برقرار ساخت. ابوالفتح داود امیر ملتان و افنداهال پسر جیپال شاه با هم عهد بستند که در برابر حمله آئنده غزنویان به یکدیگر کمک کنند.



جنگ بر رود سند

(۱۰۰۶ میلادی)

در بهار ۳۹۶ هجری (مارچ - اپریل ۱۰۰۶ م) سلطان محمود بسوی ملتان حرکت کرد اما چون عبور از رود سند در قسمت های سفلی آسان نبود پس عزم کرد که از بهشاور از رود عبور کند و از انداپال خواست که اجازه بدهد لشکر محمودی از کشور او بگذرند. اما انداپال لقب پرفت و باتکاه عقد اتحاد بطرفداری از - داود حکمران ملتان بسوی بهشاور لشکر کشید تا سلطان را از عبور از سند مانع شود.

اجازه خواستن سلطان از انداپال برای عبور لشکر سلطانی از سرزمین اودال برآنت که سلطان محمود بموافقه که جبهال کرده بود استوار بود و حکمرانی او را در داخل قلمرو هند و شاهیه محرم میداشت و با وی از راه مصالحه پیش آمده میکرد. اما انداپال حرکتی خلاف سیاست کرده بمسلطان جواب رد داد و این مخالفت بضروری تمام شد. پس سلطان تصمیم گرفت که اول انداپال را بردارد و بعد بهم ملتان پردازد. درین جنگ که غالباً در میدان چهچ در منطقه اتک که بمقابل و بهند است روی داد. انداپال بسختی شکست خورد و رو بگریز نهاد. اینکه فرشته جای جنگ را پیشاور نوشته است درست نیست زیرا بهشاور در آنوقت بدست عمال سلطان بود. لشکریان سلطان انداپال را تا رود چناب تعقیب کردند. انداپال هراسان بکوههای کشمیر گریخت.

بعد از آن سلطان بسوی ملتان روی آورد و از رود سند بگذشت و بملتان رسید. طوریکه عنصری در یکی از مدایح خود سروده است: سلطان تار سیدن بملتان دوصد قعله دیگر را نیز مسخر ساخت و از تمام رودهای پنجاب بجز بیاس و ستلج عبور نمود. هفت روز آن شهر را حصار کرد تا مردمان در میان آمدند و صلح کردند که هر سال هزار هزار درهم بدهند از ولایت ملتان (صفحه ۱۷۸ زین الاخبار کردیزی) سنه ۳۹۶ - هجری مطابق ۱۰۰۵ میلادی - و اجرای احکام شرعی کنند و از العاد احتراز نمایند. اما در تاریخ یعینی (صفحه ۲۷۹) چنین آمده است که (ابوالفتح والی ملتان چون دید که با (اندپال) چهرت خزائن و دقائن خویش بر پشت افیال پست و به سرانند پیرد و مولتان را باز گذاشت). اما اینکه سلطان از کدام راه بملتان رسید مورخین قوضوح نکرده اند.

سلطان در ملتان بود که خبر حمله ایلک خان در آسیای مرکزی بوی رسید. سلطان مجبور شد بقیه تسخیر ولایت ملتان را برای آینده بگذارد و خود بسرعت بسوی غزنه برگشت تا جلو خطر را از شمال بگیرد. قبل از حرکت بسوی غزنه اداره حکومت را به (سوکهاپال) که در تاریخ به نپسه شاه (نواسه شاه) شهرت دارد سپرد. ایلک خان ترکها از غیاب سلطان استفاده کرده بر سرزمین سلطنت غزنه حمله کرده. ساحه حکمرانی ایلک خان از ساحل آمو تا سرحدات چنوب بود. جنرال های او بلخ و هرات را اشغال کرد و دو قوما خراسان بزرخو را ایلک خان در آمد. سلطان از ملتان برگشت و با عسکر زیاد - که خلجی ها هم در آن شامل بودند - از هند و کش عبور کرده بلخ رسید. درین وقت نامه معروف اندپال مبنی بر آمداد به لشکر سلطان در رسید. البهرونی این نامه را می شناسد و میگوید: من جمله را که اندپال در نامه خود بشهزاده محمود نوشته بسپارتم مجید می کنم در حالیکه مناجات هردو بسیار خراب بود. اندپال نوشته بود: «اطلاع گرفتم که ترکان علیه شما عصیان کرده اند و در خراسان تاخت و تاز دارند. اگر بفرومائی من خود با پنجهزار سوار و ده هزار سپاه و یکصد فیل بکمکه برسم و یا برم اید و چند اعدا دمتد کره

بفرستم نمود انم تأثیر این کار من بر شما چیست اما من که مغلوب شما شده ام نمیخواهم دیگری بر شما ظفر یابد» (صفحه ۱۸ الهند البیرونی) ممکن است این نامه اننداهال که کلمات صمیمانه آن مورد تمجید البیرونی واقع شد صادقانه بوده باشد و یا اینکه روی نقشه بی طرح شده بود با این معنی که اننداهال میخواست با ارسال این نامه حمایت سلطان را قبول کند و پرتخت برقرار بماند اما طرح او نقش بر آب شد و سلطان امداد او را نپذیرفت. دکتربا ندی به این عقیده است که عصیان شوکپال علیه محمود و لشکر کشی سلطان علیه اننداهال و پسرش شوکپال در سال ۱۰۰۸ م انسان را با این نتیجه می رساند که پیشنهاد امداد از طرف اننداهال خدعه بیش نبود و توطئه بود برای اخراج مسلمانان از هند. همان بود که نواسه شاه پسر اننداهال به هندوستان برگشت و بکمک سرداران هند و خود را مستقل اعلان نمود (صفحه ۱۱۰ شاهیه افغانستان و پنجاب) و پاشا ید اننداهال می ترسید که مبادا سلطان در برابر ترکان شکست بخورد و ترکان بر قلمر و سلطان دست یابند و به هند هجوم کنند و قتل و قتل و خرابی و بر باد می بیهوده روی دهد. بنا بر این نامه را به سلطان نوشت که در حقیقت یک فداکاری بود برای سلامت کشور خود.

نواسه شاه

شکست ایلک خان از محمود از جاه طلبی او نکاست و آمادگی برای حمله دیگر گرفت و بار دیگر از آمو عبور کرد. سلطان با قوای مرکب از خلجی، افغان، گورد، غز، ترکمن و هندی به ما بله او شتافت. با استفاده از طوالت جنگ بین سلطان و ایلک خان نواسه شاه یعنی شوکپال که عبدالحی گردیزی او را شوکپال نوشته است عصیان کرد. نواسه شاه پسر اننداهال و نواسه جیهال شاه بود که به دست سلطان اسیر و توسط علی سمجور در نیشاپور مسلمان شده بود. وی پدر بار سلطان می زیست و همچنین سلطان ملتان را بدست آورد و خبر حمله ایلک خان بخراسان

بسمع سلطان رسید اورا و الی ملتان ساخته و جمیع امور را بدست او سپرده بود. شوکپال مرتد شد و از دین اسلام برگشت و با اننداپال پدر خود به توطئه برخد محمود پرداخت و در زمستان سال ۳۹۸ هجری (دسمبر ۱۰۰۷ م) را بطه را با سلطان قطع کرد و تمام صاحب منصبان او را از هند اخراج نمود.

سلطان از عصیان شوکپال در جنوری ۱۰۰۸ م) اطلاع یافت و این هنگامی بود که سلطان لشکر شکست خورده ایلک خان را تعقیب می کرد. پس تعقیب را بنا بر سردی هوا بگذاشت و بسرعت زائد الوصفی خود را بملتان رسانید سرعت حرکت و رسیدن ناگهانی سلطان دشمن را سرعام ساخت و حمله رعد آسای او بر دروازه های ملتان آغاز شد شوکپال شکست یافت و در کوهستان (کھیوره) در منطقه نمکسار که پدرش هنوز در آنجا صاحب قدرت بود پناه برد ولی در پند افتاد. شوکپال با پرداخت چهار صد هزار درهم زندگی خود را خرید و بحبس ابدی افتاد و تا مرگ اندران حبس بود.



جنگ چپ و بهیم نگر

« ۴۰۰-۳۹۹ هجری مطابق ۱۰۰۹-۱۰۰۸ م »

اننداپال با وجود نامه معروف و پیشنهاد کمک در نزد سلطان مجرم بود زیرا دل و زبانهاش فرق داشت . او از یکطرف به سلطان پیشنهاد داد کرد و از طرف دیگر با امیر داود ملتان اتحاد نظامی بست که قابل هضم نبود . پس سلطان ترتیبات لشکر کشی گرفت . درین سفر سلطان دوهدف داشت یکی سزادادن به اننداپال و دیگر فتح بهیم نگر (نگار کوت) که جایگاه مذهبی هندوان بوده و معبد بزرگ آن در قلمام قلمرو شاهیه شهرت عظیم داشت . اننداپال وخامت مسئله را حس میکرد و از قدرت روز افزونی که پیشرفت آنرا نه او و نه پدرش به تنهایی مانع شده نتوانسته بودند در اندیشه افتاد . پس از راجه های دیگر کمک خواست تا جلوفتوحات مسلمانان از شمال غرب گرفته شود . راجه ها فوراً به ندای اولبیک گفته عساکر خود را فرستادند تا با لشکر او یکجا شوند . قسمت بزرگ این قوای عظیم بقیادت (برهما پال) پسراننداپال بسوی پیشاور بحرکت افتاد .

سلطان خبر این لشکر کشی و حمله به پیشاور را در وسط زمستان شنید و بدون در نظر گرفتن سختی موسم بتاریخ ۲۹ ربیع الثانی ۳۹۹ (مطابق ۳۱ دسمبر ۱۰۰۸) از رود سند به بگذشت و با حمله آوران در جلگه مقابل (وینند) مصادف شد . گذر همه لشکر از رود سند

کار آسان نبود اما سپاه محمود در ماه جنوری ۱۰۰۹ با مهارت از آن بگذشتند. در اواخر دسمبر آب رودخانه کم و بعضی جزائر خرد و بزرگ در مسیر آن دیده میشود سواران باسانی عبور کردند پیادگان بکمک سواران گذشتند و برای عبور و حمل و نقل سامان و لوازم نه قیل لازم شد و نه کشی - عجب است که اننداپال مانع عبور نگردید. شاید تصور می کرد که محمود از رود نخواهد گذشت و یا میخواست باوی در سمت شرقی رودخانه بچنگد و یا محمود از رودخانه عبور کرد و اننداپال اطلاع نیافت. ازینکه اننداپال با محمود در هنگام عبور از رود سنده مقابله کرده باشد معلوماتی درست نیست و یا شاید محمود از رود گذشته بود که اننداپال رسید. درینصورت منطقه (هزرو) بدست سلطان بود. «س.و.ویدیا» در کتاب خود موسوم به (میدان جنگ متحده) باین نتیجه رسیده است که میدان جنگ هیچ بوده که در نزدیک اتک و هزرو واقع شده ۴۰۰۰۰ زیر میدان جنوب هزرو وسعت کافی برای چنین جنگ داشته چه آب رودخانه درین محل عمیق ده تا پانزده فوت است و در ساحه میدان فرورفتگی و گودی وجود ندارد، و برای حرکت و حمله سواران مساعد میباشد چنانچه این ساحه برای ما نور عسکری از طرف قوای انگلیس نیز استعمال میشده. دیگر اینکه قوم (گکهر) درین منطقه می زیند که عده بیشمار ایشان با قوای اننداپال پیوسته بودند. فرضاً اگر جنگ در نزدیک پشاور واقع شده باشد جایگاه در داخل قلمرو محمود بوده و رود سنده در بین و برای اننداپال مشکل بود که آنها را قوارا از رود سنده بگذرانند. عتبی گوید که درین جنگ هشت هزار مرد کشته شدند اما اگر عسکر اننداپال با طرف رود سنده می رفتند شماره کشتهگان به مراتب زیادتر می بود. علاوه بران ساحه جنگ با کوهستان کشمیر نزدیک بود که اننداپال بعد از شکست بانجا فرار کرد.

(صفحات ۱۴۷-۱۴۶ هندو شاهان افغانستان و پنجاب تألیف
پروفسور مشرا) .

چگونگی جنگ را فرشته به تفصیل نوشته است او گوید :
اننداهال از رایان هندوستان امتداد نمود . ایشان چون دفع
ایذای مسلمانان را موجب ترقی درجات میدانستند لا جرم بقصد
ثواب جمیع راجه های هند و اطراف و حتی راجه اوچین و گوالیار و
کالنجور و قنوج و دهلی و اجمیر در مقام مدد شدند و فوج
فوج لشکر و بجای پنجاب آنها دادند و این لشکر بسزرگ را -
(ویسه لده یوه) راجه چوهان اجمیر هدایت می کرد (صفحه ۲۸ افغانها
در هند تألیف استاد میر حسین شاه) و زیاده از آنچه در زمان امیر ناصرالدین
میگشتگین قلم در آمده بود این دفعه عرض لشکر گرفته بسرگردگی
اننداهال متوجه حرب سلطان شدند و در صحرای پشاور بسلطان
نزدیک گشته قریب چهل روز در مقابل هم خیمه زدند و هیچکدام
بر جنگ اقدام نمی نمود . اما روز بروز لشکر کفار زیاده تر می گشت
و از اطراف مدد بایشان می رسد تا آنکه کفار گکهر درین سفر بایشان
ملحق گشته حشری عظیم برانگیخته در حرب مسلمان بنوعی سعی
کردیدند که زنان زیور خود فروخته از راه دوردست نزد شوهران
خود می فرستادند تا صرف مصالح سفر کرده در حرب مسلمانان بکوشند
و زنانیکه دسترس نداشتند چرخه فی و مزدوری نموده چیزی برای مردم
لشکر ارسال می داشتند چون سلطان دانست که کفار درین دفعه
فدویانه سلوک می نمایند هر آئینه در ابقاع جنگ شرایط حزم بجا آورده
دو طرف لشکر خندق کنی فرمود تا از جانبین کفار دلیر نتوانند درآمد .
پس بحرب قیام نموده هزار جوان تیرانداز حسب الحکم پیشرفتند و کفار
را گرم جنگ کرده بحمله های سپاهیان نزدیک لشکرگاه خود کشیدند
و باتفاق حربه مسلمانان بدفع ایشان پرداختند و با وجود احتیاط
سلطان سی هزار کفار کهر سر و پا برهنه هر یک حربی غیر مکرر در
دست از دو طرف لشکر در عین گرمی کارزار از خندق گذشته میان

سواران در آمدند و فدویانه واسپ و آدم را بزخم شمشیر و خنجر و ژوبین از پا در آورده به یک طرف العین سه چهار هزار کس را شربت شهادت چشانیدند و مشرف بر آن ساختند که سلطان از مهر پیادگان که هر از معرکه کناره بسته آنروز جنگ را موقوف سازد که ناگاه فیلی که افنداپال بر او سوار بود از صدای نفط و خدنگ سراسیمه گشته رو بگریز نهاد و لشکر اطراف این معنی را حمل برگریز مقدم ملوک هند نموده همگی راه هزیمت پیش گرفتند (صفحه ۲۶ جلد اول تاریخ فرشته) .

دکتر محمد ناظم نوشته که هندوان با دلیری زائد الوصف جنگیدند و در ساعات عصر پیشرفت مسلمانان دچار سستی شد اما سلطان بادرک وضعت عسا کر خاصه را بحمله فرستاد تا بر دشمن از عقب حمله کنند. هندوان برای دفع آن حصه از عسا کر جلوی را عقب فرستادند و این خود وضع را مغشوش ساخته منجر بشکست شد . غنائم قیمتهار بشمول سی فیل بدست فاتحین افتاد (صفحه ۸۹ و ۹۰ حیات سلطان محمود) .

تکان این شکست سرتاسر پنجاب و هند را بلرزه در آورد و سلطان باسانی بسوی کوت کانا نگرا (بهیم نگر یا نگار کوت) پیشرفت و سرعت سلطان بعدی بود که هندوان را مجال صف آرائی نداد .

در تاریخ بهمنی (صفحه ۲۹۳) در باره قلعه (بهیم نگر) چنین آمده است : و آن قلعه ایست در میان آبی بسیار بر تنیدی کوهی رفیع و جای منبع بنهاد نهاده و اهل هند آنرا مخزن صنم اعظم ساخته و قرناً بعد قرن انواع ذخایر و اغلاق جواهر بوجه تقرب بد آن جایگاه نقل کرده و آنرا سبب نجات و رفع درجات و وسعت قرهت و زلفت ساخته. در آن عهد قلعه نکر کوت به قلعه بهیم موسوم و مشهور بود . سلطان بعد از طی مراحل چون بحوالی قلعه بهیم رسید با بر محاصره پرداخت . آن قلعه بعهد راجه بهیم بر قلعه کوهی بنا یافته اهل هند آنرا مخزن الاصنام میدانستند و راجه های اطراف و اکناف نقود و جواهر و انواع نفائس بد آنجا می فرستادند و این معنی را سبب تقرب بدرگاه احدیت تصور می کردند ازینجهت در آن قلعه طلا و نقره و جواهر و در و مرجان

چندان جمع شده بود که در خزانه هیچ پادشاهی کسی نشان نمیداد و چون قلعه از ابطال رجال خالی بود و ساکنانش جز بهانته و خادمان بتان نبودند هرآنکه رعب و هراس برضامتر متوطنان آن حصن آسمان اساس راه یافته آواز الامان بایوان کیوان رسانیدند. روز سوم دروازه قلعه کشاده پیش سلطان بخاک افتادند سلطان باتنی چند از خواص بقلعه در آمده هفت لکه دینار سرخ و هفتصد من آلات زرین و سیمین و دویست من طلائی خالص و دو هزار من خام و بیست من انواع جواهری از زمان (بهیم) اندوخته شده بتصرف دیوانیان درآمده. بعد از آن سلطان بغزنین مراجعت نمود در سنه اربعه مائه (۴۰۰ هجری - ۱۰۰۹ م) بیرون شهر چند تخت طلا و نقره در بارگاه نهاده و غنائمی که در آن سفر بدست آمده بود بصحرا برده چیدند و مردم شهر و دهات جهت تفرج و تماشا هجوم آوردند و تا مدت سه روز این صحبت امتداد پیدا کرده جشنهای عظیم فرمود (صفحات ۲۶ و ۲۷ جلد اول تاریخ فرشته) در جمله غنائم ازین شهر هفتاد هزار هزار درهم شاهیه نیز بدست سلطان رسید که باستناد حرف (ن) بر آنها عقیده برین است که در نگر کوت بضرپ رسیده بود چونگه (بهیم) دارالضربی درین شهر قاسیم کرده بود.

در مورد موقعیت قلعه (بهیم نگر) دو نظریه موجود است: دکتر محمد ناظم مولف حیات و اوقات سلطان محمود (صفحه ۹۰) می نویسد: گویند قلعه توسط راجه (بهیم) از سلاله (پاندوا) تعمیر شده بود. این قلعه در نزدیک (کانگرا) بالای کوهی واقع شده که رود (بانگانگرا) بدوران در جریان است. اما پروفیسر مشرا باستناد تحقیقات «ک-ه-رشید» می نویسد که بهیم نگر که شهرت به (نگر کوت) دارد با (کانگرا) در شمال شرق پنجاب یکی شناخته شده است اما از روی تحقیقات نظامی که رشید کرده است بهیم نگر یا نگر کوت در نزدیک تربیلا در ناحیه اتک بوده نه در (کانگرا) که مورخان تصور کرده اند (صفحه ۱۴۱ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب) «و. سمث» دانشمند معروف گوید

که این قلعه را تا بیست و پنج سال ساخلوی اسلام بدست داشت بعد از آن دوباره بدست هندی‌ها افتاد تا آنکه در سال ۱۶۲۰ میلادی سرداران سپاه جها نگیر آنرا فتح کردند . این قلعه تا ۱۹۰۵ باقی بود در آن سال زلزله عمارت آنرا بکلی خراب ساخت (صفحه ۲۹ افغانها در هند تالیف میرحسین شاه).

در باره تسخیر قلعه بهیم نگر در تاریخ یمنی چنین آمده است :
 ... مردم قلعه تسلیم شدند و در قلعه بکشودند . سلطان در آنجا ذخایر و دفائن عظیم یافت و با والی جوزجان و خواص در اندرون قلعه رفت و هر دو حاجب خویش «التوفتاش» و «اسخ تکین» بحر است خزائن زروسیم و دیگر رغایب باز داشت و بذات خود به حفظ خزانه جواهر قیام نمود و جمله بر پشت رجال و اجمال نقل کرد و آنچه در ضبط کتاب و حساب آمده هفتاد هزار باره زار درم شاهی بود و هفتصد هزار و چهارصد من زرینه و سیمینه و از اصناف جام‌های ششتری و رومی و روسی و سوسی و دیگر انواع چندان بود که سرا دولت و دبیران حضرت از ضبط آن عاجز آمدند و معترف شدند که مثل آن جامها در حسن صنعت و تملیفات تفویف ندیده بودند . در جمله موجودات يك خانه بزرگ از سیم ساخته سی گز طول و پانزده گز عرض بتخته‌های عریض تر تیب داده و بعلاقها محکم کرده چنانکه جمع و تفریق و طی و نشر و بطو نصب آن آسان بودی و شرابی از دیبای رومی بدو قائمه زرین و دو قائمه سیمین در سر آن کشیده . سلطان جمعی از ثقات و معتمدان حضرت به حفظ آن قلعه باز داشت و در ضامن نصرت و کثف قدرت روی باغزنه نهاد و چون در مقر عزو ساخت دولت خویش قرار گرفت بفرمود تادرمهان مرای او بساطی بگستردند و آن درهای ستاره پیکر و یواقیت نارگون و زمردهای آسرنکه و پاره‌های الماس تمام بریختند و و فور اطراف و سفیران اقطار حاضر شدند و آنچه از آن قلعه یافته بود عرض کرد انگشت تعجب در دندان گرفتند و رسول طغانخان ترك حاضر بود همگان اقرار کردند که این جنس در حوصله ظنون نگنجد و خزانه

قارون بعشرآن فرستد (تاریخ یمنی صفحه ۲۹۴ و ۲۹۵) بعد ازین فتح سلطان تمام ناحیه را از رود سند تا نگر کوت ضمیمه کشور خود ساخت . پس از بازگشت سلطان بغزنه انند اهل توا نست که دو باره قدرتی بهم رسانند . وی (ننند نه) را سرگز خود قرار داد و در مناطق « سنده جبهلم دو آب » بشمول نمکسار خود را مسدود حکم ساخت (۱۰۰۹ م) بتصور پروفیسر مشرا سلطان بعد از بدست آوردن غنائم زیاد از قلمرو شاهیه و مرعوب ساختن شاه آن غالباً آرزو نداشت که کنترل سیاسی خود را بر سر زمین بین اندس و نگر کوت قائم سازد . از طرف دیگر انند اهل هم دو یافت که تاب مقابله با سلطان ندارد پس سفارتی دوستانه نزد او فرستاد و قبول کرد که سالانه خراج را با پنجاه فیل قوی که هر یک دو برابر فیلهای عادی درجسامت باشد با امتعه قیمت بهای کشور و قطعه عسکری دو هزار نفری برای خدمت به سلطان بفرستد مشروط بر آنکه سلطان در آینده بقلمرو او حمله نکند . سلطان شرایط او را پذیرفت . براعات این معاهده بین انند اهل پادشاه هندو شاهیه و سلطان محمود غزنوی منتج بقیام صلاح و انکشاف روابط تجاری هند و خراسان گردید . عتبی یگانه منبع اطلاع این موافقه است که در ۱۰۱۰ م بسته شد (صفحه ۱۶۲ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب) .

فتح آنها نیسر

(۴۰۴ - ۴۰۳ هجری مطابق ۱۰۱۲ - ۱۰۱۱ م)

تھا نیسر در ناحیه (کارنال) واقع و در آن بت معروف « چکراسوامن » بود که در کتب مورخین اسلامی بنام جکرسوم یا جکر سوام ثبت شده است . همچنان شهرت این ناحیه به داشتن یک نوع فیل بزرگ جنگی نوز می باشد .

عبدالحی کردیزی در زین الاخبار می نگارد :

«وچنین خبر آوردند امیر محمود را که (تانیسر) جای بزرگست و بتان بسهار اندران و این تانیسر بنزدیک هند و آن چنانست که مکه بنزد مسلمانان و سخت بزرگ دارند هند و آن آن بقعت را و اندران شهر بتخانه سخت کهن است و اندران بتخانه بتی است که آنرا (چکر سوم) گویند . و چون امیر محمود رحمه الله این خبر را شنید رهبتی افتاد که بشود و آن ولایت را بگیرد و آن بتخانه را ویران کند و مزد جزیل بخویشتن را بهاصل آرد و اندر سنه اندهن و اربعماه از غزنین برفت و قصد تانیسر کرد (صفحه ۸۰ ازین الاخبار).

سلطان محمود چون بداخل خاك پنجاب شد نخواست که بنا بر تعهدی که میان او و اننداهال شده بود دوائنای هبور لشکر بمملکت او آسیبی برسد با واطلاع فرستاد که (جمعی از معتمدان خود را ملازم گوکب همایونی ما گردانی تا هر پرگنه که تعلق بقوداشته باشد از صدمه سپاه گردون اشتباه مصون و محفوظماند . اننداهال امتثال امر را موجب بقای دولت خود دانسته و بسرعت اسباب ضیافت مهیا کرد و تجار و بقالات مملکت خویش را فرمود تا امتعه و روغن و غله و جمیع ما بعتاج بار دوی لشکر سلطان برده نوعی نمایند که رفاهیت در لشکر پدید آید و دو هزار سوار بسرکردگی برادر خود بخدمت سلطان فرستاد و عریضه نوشت که بنده مطوع و متقادست و از و فورا خلاص و اعتقاد بعرض مقربان درگاه می رساند که بتخانه تنها نیسر معید ساکنان و متوطنان این دیارست اگر چه در مذهب شما شکستن اصنام موجب حصول حسنات و رفع سیات است و این معنی در شکستن اصنام قاعه (نکرکوت) به وقوع پیوسته اکنون این خدمتکار التماس می نماید که اگر سلطان بهائی قرار داده و هر ساله خراج برگردن رعایای آن ملک لازم گردانیده مراجعت نمایند این کمتر بن بشکرانده آن هر ساله پنجاه نیل و هدایه گران بهاتقدیم آمد کرد . (تا ریخ فرشته جلد اول صفحه ۶۶)»

اما سلطان از عزم خود باز نگشت و گفت هدف او پاك کردن روی هندست از بتان. اندامال چون چنان دید موضوع را به راجه دهلی رسانید زیرا تها نیر جزو قلمرو او بود. راجه دهلی فوراً با طرف و جوانب هندوستان پیغام داد که سلطان محمود بالشکری عظیم متوجه تها نیر شده است که اگر در برابر این سیلاب بزرگ هندی محکم بسته نشود دولت های هند و گجرات را از بویخ و بن برخواهد کند. پس از ایشان دعوت کرد که برای دفع لشکر مهاجم عسکر بفرستند و همه در تها نیر جمع شوند اما سرعت حرکت سلطان بیشتر از ترقیات شاهان هندی بود.

راجه دیگر موسوم به (رام) حکمران (دیورا) که از صادقان بت بود در راه لشکر عظیمی بر گذرگاه رود ستلج گهین گرفت و موضع مستحکمی بر ساحل رود انتخاب کرد که خلف عسکر به گوهها و پویشروی آن با خطوط پهل و سامست محکم شده بود. هندوان بسیاری از مسلمانان را تباه کردند ولی بعد از یک جنگ دیرانه پشت دادند (صفحه ۱۶۳ هندو ها همان تالیف مشرا) و لشکر فاتح بسوی تها نیر سوق داده شد. (دیورا برای گوپی پور در ناحیه گانگرا یا دیوهر مرکز ولایت جوبال پنجاب بوده).

راجه تها نیر همونکه خبر را شنید فرار کرد و سلطان تها نیر را تسخیر نمود و بت (جگراسوامین) را به غزنه فرستاد و غنائم زیاد بدست آورد. بر طبق هدایت سلطان محمود بت را بر درگاه نهادند و مردم قماش کردند. پروایت حاجی محمد قندهاری در یکی از پتخانه ها قطعه با قوتی سرخ یافتند که وزن آن ۵۰۰ مثقال بود و هرگز هیچکس این قسم جوهری ندیده و نشنیده بود.

سلطان محمود بعد از تسخیر تها نیر به خواست دهلی را نیز تسخیر سازد اما ارکان دولت عرض کردند که تسخیر دهلی وقتی میسر خواهد شد که ممکت پنجاب يك قلم به حوزه تصرف دیوانیان در آید و خاطر از ممر (اندامال) بالکلیه فارغ گردد و سلطان پسندید و تسخیر عزیمت کرد.

تری لوچا نا پالا

قرار تحریر فرشته سلطان در سال ۴۰۴ هجری (۱۰۱۳ م) بر قلعه (نندونه) که بر کوه پالانات است لشکر کشید درین وقت انداپال فوت شده و پسرش (تری لوچا نا پالا) (نیره جیهال شاه) حاکم لاهور بود. ازین معلوم میشود که انداپال در اثنای سال ۱۰۱۳ م چند ماه قبل از آغاز موسم حمله سلطان (۴۰۳-۱۰۱۳) مرده باشد (صفحه ۱۶۷ ه و شاهیان افغانستان و پنجاب).

انداپال قبل از وفات خود را در قلعه (نندونا) مستقر ساخت و پس از فتح بهوم نگر بدست سلطان نسبت به مسلمانان سلوک نیک در پیش گرفت اما پسرش (تری لوچا نا پالا) رویه مخالف هیوه پدر میکرد و با مسلمانان رفتار ظالمانه داشت. شاید بهمین علت هدف غضب سلطان محمود قرار یافت. تری لوچا نا پالا سعی کرد که از قلعه (نندونه) دفاع کند و از آنجا دست بهمایات زند (۴۰۵ هجری مطابق ۱۰۱۴ م) از پنج جهت کار مدافع قلعه را به حمایت پسر خود (بهوم پالا) گذاشت و خود به کشمیر رفت تا از آنجا کمک بگیرد. او در کشمیر بود که لشکر سلطان قلعه را محاصره کرده بتنب گزاری و سایر ادوات قلعه کشائی پرداختند اهل قلعه امان خواستند و دروازه هارا گشودند. سلطان قلعه را یکی از معتمدین خود موسوم به (ساروغ) سپرد و مقرر داشت که آئین اسلام را در آن دیار معرفی کنند و از آنجا روی سوی دره کشمیر نهاد که (تری لوچا نا پالا) در آنجا بود. موخر الذکر همینکه خبر یافت بجایهای دور تر پناه برد و سلطان پس از استیلا بر دره های کشمیر و نشر اسلام و ساختن مساجد و مقرر داشتن استادان که شعائر اسلامی را بمردم بیاموزند بسوی غزنی باز گشت (۴۰۵ هجری ۱۰۱۴ م). در کتب مورخین اسلامی همانند الیورونی عتبی - گردیزی و فرشته (تری لوچا نا پالا) را که بعد از پدر (انداپال) پادشاه گردیده بود (تروجنپال) و (تاروجا نا پالا) نوشته اند که همان نام سنسکرت متذکره

کلهنه است که غلط تلفظ شده .

بنام (تری لوجا ناها لا) در تاریخ دو حکمران دیده میشود یکی مربوط به سلاله شاهیه و دیگر از دودمان «گورجار اهراتیهارا» «رای قنوج» . محمد ناظم آنرا از روی فرخی البیرونی و ابن اثیر و کتیبه جهوسی (سال ۱۰۲۷ م) روشن ساخته است . از روی فرخی معلوم میشود که (شاه) و (رای) دو عنوان حکمرانان مناطق مختلف بود . (تری لوجا ناها لا) که مانع از عبور از رود (راهوت) یا (روهت) شده شاه بود حال آنکه حکمران دیگر بهیم نام که از (هاری) فرار کرد (رای) عنوان داشت . و چون شاه لقب حکمرانان هندو شاهیه بود پس وی حکمران (هاری) یا (قنوج) نبوده . علاوه بر طبق گزارش البیرونی و ابن اثیر (تری لوجا ناها لا) ی هندو شاهیه در ۳۱۲ هجری «۱۰۲۱ م» کشته شد و آن دیگر رای قنوج بود که قرار کتیبه جهوسی تا سال ۱۰۲۷ م زنده بود .

پروفسر مشرادوران حکمرانی «تری لوجا ناها لا» را از روی اشاره راجا تار لگینی به سه دوره تقسیم کرده است . اشاره کلهنه یا مصرع مورد نظر اورلستین و پاندت و مشرا بصورت های که از هم فرق دار ند ترجمه کرده اند :

ترجمه اورلستین :

تری لوجا ناها لا بعد از آنکه از قدرت افتاد تصمیم بزرگ گرفت که با تکیای قوای فیل خود فتح را بدست آورد .

ترجمه ر. س. پندت :

« تری لوجا ناها لا پس از افتادن از مقام منبع خود با تکیای قوای فیل خود سعی بلیغ کرد که هاله ظفر را دوباره بدست آورد .

ترجمه پروفسر مشرا :

حنی بعد از آنکه از مقام خود در افتاد یعنی پایتخت خود را باخت (و همچنان مناطق اطراف آنرا) (بنا بر جنگ با ترکان) تری لوجا ناها لا «متکی بر «هاستیکا» «هستیانا یا هستینا پورا» شد یعنی آنرا مرکز جدید و قرارگاه عملیات خود ساخت و سعی زیادی کرد که شکوه فتح را بدست آورد .

پروفسر مشراموضوع را بدینترار تحلیل میکند :

بادر نظر گرفتن ترجمه مصرع دوران حکمرانی «تری لوجا نا پالا» را به حصه منقسم میسا زیم :

۱- از وسط سال ۱۰۱۳م تا وسط ۱۰۱۴م جنگ با تریکان «مقصود غز نویان افتادن از مقام

۲- از وسط سال ۱۰۱۳م تا ستمبر ۱۰۱۸م فعالیت های زیاد واتکا بر هستیکا «قوای فیلی» نشان دادن قدرت زیاد .

۳- از ۱۰۱۸م تا وسط سال ۱۰۲۱م مقاومت شدید در برابر دشمن خارجی خطرناک و سعی برای فتح .

حصه اخیر را باز به حصه تقسیم کرده :

۱- از اکتوبر ۱۰۱۸ تا مارچ ۱۰۱۹م دوری جستن از مقابله مستقیم با محمود در اثنای حمله اول به «دو آب» .

۲- از اپریل ۱۰۱۹ تا سپتمبر ۱۰۲۰م «هژده ماه» آمادگی برای مقابله آخرین با محمود در هنگام حمله او .

۳- از اکتوبر ۱۰۲۰ تا وسط ۱۰۲۱م آخرین جنگ با محمود در دومین حمله او به «دو آب» .

پروفسر مشرا تقسیمات خود را بدوران حکمرانی «تری لوجا نا پالا» دقیقانه تعقیب کرده که مادر زیر مختصر آنرا اقتباس می کنیم :

در سال اول حکومت «تری لوجا نا پالا» دو کار عمده سیاسی روی داد یکی تشکیل مجدد اداری و دیگری برای دفاع از امپراطوری . از متن

راجا تا رنگینی اثر کله نه معلوم میشود که در پنجاب دو والی «راجه» وجود داشتند یکی والی «سندها و او» و دیگری والی پنجاب مرکزی که در

سال ۱۰۱۳م از طرف دولت شاهیه مقرر شده بودند و با آمدن مسلمانان و اشغال آن مناطق از طرف قوای غزنوی یکی در سال ۱۰۱۳م

دومی در سال ۱۰۲۱-۱۰۲۰م برانداخته شد .

سلطنت (تری لوجا نا پالا) هم با جنگ محمود آغاز شد و هم پایان

یافت . جنگ اول چند ماه بعد از بر تخت نشستن او شروع گردید .

سلطان در خزان سال ۴۰۴ هجری (۱۰۱۳ م) از پایتخت خود حرکت کرد ولی در سرحد هند پیشرفت او با پرفبازی هدید متوقف شد و او مجبور گردید که باز گردد. (تری لوجا نا پالا) دست با قدم فوری زد از راه کشمیر خواهش کمک کرد و این خواهش را متکی بر زمینه های ذیل نمود: احساسات مخالفت باغزنویان منافع طرفین، رابطه قدیم با خاندان شاهیه خویشاوندی با دودمان (تونگا) صدراعظم کشمیر و فرهنگ مشترک سنسکرت و گرامر (اوگرا بهوتی) در کشمیر. این خواهش با جدیت تمام قبول شد. صدراعظم مرد با نفوذ کشور بود. شاه او را با سپاه زیاد فرستاد. راجپوتها و سرداران و خاندان زیاد با صدراعظم موصوف همراه شدند و چنان لشکری بوجود آوردند که زمین را بلرزه درآورد.

سلطان در مارچ ۱۰۱۴ بسوی (نندونه) مارش کرد و بعد از دو ماه سفر صعب و عبور از کوتلها و وادیها و رودهای عمیق و عریض در حوالی پایتخت هند رسید. قلعه (نندونه) بر کوه بالنت کائن بود. پیشرفت و تسخیر قلعه از کوتل «مارگه لا» صورت می گرفت. سلطان در نزدیکی قلعه سواران خود را به حصه منقسم نمود. امیر نصرو ارسلان جاذب و ابو عبد الله محمد را در رأس هردسته قرار داد و آنان را بهمن و بسار و قوای پیشرفت گماشت قلب لشکر را به التون تاش سپرد. (تری لوجا نا پالا) که برای چنین حمله فجائی آمادگی داشت تمام عسکر را ب زیر فرماندهی پدر خود (بهیم پالای) دلاور (Nidar Bhima) قرار داد و خود به کوتل کشمیر رفت که از «سانگرامه راجه» شاه کشمیر طلب معاونت کند. (بهیم پالا) در بین دو کوه که در ملتقای آنها قلعه واقع بود مقام مستحکمی گرفت و مدخل کوتل را با هیلان عظیم بست و بر سلطان حمله برد. جنگ به مدت آغاز شد. تا چندین روز گوشش سلطان منتج به ثمری نگردید اما بالاخره توانست که قسمتی از قوای هندورا به میدان بکشانند. در عین زمان قوه الظهر جدیدی برای (بهیم پالا) رسید. او لشکر را به میدان سوق داد و دنباله آنها در

کوهپایه قرار داد . یمن و یسار را با فیلان مستعکم ساخت و خود بر سلطان حمله برد جنگ شدیدی روی داد . فیلان برای تپاه کردن دشمن او به حرکت آمدند که با باران تیر مقابله شدند . ابو عبد الله محمد که در میدان دلیرانه می جنگید چندین زخم بر سر و بدن یافت و محافظان سلطان او را نجات دادند . پس از جنگ شدید هندوان روبه گریز نهادند و قلعه نندونه پناه بردند (بهیما پالا) قوای را قلعه فرستاد و خود بکوتل کشمیر رفت تا با پدر یکجا شده طالب کمک شوند اردوی شاهیه تماماً روحیه خود را باختند . سلطان قلعه را محاصره کرد قوای نظامی قلعه بلا شرط تسلیم شدند و سلطان بر جان ایشان بخشید غنائم زیاد و قیلها و اسلحه زیاد و دیگر اشیای قیمتی بدست آمد . در معبد بت بزرگ کتیبه سنگی پیدا شد که حاکی از بنای چهل هزار ساله معبد بود در تاریخ یمنی آمده است که در بتخانه تا نیسر سنگی منقور بیرون آوردند که برکتا بت آن بود که چهل هزار سال است تا بنای این خانه بنیاد نهاده اند (صفحه ۳۳) که البته مبالغه است سلطان بعد از آن بسوی کشمیر حرکت کرد .

سپس صحنه جنگ بسرحد کشمیر و پنجاب در کنار رود « تاوشی » انتقال یافت . تاوشی طوریکه « بوهرلر » عقیده دارد مأخوذ از کلمه (توشارا) سنسکرت است بمعنی برف یعنی این رود خانه از آب برف بوجود آمده . تاوشی بدون شک رود (توهی) است که به رود جیهلم می ریزد . یگانه منابع معلومات راجع برود (تاوشی) اثر کلهنه است که جنگ بین (تری لوجانا پالا) و (تونگا) را با همی را (یعنی امیر) نوشته ولی سال واقعه را ذکر نکرده است اما با دست داشتن منابع موجوده حمله محمود در سال (۱۰۱۳-۱۰۱۴ م) واقع شده بود . محمود غزنوی بسوی کشمیر رفت تا با (تری لوجانا پالا) که بر قوای باقیمانده اتکا کرده بود مقابل شود . اما پادشاه کشمیر قوای بزرگی را بسپه سالاری (تونگا) فرستاد تا پادشاه شاهیه مدد کند . تونگا بدون آنکه بتوصیه (تری لوجانا) اهمیت بدهد از

گرفتن موقع دفاعی سرباز زد و از رود (تاوشی) عبور کرد و پیش قراولی را که برای کشف و تحقیقات آمده بود شکست داد. (تونگا) باغور ازین موفقیت روز دیگر بر قوای محمود حمله برد اما قوای کشمیر بزودی شکست یافت و (تونگا) و پسرش برای نجات جان خود رو بفرار نهادند. (تری لوجا نا پالا) نیز بخت خود را آزمود و با عسکری که داشت بمقاومت پرداخت اما زود شکست خورد و از بین صفوف دشمن دلیرانه خود را نجات داد که کلهنه دلیری او را ستوده است. بعد از آن سپاه غزنوی بمانند طوفان بر سر زمین او استیلا یافتند. در را جا تا رنگینی جمله منسکرت سما سریتیا هستیکا م (Smasritya Hastikam) افاده ایست که معنی آن محض (اتکا بر قوای فیل) نمی باشد و چون کلهنه شاعرست از یک افاده چندین معنی را در نظر دارد. پس معنی اصلی آن اتکا بر هستیکا (هستینا هستینا پورا) است و هستیکا نام محل هستینا پور است که در دوره کلهنه (وسط قرن ۱۲) رایج بوده و یا اینکه تلخیص نام هستینا پورا میباشد که بنا بر ضرورت شعری آمده و گاهنه این تلخیص را بکار برده چون (کرشنا) بجای (کرشنا گانگا) و (سلها) (Salha) بجای (سلها نه) (Salhana) و (رکوتا) (Kotta) مختصر له ها را کو تا (Laharakota) که کلهنه استعمال کرده. بهر حال کلمه هستیکا بمفهوم جغرافی آن باید گرفته شود. . . . (تری لوجا نا) به (پادا) (Pada) یا جایی یا مقام جدید احتیاج داشت که شاه بقول شاعر بآن اتکا کرد. این نظریه را که هستیکا پایتخت بوده باستان شناسی نیز تأیید می کند که در هستینا پورا صورت گرفته است. قرار آن این شهر زیاد از هفت قرن (از آغاز قرن چهارم تا اوایل قرن یازدهم) متروک بوده و از قرن یازده تا اوایل قرن پانزده دوباره آباد شده بود. منظور سلطان از حمله بر (دوآب) در سال ۱۹-۱۸۰۱ م (۳۱۰-۳۰۹ هجری) خراب کردن قلاع و معا بدو فرو ریختن شکوه قنوج

بود. سلطان در ۲۷ سپتامبر ۱۰۱۸ از غزنه بسوی رشته فرعی کوه
همالیه حرکت کرد و اطاعت رئیس کوهستانی موسوم به (سایلی)
ولد (شاهی) ولد «بام هی» را پذیرفته و از رود جمنا بگذشت
«۲۴ دسامبر ۱۰۱۸م» پیشرفت سلطان از بین «دوآب» در حقیقت محاصره
ها و فتح هائی بود که یکی بعد از دیگر انجام میشد و مقامات ذیل
بدست سلطان غزنه افتاد:

سرساوا - باران - بلند شهر - مهابان - ماتهورا - قنوج - مونج -
امای و شاروا .

سلطان بعد از تسخیر مناطق فوق بقنوج واقع در منطقه فرخ آباد
بر ساحل رود گنگا رسید. قنوج پایتخت «پراتیها را» شاه «راجیا پالا»
بود. همینکه وی از نزدیک شدن سلطان اطلاع یافت از رود گنگا
عبور کرده روانه «باری» شد که در ده فرسخی «۳ میل» شرق
قنوج واقع بود. سلطان هفت قلعه را در ناحیه قنوج در یک روز
تسخیر کرد. هدف اصلی لشکر کشی فتح قنوج بود که حاصل شد
و سلطان عزم بازگشت نمود.

در هنگام ورود سلطان به «دوآب» «۲۴ دسامبر ۱۰۱۸م» تری لوجا نا
پالا پاشاه «شاروا» موسوم به چند رای «پیوسته در نزاع و مجادله
بود و دختر همین «چند رای» زن «بهیما پالا» پسر «تری لوجا نا پالا»
بود. «تری لوجا نا پالا» اقدام دفاعی کرده با «چندال بهور»
که بر استحکامات قلعه ها و صعب العبور بودن سرزمین خود می نازید
معاهده دوستی بست.

با ورود سلطان در نزدیکی (شاروا). راجه آن خواست ترتیبات دفاعی
بگیرد اما بنا بر مشورت داماد خود (بهیما پالا) خزائن خود را بر
فیالان بار کرده بکوهستانهای دیار خود فرار نمود. منظور از
مشوره (بهیما پالا) آن بود که پدر زن او بدست سلطان نیفتد و مسلمان
نشود چنانیکه این حادثه بر او وود بگرا قارب او روی داده بود.
سلطان پس از تسخیر (شاروا) در تعقیب (چند رای) فرستاد که در پیجایه مهابی

(شاروا) در حوالی نصف شب باورسیدند (شعبان ۱۰۹۰ هـ - جنوری ۱۹۰۱ م) چند رای شکست خورد و خزائن او بدست لشکر غزنه افتاد. سلطان از آنجا بسوی غزنه غزیه ت نمود.

نکته قابل تذکر اینست که عملیات نظامی سلطان با سرعت اجرا میشد چنانکه او بتاريخ ۲ دسمبر ۱۰۱۸ و ار د (دو آب) شد و از رود (جمنا) بگذشت و تمام مدتی که این سفر جنگی در برگرفت تا چند روز بعد از ۶ جنوری ۱۰۱۹ بود یعنی تمام مدتی که وی صرف نمود و این همه مقامات را تسخیر کرد زیاد از چهل روز نبود. این کار را از آن جهت امکان پذیر شد که در آن عصر که (عصر اسپ) با بد خوانده شود دستگاه نظامی محمود مجهز و تیراندازان که از سر زمین تیر می انداختند ماهر بودند این دو چیز کلید فتوحات سلطان غزنوی بود.

صناعات ۱۹۸-۱۷۲ هندو شاهیان مولفه پروفیسر مشرادیده شود.

جنگ برود و راهوت

بزودی بعد از بازگشت سلطان بغزنه (پایان سال ۱۰۹۰ هجری آغاز ۱۰۱۹ م) (تری لوجا نا پالا) باراجه کالنجر موسوم به (گاندا) اتحاد نمود و از و وعده گرفت که در استرداد سلطنت مجروحه از سلطان محمود مدد کند.

سلطان ازین اتحاد آگاهی یافت و در آغاز خزان ۱۰۹۰ ه مطابق اول اکتوبر ۱۰۱۹ م) عسکر خود را بسوی کالنجر سوق داد تا (گاندا) را بسزایرساند (تری لوجا نا پالا) چون از حرکت محمود اطلاع یافت بطرف جنوب رفت تا قوای خود را با قوای شاه همنام خود حکمران (قنوج) و (باری) یکی بسازد. سلطان در تعقیب (تری لوجا نا پالا) پیشت رفت و بتاريخ ۱۳ شعبان ۱۰۱۹ (۱۵ دسمبر ۱۰۱۹) باورسید ولی شاه مو صوف توانست که از رودخانه (راهوت) بگذرد و سعی کرد که مانع عبور لشکر سلطان از رودخانه شود. هشت تن از محافظین بی ترس سلطان با وجود خطر و برودر زیر چشم دشمن بر روی مشکهای باد کرده خود را در آب افکندند تا با نظرفرودخانه برسند (تری لوجا نا پالا) با مشاهده آن حال دسته از تیراندازان خود را با پنج فیل محول کرد که آنها را محو کنند.

خبر شنید که پدش از پی توشار از گنگ

•••••

بیک شبانه روز ازهای قلعه سرریل

چه صعب رودی در پانهاد و طوفان میل

ترو چپوال سپه را بشب گذاشته بود

سرملوک عجم چون بنزد کوه رسد

صف سپاہ عدو دید با سکون و قرار

بسرکشان سپاه گفت هر که روز شمار
 ثواب خواهد جستن همی زایزد بار
 بهنگ کافر ازین رود بگذرید بهم
 که هم بدست شما قهرشان کند قهار
 همه سپاه بیکبار با سلیح و سپر
 فروشد ند بدان رود نادهنده گذار
 چو قوم موسی عمران زرود نیل ز آب
 برآمدند همه بی گزند و بی آزار
 ز جامه برتن کافر همی جدا کردند
 بتیر تار ز پودو به نیزه پود ز تار
 بفر دولت او پشت آن سپاه قوی
 شکسته گشت و ازین دولت این شکفت مدار
 درشت بود و چنان نرم شد که روز دگر
 بصد شفیع همی خواست از ملک زنهار
 ملک ز پنج یک آنجا نصیب یافته بود
 دو بست پیل و دو صندوق لؤ لؤ شهوار
 دودختر و دوزنش را فرو گرفت از پیل
 بخون لشکر او کرد خاک را غنچار

(تره لوجانا پالا) با وجودیکه در جنگ زخم برداشته بود فرار
 کرد . و بعد از مساعی ناکام جهت برقراری صلح با سلطان بطرف
 جنوب رفت تا کمک (گاندا) را دریابد اما از طرف یکی از معاوین
 خود کشته شد ۴۱۲ هجری (۲۲-۲۱ م) . (صفحه ۹۵ و ۹۴ حیات
 و اوقات سلطان محمود مؤلفه دکتر ناظم) .

سلطان بعد از آن در سال ۴۱۳ هجری برقله (گوالیار) دست یافت
 و از آنجا قصد کالنجر کرد . راجه کالنجر که (گاندا) نام داشت
 در آثار مورخین اسلامی بنام (نندا) ثبت شده است . سلطان لشکر را
 به صحره قلعه که جایگاه استوار و بلند داشت بگماشت و در فکر تدبیر

کشادن آن بود . « نندا » یا (گاندا) آن لشکر و آن عظمت بدید و از در صلاح پیش آمد و هدایا با سیصد فیل خیاره بدون فیل بانان فرستاد . سپاهیان محمود آن فیلان را بگرفتند و بر نشستند و اهل حصار نظاره می کردند و سخت عجب داشتند از دلیری ایشان . در دنبال این واقعه زین الاخبار حکایت جالبی آورده که به صلاح کالنجرخ خاتمه یافت :

(پس نندا شعری گفت امیر محمود را بلغت هندوی و به نزدیک او فرستاد امیر محمود فرمود تا آن شعر را بر همه شعراء هندوان و پارسایان و تازیان عرضه کردند و همه پسندیدند و گفتند سخن ازین بلیغ تر نتوان گفت و امیر محمود بدان افتخار کرد و فرمود تا منشوری نوشتند (نندا) را بامارت پانزده قلعه و بنزدیک او فرستادند گفت « این صله آن شعریست که از بهر ما گفتی » و با آن چیز فرستاد از ظرائف و جواهر و خلعت ها و (نندا) همچنان مال و جواهر فرستاد و امیر محمود با فتح و ظفر از آنجا باز گشت و بغزنین آمد (صفحه ۱۸۶ زین لاجپار) .



کرونولوژی هندوشاهیان

درکابل :

• کالار	۸۵۰-۸۱۵ م	= ۲۳۶-۲۰۰ هجری قمری •
• سپالاهاتی دیوا	۸۶۷-۸۵۰ م	= ۲۵۴-۲۳۶ هجری قمری •
• وکا دیوا	۸۶۷-۸۶۷ م	= ۲۵۶-۲۵۶ هجری قمری •
• سماتادیوا (باراول)	۸۷۰-۸۶۹ م	= ۲۵۷-۲۵۶ هجری قمری •
• خواداوا یا کا	۸۷۶-۸۷۰ م	= ۲۶۳-۲۵۷ هجری قمری •
• سماتادیوا (باردوم)	۸۸۲-۸۷۶ م	= ۲۶۹-۲۶۳ هجری قمری •
در اودا بهاندا پورا (ویهند) :		
• لالیه	۸۸۳-۸۹۵ م	= ۲۸۳-۲۷۰ هجری قمری •
• کمالوار من	۸۹۶-۸۹۵ م	= ۲۸۴-۲۸۳ هجری قمری •
• شخص غاصب «مجهول الاسلام»	۹۰۲-۸۹۹ م	= ۲۹۰-۲۸۴ هجری قمری •
• کمالوار من «باردوم»	۹۲۱-۹۰۲ م	= ۳۰۹-۲۹۰ هجری قمری •
• بهیما دیوا	۹۵۷-۹۴۱ م	= ۳۳۵-۳۰۹ هجری قمری •
• تهاکانا	۹۶۲-۹۵۷ م	= ۳۵۲-۳۳۵ هجری قمری •
• جیپالا	۱۰۰۱-۹۶۲ م	= ۳۹۲-۳۵۲ هجری قمری •
• افنداپالا	۱۰۱۳-۱۰۰۱ م	= ۴۰۴-۳۹۲ هجری قمری •
• ترلوچانا پالا	۱۰۲۱-۱۰۱۳ م	= ۴۱۲-۴۰۴ هجری قمری •
• بهیما پالا	۱۰۲۶-۱۰۲۱ م	= ۴۱۸-۴۱۲ هجری قمری •
• خاتمه هندوشاهیان	۱۰۳۰	= ۴۲۲ هجری قمری مطابق ۴۰۹ شمسی
دوران اقتدار دوصد و بیست سال .		

سقوط سلطه بزرگ شاهیه را کلهنه معاصر هندی فردوسی در اثر
(راجاتارنگینی) خود در یک بیت بزبان سنسکرت افاده کرده که
اینست ترجمه انگلیسی آن :

The Sahi kingdom with its Kings, Ministers and its court—Now
one asks oneself Whether it ever was or was Not.

Rajatarangini vii 69

و اینست ترجمه درسی که ما کرده ایم :

از کشور شاهیان دوران

در بار وزیر و شهریاران

امروز بپوئیم که ایشان آیا بودند یا نبودند ؟ .

البیرونی می نویسد : این خاندان هندو شاهیه اکنون منقرض

شده اند و کوچکترین اثری از ایشان برجای نیست باید گفت که با آن

همه عظمتی که داشتند [بدآ از اجرای امور عادلانه و نیکوکاری

کوتهای نکردند ایشان مردمان شریف النسب و نجیب الفکر بودند .

(صفحه ۱۸ الهند ترجمه زاخو) .



کرو و نولوژی هندو شاهیان

در کابل :

• کالار	۸۵۰-۸۱۵ م	= ۲۳۶ - ۲۰۰ هجری قمری •
• سپالاهاتی دیوا	۸۶۷-۸۵۰ م	= ۲۵۴ - ۲۳۶ هجری قمری •
• وکا دیوا	۸۶۷-۸۶۷ م	= ۲۵۶ - ۲۵۴ هجری قمری •
• سما نتادیوا (باراول)	۸۷۰-۸۶۹ م	= ۲۵۷ - ۲۵۶ هجری قمری •
• خواداوا یا کا	۸۷۶-۸۷۰ م	= ۲۶۳ - ۲۵۷ هجری قمری •
• سما نتادیوا (باردوم)	۸۸۲-۸۷۶ م	= ۲۶۹ - ۲۶۳ هجری قمری •
در اودا بهاندا پورا (و بهند) :		
• لالیه	۸۸۳-۸۹۵ م	= ۲۸۳ - ۲۷۰ هجری قمری •
• کمالا وارمن	۸۹۶-۸۹۵ م	= ۲۸۴ - ۲۸۳ هجری قمری •
• شخص غاصب «سجهول الاسلام»	۹۰۲-۸۹۹ م	= ۲۹۰ - ۲۸۴ هجری قمری •
• کمالا وارمن «باردوم»	۹۰۲-۹۰۱ م	= ۲۹۰ - ۲۸۹ هجری قمری •
• بهیما دیوا	۹۵۷-۹۴۱ م	= ۳۴۵ - ۳۰۹ هجری قمری •
• تهاکانا	۹۶۲-۹۵۷ م	= ۳۵۲ - ۳۴۵ هجری قمری •
• جیهالا	۱۰۰۱-۹۶۲ م	= ۳۹۲ - ۳۵۲ هجری قمری •
• اننداپالا	۱۰۱۳-۱۰۰۱ م	= ۴۰۴ - ۳۹۲ هجری قمری •
• ترلوچانا پالا	۱۰۲۱-۱۰۱۳ م	= ۴۱۲ - ۴۰۴ هجری قمری •
• بهیما پالا	۱۰۲۶-۱۰۲۱ م	= ۴۱۸ - ۴۱۲ هجری قمری •
• خاتمه هندو شاهیان	۱۰۳۰	= ۴۲۲ هجری قمری مطابق ۴۰۹ شمسی
دوران اقتدار دوسه دویست سال .		

بخش پنجم

اوضاع اجتماعی فرهنگی و تجارتي

دوره کا بلاشاهان کابل، کاپیشی و اودا بهاند اپورا دوره اضطراب و عدم ثبات بود. کابلشاهیان در هنگام هجوم و جنگند بگران بقدرت رسیدند و با جنگ و هجوم و حمله از بین رفتند.

شونتانگ «هیون تسیانگ» زائر چینی که در حدود ۹ هجری از قسمت های شرقی و شمالی افغانستان دیدن کرده بود در سرزمین های شرقی از چهار طبقه مردم صحبت کرده: برهمن کشاتریه «شاهان طبقات حاکمه و لشکر» و یسه «بازارگانان و سوداگران» سودره «زارغان و کشا و رزان».

همین نقص طبقاتی بود که سبب بی عدالتی اجتماعی شده بود بنا بران مساوات طلبی اسلام بسرعت شیوع یافت و امتیازات طبقاتی تا حد زیاد برانداخته شد. با آنهم افراد خاندان های حاکمه که فرمانروایان مطلق بودند با قبول اسلام توانستند مدتها اقتدار خود را حفظ کنند. هیون تسیانگ گوید: لباس ایشان برش و طرز خاص ندارد. زنهای

موپهای خود را در فرق سربک گره کوچک زده باقی را فرو می گذارد . برخی از مردم بروتها را می تراشند و کلاه و حمایل و شال گردن گلدار استعمال می کنند . تزئینات متعدد دارند با دست و پا نه و گردن بند خود را می آراهند و گوشه ها را سوراخ می کنند و موپها را گره می زنند . . هنگام عبادت عطر صندل و غیره استعمال می کنند . اکثر مردم لباس سفید و پلک را می پسندند . زنان پیراهن دراز دارند که دامن آن بازمین تماس می کند و شانه های ایشان را کاملاً می پوشاند البسه را از پنبه و ابریشم و کتان و پشم می سازند .

البسه گشادترید « لشکریان » و برهمن ها بسیار تمیز و خوشنما و ساده و مطابق صرغه جوئی است . پادشاه و وزیرانش البسه مزین و تزئینات مختلف دارند . گاهی گلها را برای آرایش موی استعمال می کنند و کلاه های آراسته جواهر با گردن بند و دست ، برنجن پوشند « سی و کی صفحه ۱۳۳ کتاب دوم »

کابل شاهیان همانند اسلاف خود کوشانیان بآداب و مراسم مذهبی مردم سروکار نداشته اند در کشور ایشان پیروان بودائی ، برهمنی گبری و غیره آزادانه به امور دینی می پرداختند کابل شاهان کاپیسی و کابل بودائی بودند اما کابل شاهیان اودا بهاند اپورا برهمن بودند کابل توجه است که در تپه سردار غزنی در یک معبد بزرگ بودائی یک شعبه برای ران هاند نه ساخته شده و در آن غلبه « دورگا » بر (میشا) با مجسمه ها تمثیل شده است . این وضع غزنه فضای این ناحیه را از نظر تحمل متقابل بودائی و برهمنی نشان میدهد خود شاهان به مذهبی که گرویده بودند وفادار و مخلص ماندند کالار موسس سلسله برهمن شاهیان با امور دینی بسیار علاقه مند بودند معابد کالار که در قسمت شرقی قلمرو او بوده باو نسبت داده شده است و نیز بهیما دیوا معبد « بهیما کساوا » را در کشمیر در سرزمین دختر دختر خود مملکه « دیدا » بنا بر حسن عقیدت به « وشنو » آباد کرده بود .

کابل شاهان و مخصوصاً کابل شاهان اودا بهاند اپورادر اسور علمی و ادبی بی علاقه نمائند و پروفیسر مشرادر کتاب الهند الجیرونی موضوعی را خواند که مربوط به ادب و گرامر هندی است وی از هشت کتاب درین باب ذکر کرده که آخرین آن موسوم به سیشیا هیتاوری تی است که از طرف «یوگراب هوتی» استاد «اننداپال» تالیف گردیده بود: «این مواف استا دو مربی شاه انند اپال پسر جیپال بود که در زمان ما یعنی زمان البیرونی حکومت می کرد» کتاب پس از تالیف به کشمیر فرستاده شد تا تصویب گردد. اما چون مردم کشمیر در چنین موارد بسیار معافانه کار نکردند آنرا تصویب نکردند. معلم پشاه شکایت کرد و شاه به احترام استاد (۲۰۰۰۰) در هم و هدایای زیاد جهت مردمانی که کتاب استاد را می خواندند فرستاد. ایشان برای خواندن و تصویب هجوم آور دند و کتاب شهرت زیاد یافت. این حکایت علاقه مندی شاه اننداپال را در حمایت از علم و دانش منسکرت و احترام او با استادان و مریدان نشان میدهد (صفحات ۱۶۷-۱۶۸ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب پروفیسر مشرا). دوره گابلشاهان در فن ساختمان و معماری نیز پیشرفته دارای سبک مخصوص بودند. اعراب در هنگام لشکر کشی این سبک را پسندیدند چنانکه این سوره که عساکرش از سیستان تا کابل پیشرفته بودند دو جوان کابلی را از جمله اسیران به بصره برد تا در آنجا در گاخ خودش مسجدی را بر سبک بنای کابل بساختند (فتوح البلدان صفحه ۶۶۹ افغانستان بعد از اسلام).

روابط تجارتی در عهد سلطنت شاهیه کابل و وینند با وجود جنگها و لشکر کشی ها برقرار بود. کاروانها از سر زمین ایشان می گذشت و بختیار بودند که راه شمال را بدست داشتند و کابل مخصوصاً بحیث مرکز عمده خراسان و ترانسوگریانه (ماوراالنهر) و هند را بهم مربوط می ساخت. سعی اعراب برای بدست آوردن کابل هدف و مرام اقتصادی و سیاسی نیز داشت چه کابل مرکز

رو بترقی تجارتی بود و با گرفتن آن می توانستند بر تجارت این خطه کنترل قائم سازند. بعضی عقیده دارند که کلمه کابل سندیست بمعنی تجارتگاه. شهرت تجارتی آن در بازارهای یونان و روم رسیده بود. سلطان محمود وقتی با افنداهال صلح کرد روابط تجارتی بین کشور افنداهال و مرکز غزنی که تازه رو بترقی می رفت توسعه پیدا کرد. یافته شدن سکه های کابل شاهیان و وینددر روسیه و اروپا از سال ۱۸۵۳ باینطرف قرار نظریه (۱-۱۰۱) بایکوف) بنا بر روابط تجارتی بوده که در آن ایام بین قلمرو شاهیه و غرب برقرار بود (صفحه ۱۸۱ شاهیه افغانستان و پنجاب مؤلفه دکتر پانندی). « تصاویر نمبر ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ ملاحظه شود »



لشکر شاهیه و وسائل جنگی ایشان

ظهور کابل شاهیان در عهدی روی داد که مملکت دچار هجوم و حمله از خود و بیگانه واقع شده بود. یفتالیان، ساها نیان، اعراب، صفاریان و غزنویان به کشور گیری و بسط ساحه نفوذ و حمله پرداختند ازینرو کابل شاهیان چه در سرزمین کابلستان و گندهاره و چه در پنجاب مجبور بودند که برای حفظ قلمرو و توجه زیاد به لشکر و لشکر داری کنند تا امور دیگر. عموماً سپاهیان زیاد نگاه میداشتند که با سلاح همان عصر مجهز میبود. پیاده سوار و قوای فیل هر کدام تشکیلات جداگانه داشت. در تشکیلات نظامی یکک و احد را (اکشوهنی) می گفتند که این نظام لشکری بقول البیرونی برای ترتیب تعبیه و نقل و حرکت و نزول عساکر گرفته شده بود و تا عصر اسلامی هم وجود داشت و چون کابل شاهیان و رتبیلان در عنعنات قدیم با آرایشهای هندی مشترك بودند بنا بر آن همان ترتیب عنعنوی لشکر داری قدیم را داشته بودند. یکک و احد ککو چکک لشکر را «پتی» (Patti) می گفتند که عبارت بود از پنج «؟» پیاده و سه اسب و یکک فیل و یکک عراده که عراده را در سنسکرت «رتیه» (Rath) می خواندند. صفحه ۵۶ افغانستان بعد از اسلام.

کابل شاهیان زمامدارانی بودند مسلحشور و جنگ آزموده که علاوه بر مقام شاهی سالار عسکر خود نیز بودند و صفات سپاهلانی

و سمانتا که معنی سپهبد و سردار لشکر داشت بر خود استعمال می کردند ایشان خود سپاه را بمیدان جنگ سوق میدادند و در فن جنگ خوب ماهر بودند. جیپال وقتی بمقابل سبکتگین در لغمان آمد صد هزار عسکر پیاده و سوار با خود داشت. در سال ۶۵۶ میلادی مهلب بن ابی- صفره سپه سالار لشکر عرب دید که کابلشاه مو سوم به «عرج» در میدان بنفخس خویش جنگ همی کرد و عده زیادی را کشته بود. از عقب با حمله برد که نیزه او بدرع کابلشاه فرو شد و کابلشاه بگردن اسپ چسپیدتا اینکه نیزه بزور اسپ بیرون شد و ضرب نیزه او را از قر بوس زین بخاک نیفکند. بر روی مسکوکات بر همین شاهان سوار کار رشید در حالیکه خود وزره و چار آئینه پوشیده نیزه بدست دارد که این علامه پادشاه و سردار سپه و «سپاهلپاتی» است. در تمام جنگهایی که شاهان کابل در کابلستان یا پنجاب یا اعراب و غزنویان کرده بودند کابلشاهان قیادت نظام را بدست داشتند و عموماً سواره بر فیل جنگی می آمدند تا لشکریان همه او را ببینند و دل قوی دارند و در جنگ مهارت نشان بدهند. گاهی هم رمیدن فیل شاهی از تیر باران و یا آتش نطف موجب شکست عسکر می گردید. شاهان با اینکه مسلح بمیدان جنگ وارد می شدند لباس شاهانه می پوشیدند و خود را با جواهرات می آراستند. سرداران سپاه و شهزادگان خاندان شاهی نیز از شاه پیروی می کردند و وقتی جیپال شاه در جنگ پیشاور شکست خورد و با شهزادگان اسیر گشت گلویند پر از جواهر و بسیار قیمت بها پوشیده بود همچنان شهزادگان او قلابه های مرصع و جواهر نشان پوشیده بودند.

شاهیان بختیار بودند که شهرها و قلعه هائیکه اهمیت نظامی و استراتژی داشت مانند کابل و بهند بهیم نگر و ناردین و غیره بدست ایشان بود. از وضع جغرافیائی کشور نیز علیه حمله آوران استاده- می کردند. تمام منطقه کاپیسا با کوههای بلند احاطه شده و استحکامات داشت. شهر کابل که در برابر حملات متواتر عربها مقاومت

کرد و آنها نتوانستند بآن دست یابند همه در سایه استحکامات عظیم آن بود که هنوز بقایای حصار آن دور بر فراز کوههای کابل موجود است .

اودابها ندا پور نیز مستحکم بود . رود کامبل و سنده کوهستان شمال در استحکام آن افزوده بود . قلعه های « بهیم نگر » و « نار دین » نیز مضبوط بودند که فتح و تسخیر آنها برای محمود بزرگ نیز با سانی میسر نشد .

دکتر پانندی از آداب الملوك نقل کرده است که شاهان شاهیه در آغاز جنگ در بوق و کرنا می دمیدند و آواز آنرا سنکها نادا (Sankhanada) می گفتند . غالباً شاهان و وزرا از خود بوقها داشتند که در جنگ بکار می بردند . از آواز کرنا معلوم میشد که فلان شاه و یاوزیر برای جنگ برآمده است . از روی نوشته منصور برمی آید که (اندپال) در جنگ (اوهور) بوق جیپال را دمید و سپاه لوهور تصور کردند که خود جیپال وارد جنگ شده و فرار کردند (صفحه ۲۷ شاهیان افغانستان و پنجاب) .

مورال و مهارت و قوت عساکر شاهیه را مورخین شرح داده اند . از روی نگارش ایشان معلوم میشود که در چندین جنگ عساکر شاهیه نزدیک فتح و غلبه می بودند اما بخت یا ورشان نبود . در لغمان هوای سرد که دفعتاً بر منطقه طاری شد موجب کلی شکست جیپال گردید . در بعضی جنگها میدان فیلها شکست آور میشد اما مهارت سلطان محمود در فن حرب و مخصوصاً سرعت حرکت ، ترتیب حملات از عقب جبهه شاهیه و تیر باران بر چشم و خرطوم فیلان علت بزرگ شکست های عساکر شاهیه بود . سلطان طوری بجنگ می پرداخت که سپاه شاهیه نظم خود را از دست میداد بی نظمی سپاه بزودی اختظام نمی یافت و عساکر شاهیه نمی توانستند دوباره صف آرایی کنند و بمقاومت بپردازند . علاوه بر آن سرعت حرکت شاهیه مخصوصاً در جنگهای پنجاب بطی بود و مسلمانان بر ایشان رجحان داشتند . سرداران نظامی لشکر شاهیه عموماً متکبر و از -

خود راضی بودند و بر قوای نظامی و تشکیلات فوجی می نازیدند چنانکه (تونگا) صدر اعظم کشمیر که برای کمک به (تری لوجا نا پالا) از طرف پادشاه کشمیر موظف شده بود در جنگ (تاوشی) بعد از یک فتح بردسته پیش قراول سلطان بقدری مغرور شد که بمشوره (تری لوجا نا پالا) پادشاه شاهیه که با تکتیک جنگی سلطان آشنا بود اهمیت نداد بعد از آن برآمد و بر سلطان حمله کرد و چنان شکست خورد که سختی جان خود را نجات داد حال آنکه تعبیه عساکر شاهیه طوری می بود که دهن دره با فیلان تحکیم واستناد لشکر را بر کوهها می کردند .

کاملاً با شاهان هم در کاملاً بلستان و هم در پنجاب و هند برای صلح تاوان زیاد می دادند . اسلحه جنگ شمشیر سپر تیرو کمان و نیزه بود . عیبی از خود سرخ رنگ حرف می زدند که شاید دستارهای ایشان برنگ زعفران بوده باشد .

لشکر اسلام با عقیدات جدید مسلمانان و ایمان کامل به آخرت و ثوابی که از نشردین حنیف محمدی حاصل می کردند به جهاد می پرداختند که این خود علت بزرگ کامیابی غزنویان در هند و از اعراب در فارس بوده و هدف اصلی ایشان (طوری که نویسندگان نامسلمان بدانند دکن پانندی و پروفیسر مشرا و غیره نوشته اند) بدست آوردن غنائم نبی بلکه نشر اسلام بود . اگر ما وضع ذهنی و فکری آن عصر را در نظر بگیریم سبب ویران کردن معابد و شکستن بتها و تبدیل معابد را بمساجد می یابیم . اگر غیر از آن می بود در هنگام شکستن بتها چندین بار سلطان خزاین و دفائن هنگفت بحیث خونبهای بتها تقدیم گردید ولی او از مرام اصلی که عوض کردن بت پرستی با خدا پرستی بود عدول نکرد .

ملحقات

۱- مطالعات اخیر در مورد مسکوکات شاهیه :

پروفسور مشرا مطالعات علمی د بود مکدوول (D. W. Macdowall) را بر مسکوکات شاهیه افغانستان و پنجاب که تحت عنوان شاهیه کابل و گندهاره در مجله مسکوکات (نومسماتیک کروئیکل) سلسله هفتم جلد هشتم ۱۹۶۸ نشر شده بدینصورت خلاصه کرده است : (صفحات ۲۴۱-۲۳۵ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب دیده شود).

توزیع مسکوکات نقره و مس :

مکدوول بعد از تبصره مقدماتی بر توزیع مسکوکات شاهیان جدولی ترتیب داده تعداد سکه های نقره نین (سپالایاتی) - (سمانتا) و (خواد اوایاکا) و (بهیما) و مسکوکات مسین (سپالایاتی) و (واکا) و (سمانتا) را که در افغانستان، کشمیر و پنجاب (نواحی راولپندی، شاهیپور، گجران والا، گزیرات) و در شمال غرب هند (دراوتار پردیش حوزه های باریلی، علیگر، ندائون) در آن درج نموده است.

سکه های سیمین :

سه دسته سکه های دارای نقش نرگاو و سوار کار که در کابل و گندهاره یافت شده است :

۱- سکه های نقره بنام «سری سپا لا پاتی دیوا» که وزن «۳۱ تا ۳۵ گرم» ضرب زده شده که فلز آن یکدست و مرکب از «۷۰» فیصد طلا و نقره و نقش خوب میباشد. شعار پشت سکه به خط شکسته است که بدقت تقلید شده اما بتدریج از فهم خارج گشته.

۲- سکه های نقره بنام «سری سمانتادیوا» که اندکی معیار آن با این ترست وزن «۲۹ تا ۳۳ گرم» میباشد فلز آن خوب اما صافی آن در این «۶۱ تا ۷۰» فیصد طلا و نقره فرق میکند. شعار پشت سکه بصورت نقش و دیگر محتویات نمونه تقلید شده ولی از فهم برآمده.

۳- سکه های بلون (Eillon) «که مخلوطی از طلا و نقره و فلز پست میباشد» بنام «سری سمانتادیوا» ضرب شده و وزن آن درست و فلز آن بلون است که در آن ۲۵ تا ۳۰ فیصد طلا و نقره میباشد. نقش پشت سکه خرابتر شده رفته است.

سکه هائی بنام «خواد اوایاکا» و «سری بهیهادیوا» که نسبت به کمیاب است بدسته دوم تعاق میگیرد. سری های زیاد در سکه های بلون که از طرف دیگر خاندان ها بضرپ رسیده فرگاو و سوارکار از رقم پسانتر مسکوکات گروپ سوم تقلید گردیده است.

در داخل هر گروپ سکه ها میتوان طبقه بندی دیگر هم کرد و مطابق بتاریخ ترتیب داد.

گروپ مهم اول

تغییرتدریجی در چگونگی ضرب سکه های نقره نهن سپالپاتی را میتوان در هر نه نمونه مسکوکات مشاهده کرد که این مسکوکات را میتوان از به کار بردن علائم و حروف در عقب کلمه سوارکار شناخت. این نمونه ها در حقیقت تقسیم فرعی دسته هاست که از روی استعمال رسم الخط مختلف شعار در پشت سکه مشخص می گردند و همانند این تقسیم فرعی در نه نوع سکه نیز سلسله کرونو-لوژی دیده میشود و هر سیری با سلسله مسا بعد با اندک کمی

وزن ضرب شده سبب که مقاله در انکشاف و یا خرابی نمونه ها میشود.

گروپ مهم دوم

درین دسته مسکوکات نقره با نام (سری سماتاد یوا) و فلز مخلوط با شعار (سری خواد اوایکا) و (سری بهیمادیوا) بهمان قسم و تدریجاً کمی نقره اصلی غالباً دوام داده شده بود. اما برای این دسته ترتیب کرو نولوژی واضح مشکل است. در داخل گروپ دوم شش نمونه مهم را میتوان تشخیص داد. چهار از آن جمله شعار (سری سماتاد یوا) و دیگر خصوصیات را حائزست. دو نمونه دیگر از شعار (سری خواد- اوایکا) و (سری بهیمادیوا) بر روی سکه تشخیص می گردد. استعمال وزن درهم عربی و ضرب کلمه (عدل) تائید می کند که این سکه های (خواد اوایکا) سکه یعقوب لیث فاتح کابل بوده باشد. سکه بهیما نیز از همین نوع است که به گروپ عمومی سکه های نقره بین اخیر سماتادات تعاقب میگردد. اینکه تمام سکه های نایاب (بهیما) تقریباً بوزن (۳۲) گرام است نشان میدهد که سکه های (بهیما) قبل از آغاز خراب شدن سکه های سماتادات علامه کودی نما بضرپ رسیده بود.

گروپ مهم سوم

گروپ مهم سوم سکه های بلون با شعار (سری سماتاد یوا) دارای (۲۵ تا ۳۰) فیصد نقره است. درین سکه ها تقلیل نسبتی زیاد نقره را بهیما هم که نظریه (۶۱ تا ۷۱) فیصد گروپ دوم تنزل کرده و هیچ اشاره در پائین آمدن تدریجی معیار بدست نیست که این فاصله بین فیصدی را پُر کند.

مسکوکات مسین

مسکوکات مسین مربوط باین خاندان شعار نام های ذیل را دارد:

سری سپالاهاتی دیوا

سری واکادیوا

سری سما نتادیوا

سری بهیما دیوا.

سه ازین چهار نام و شعار در مسکوکات نقره هم موجود است. اما سکه (سری واکادیوا) محض در مس دیده میشود. در سکه های مسین (سری سپالاهاتی دیوا) بمانند مسکوکات نقره همان نقش نرگاو و سوار کار ضرب شده در سکه های «سری واکادیوا» «سری سما نتادیوا» و «سری بهیما دیوا» تائپ مشخص شیر و فیل است سکه مسین «سری سپالاهاتی» با نقش شیرو فیل وجود ندارد.

در سکه های مسین نقش نرگاو و سوار کار سکه های نقره با اندک تغییر دیده میشود و بمانند سکه های نقره هم از وزن آن کاسته شده است که ترتیب کروئولوژی آنرا ممکن میسازد.

سه گروپ مهم سکه های مسین

در ترتیب گروپهای عمده مسکوکات مسین اول نقش نرگاو و سوار کار در سکه های مسین «سپالاهاتی» و بعد شیرو فیل در سکه های «واکا» و بالاخره نقش شیرو فیل در سکه های سما نتا دیده میشود.

گروپ مهم اول

مسکوکات مسین سپالاهاتی با نقش نرگاو و سوار کار از جهت طرح و نقش با سکه های نقره ٲین قدیمتر سپالاهاتی نزدیک است.

گروپ مهم دوم

مسکوکات مسین گروپ دوم مشتمل بر سکه های «سری واکادیوا»

با نقش شیرو فیل است. شش سلسله

ضرب‌سکه‌های (واکا) از علائم مخصوص آن شناخته می‌شود . سکه‌های مسین با نقش شیرو فیل با شعار (سری واکا دیوا) با دسته دوم مسکوکات نقره نرگا و سوارکار با شعار (سری سپالاپاتی دیوا) هم‌زمان می‌باشد و اندک تغییر از نقش نقره دارد .

گروپ مهم سوم

گروپ مهم سوم در سکه‌های مسین نقش شیر و فیل با شعار (سری سمانتادیوا) را نیز می‌توان مرتب ساخت و روی هر فته سه نوع سکه است .

سکه‌های نایاب مسین

سکه‌های نایاب مسین با شعار (سری بهیمادیوا) را مکدورل از روی سه نمونه سائیده شده لندن اکسفورد و پاریس تشخیص داده است . او جای این سکه‌ها را بعد از سه سلسله سکه‌های مسین (سمانتا) قرار می‌دهد بعضی سکه‌های گم‌یاب مسین که معیار وزن آن نظر به سومین سلسله سکه‌های مسین سمانتا کمتر است نیز موجود می‌باشد ...

ضرب طلا

شرح سکه‌های ممتاز طلایی شاهان هندو شاه‌های از طرف «اجت گهوس» در سال ۱۹۵۲ چاپ شده است . نام‌های «سری بهیمادیوا» بر روی سکه و «سری مادگواناندی سری سمانتادیوا» در پشت سکه ضرب شده است . مولف موصوف آنرا چنین تفسیر می‌کند که سکه «بهیمادیوا» بیاد بود سمانتاست که به خاطر وی از سلطنت دست کشیده بود . اما در البیرونی سلف «سمانتا» «کمالو» است و سکه‌های نقره نشان می‌دهد که سمانتا بصورت عنوان و لقب در تمام سری‌های مسکوکات بکار می‌رفته .

نتیجه‌ای خیر بر مسکوکات

مسکدوول چنین نتیجه‌گیری کرده است: شعار «سپالاپاتی دیوا» «سری واکاد پوا» «سری سمانتادیوا» را نمی‌توان نام‌خاص شاهان شمرد چه این شعارها همه عنوان و لقب است که مسلسل‌آب تکرار شده و از طرف تمام خاندان ادامه یافته. اگر سکه‌های انفرادی شاهان را جستجو کنیم باید در سکه‌های مختلف بین «سپالاپاتی» و «سمانتا» دقیق شویم. از طرف دیگر سکه‌های دارای عنوان «سری خوادا وایا کا» و «سری بهیما دیوا» نزدیک به یک سلسله می‌باشد. یک راه حل اینست که این سکه‌های مختلف با شاهان معروف خاندان ربط داده شود اما ابهام باقی می‌ماند. اگر چه ترتیب سلسله‌های سکه و بعضی علائم متعلق به یک زمان بعضی نقاط مبهم را روشن می‌سازد. چنین معلوم می‌شود که حرف «Ka» در سکه‌های سپالاپاتی به «کالار» وزیر برهمنی «لگه‌تورمان» که او را از تخت برانداخت ربط می‌گیرد نه به «کمالو» راجای هندوستان و هم‌عصر عمرو لیث «۸۷۸-۸۹۰ م» می‌باشد در فهرست الپیرونی شاید نا می‌بوده که بغلط از سکه‌های موجود و متعدد «سری سمانتادیوا» اتخاذ شده سکه‌های «سری خوادا وایا کا» یا «سری گمارایا کا» که کلمه «عدل» و وزن معیاری درهم را دارد از آن یعقوب لیث «۸۷ م» بوده می‌تواند. «بهیم» که از ۹۵۰ تا ۹۵۸ م حکومت کرده شاهی بوده که سکه‌های نایاب نقره و مس «سری بهیما دیوا» باو تعلق دارد.

اما «بهیما پالا» که در سال ۱۰۲۶ م کشته شد واضحاً بعدتر از آن است که این سکه‌ها باو تعلق بگیرد. سکه‌های گمیب که نام کامل «بهیما» را دارد چیست چیدید. در سلسله سکه‌های نقره‌وی نام خود را بجای عنوان معیاری گنجیند و هم اوست که سکه یگانۀ طلائی را بضربرسانیده بود. البته مشکل است قبول کرد که محض

این یک سکه ممتاز و کمیاب از طرف « بهیم » مقتدر ضرب زده شده باشد و پس • و هم اقلاً بعضی مسکوکات با حرف « بهی bhi » را میتوان باو ربط داد . اما تمام سکه ها ئیکه در پشت خود « بهی » دارد به « بهیم » و « بهیم بالا » تعاقب نمی گیرد . چه این علامه در تمام سکه های نقره ئین « سمانتا » و بدو سلسله سکه های « بلون » متعاقب به « سمانتا » دیده میشود . محقق می خواهد فکر کند که سکه « جیپال بزرگ » چگونه بوده از روی سلسله تاریخی مسکوکات معلوم میشود که سکه ها کودی نما « Conch—Chell » سمانتا « آخرین سلسله نقره خوب » و نخستین سلسله بزرگ « بلون » سکه ها بود که بعد از سقوط سکه های نقره در پی آنها بضرپ رسیده است .

در نتیجه اکثر اسرار تاریخی که شاهیان را احاطه کرده همچنان برجای می ماند اما اقلاً اینقدر میتوان کرد که سلسله تاریخی سکه ها را بر اساس دلایلی که در شناخت آنها عرضه شده است مرتب نمود .

« تصاویر ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، دیده شود »



جدول کرو نو اوژی مسکوکات

بعد از ذکر نتیجه فوق (مسکد وول) جدول ذیل را مرقب نموده است :

سکه مس : سکه نقره : سال مسیحی :

۷۵۰

I - پالاهاتی

II

سپالاهاتی

III

« ۱ » واکا

IV

« ۲ »

V

« ۳ »

VI

« ۴ »

VII

« ۵ »

VIII

IX

۸۵۰

I سما فتا

« ۱ » سما فتا

۸۷۰

II خوادا وایاکا

۹۰۰

II a سما فتا

« ۲ » سما فتا

II b

II e

III

« ۳ » سما فتا

۹۵۵

بهیما

بهیما

۹۷۰

IV سما فتا

« ۴ » سما فتا

۱۰۰۰

سما فتا

بلون

عناوین شاه‌ی بر مسکوکات

تحقیقات مکدوول کارپر زحمت و قابل تمجید است. اینکه وی «سپالپاتی» و «واکا» و «سما نئا» را بر سکه‌ها عنوان شناخته است نه نام شخص نظر خوبی است. اما نظریه او بر اینکه سکه‌های سپالپاتی از سال ۷۵۰ میلادی شروع شده است در نظر مورخین دیگر قابل قبول نیست مگر اینکه این سپالپاتی را در جمله سلاله ترکی شاهیان کابل بشماریم. ولی این عقیده او را به مشکلات دیگر روبرو خواهد کرد.

در مورد اسمای سپالپاتی واکا و سما نئا که عناوین اند نه نام اشخاص نیز قابل تأمل است. نظریه مادرین موضوع در صفحات قبل شرح داده شده است.

معلوماتی که دکتر پانندی در مورد مسکوکات شاهیه در کتاب مولفه خود (صفحات ۱۹۴-۱۹۰ شاهیه افغانستان و پنجاب) گنجا نیده نیز قابل تمجید میباشد. او گوید:

سکه‌های نقره و مس شاهیه بدو دسته تقسیم میشود:
در دسته اول نقش شیر در یک طرف و نقش طاووس و یا فیل بطرف دیگر آنست
در دسته دوم نقش گاو و سوار کار دیده میشود مسکوکات دسته دوم فراوان و از دسته اول کمتر است.

ذیلانام شاهان و سکه‌های ایشان داده میشود :
 نام شاهان : تائپ : قلز :

دسته اول

«مس» AE	شیر و طاووس و یا همزه	کمالا وارمن (دیوا)
«مس» AE	فیل و شیر	بهیمادیوا
«مس» AE	نقره AR	فیل و شیر
«مس» AE	فیل و شیر	سمانتادیوا
«مس» AE		و کادا

دسته دوم

«نقره» AR	گاو و سوار کار	بهیمادا
«نقره» AR	گاو و سوار کار	خوادا واپا کا
«مس» AE	گاو و سوار کار	سمانتادیوا
«مس» AE	نقره AR	سپالاهاتی دیوا
«مس» AE	گاو و سوار کار	و کادا
«نقره» AR	گاو و شاه سوار بر فیل	سمانتادیوا

سکه طلا

یگانه سکه طلا از زمان بهیمادیوا بدست است که در یک طرف سکه شاه نشسته با یک زن . نقش زن در هر دو طرف سکه دیده میشود . بر روی سکه زن ایستاده و در پشت سکه زن هر گل نیلوفر نشسته و غنچه نیلوفر را گرفته و عصای شاهی «راجا دنده» را بدست دارد شاید منظور این نقش از نقش شاه و ملکه سکه‌های کجلول نما «Coneh» ی چندرا گوپتای دوم گرفته شده باشد اما سکه شاهیه ابتکار خود را دارد است .
 تا وقتی که سکه طلا بدست نیامده بود عقیده این بود که شاهیه افغانستان و پنجاب محض بر نقره و مس سکه زده بودند . بعد از بدست آمدن سکه بهیمادیوا بر طلا معلوم شد که ایشان بر طلا هم سکه می زدند .

ذیلا نام شاهان و فلزی که بران سکه میزدند نشان داده میشود:

نام شاه:	فلز سکه:
بهیماد پوا	(طلا) AV (نقره) AR AE (مس)
کمالا وارمن	AE (مس)
خوادا واپا کا	نقره AR
سمانتاد پوا	هلون Billon (نقره) AR AE (مس)
سپالپاتی دیوا	نقره AR AE (مس)
وکاد پوا	AE (مس)

مسکوکات مدور بودند. تکنیک ساختن چنان بود که برپارچه های مدور ضربزده میشد. مقایسه سکه های شاهان با سکه های گوپتا و قبل از آن ناقص تر معلوم میشود اما با مقایسه با سکه های شاهان همسر از وجهه آرت و هنرز پیافرتست.

اشکال حیوانات بسیار طبیعی است اما اشکال انسانی ناقص ساخته شده شعار سکه ها عموماً واضح است. روی هر فته سکه ها جالب اند. در سکه های نقره و مس شعار در یک طرف سکه است با استثنای چند سکه سپالپاتی و سکه طلا که شعار بر هر دو طرف نقش گردیده است. شعار روی سکه عبارتست از نام شاه و لقب احترام (سری (SRI)) کلمه ویزارگا (Visarga) در آخر نام در سکه های (سمانتاد پوا)، (خوادا واپا کا) دیده میشود. شعار بر سکه طلای (بهیماد پوا) نمونه یگانه ایست که کلمه شاهی در شعار روی سکه علاوه شده است.

مسکوکات «سپالپاتی دیوا» دارای شعار مغشوش با ختری و حروف با اهمی است که «سری سپالپاتی» (Sri spalapati) و «شاهی دیوا» (Shahideva) خوانده میشود و چنین است نظریه مکدورول. بفکر ما هر دو شعار یکسان است و تغییر بنا بر تقلید نا فهمانه شعار با ختری است. بعدتر شعار بعدی دگرگون گردید که بشکل ارقام عربی درآمده بود. شعار پشت سکه طلایی (بهیماد پوا) عنوان (سمانتاد پوا) است با پیشوند (سری مادا) (Srimada)

۲- رسم الخط تخاری «۱»

حیف که وثیقه مربوط به (ترکی شاهیان) افغانستان در دست نیست بعضی اینقدر می توان گفت که شاهی نسل هونا رسم الخط «هونالیپی» (Hunalipi) معروف به تخاری را بکار می بردند که در «لانیئا ویستارا» (Lalitavistara) ذکر یافته و در کتیبه های ارزگان (عصر مهر اکولا) و در کتیبه های وادی «توچی» در قرن نهم استعمال میشده. در مسکوکات (Chionites-Hephthalite) یک رسم الخط حلقه ئی و طویل شده بکار رفته. کتیبه تخاری را که اول ستون در ۱۹۱۶ در (لولان) (Lu-lan) یافت با همین رسم الخط نوشته شده است. بعضی کتیبه ها و خطوط این رسم الخط در موزیم برلین نگهداری شده و آن خط - یونانی - با ختری است که بهست و چهار حرف دارد و حرف خاص برای بش (S) تعیین کرده اند که جمله بهست و پنج حرف شود. در وقتیکه هون تسیانگ به تخارستان آمده بود آن خط معمول بوده. در کولوفون های آثار اوپنوری این رسم الخط بنام تخاری قدیم شده است. استعمال این رسم الخط از طرف ترکی شاهیان بطور غیر مستقیم بر (سپالپاتی دیوا) اثر انداخته بود که در سکه های خود بکار برده و طریق پیشینیان را تعقیب کرد. هونا هائی که با پارسیان رابطه داشتند خط پهلوی را بکار برده بودند و در هند خط (گو پتا) را استعمال کردند.

پس میتوان گفت که ترکی شاهیان کابل در اول خط تختاری را بکار بردند و بعد آلفبای همدی (گوپتا پراهمی) و (سدها ماتریکا) (Siddhamatrika) و (ساره‌دا) (Sarada) را به ترتیب استعمال کردند.

خط ساره‌دا :

هند و شاهان خط ساره‌دا را استعمال می‌کردند و افشمنند «نوگل» در ضمن مطالعات کتیبه‌های ولایت (چمبا) بر انتشار خط ساره‌دا از وجهه جغرافیائی تدقیق نمود. از موضع پیدا شدن کتیبه‌ها در مناطق غرب پنجاب (یعنی از پشاور) هزاره و سلسله تپه‌های سوات و نیرو جلال آباد تذکر داد و با این نتیجه رسید که در استعمال الفبای «ساره‌دا» در گندهار و قدیم در دوران سلاله شاهیه که متعاقب آن فتوحات - اسلامی شروع شد شک‌نما نده است.

در هنگامیکه «نوگل» بر رسم الخط «ساره‌دا» مطالعه می‌کرد کتیبه واحد هم که متعلق بکدام شاه سلاله شاهیه داهته باشد معلوم نشده بود. در ۱۹۱۷م نخستین بار «رای بهادر ساهنی» دو کتیبه بهما دیوا «۹۵۵-۹۵۴م» و جیپا لادیوا «۱۰۰۱ - ۹۹۶م» را در یافت که معلومات آن در ۱۹۳۲ نشر شد. موصوف کتیبه‌سومی نیز پیدا کرد که متأسفانه دلیلی در دست نیست که آنرا شاهیان ربط توان داد و او که در آن پریکه خاندان شاهیه اشاره شده و جای پیدایش آنهم قلمرو شاهیه بوده. از آن معلوم می‌شود که اشاره ارتباط بکدام پادشاه‌ها همه دارد در سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴م «ه. هرگری وز» در هوند (Hund) یعنی «اودایه‌انداپورا» کتیبه بخط «ساره‌دا» یافت. درین کتیبه از ساختمان یک معبد «شیوائی» ذکر شده و کاشف آن زمان کتیبه را براساس پلوه‌گرافی «یعنی مطالعه خطوط قدیم» قرن دهم نهان داده. «ل. دبارت» عکس‌های یک با چند کتیبه زمان شاهیه را بدست دارد که آنرا بدسترس پورولیسر «ا.ل. باشام» در سال ۱۹۵۰ گذاشت. افسوس که در عکسها حاصلی بدست نیامد.

کتیبه دیگری که در حوالی سلطنت شاهیه پیدا شده یا چیز مهمی ندارد و یا اینکه در ایام بعدی تراش شده است .

دو کتیبه بخط (ساره دا) از قرن نهم در وادی (توچی) پیدا شد که از وجهه (پیلیوگرافی) بی ارزش بود اما بر حروف آن نوشته ها بحثی نشده زیرا بکدام حکمران کابل یا اودا بهاندا پورا ربط ندارد . «ک» . بوهلر^۱ باستناد شواهد مسکه شناسی قدیمترین استعمال خط (ساره دا) را در نوشته های مسکه های شاهان (وارمن) کشمیر تثبیت نمود : اما موصوف بمسکوکات شاهیه گندهاره توجهی نکرد . فوگل نیز به مسکوکات نظر نینداخت تا فکر او را در باب اینکه شاهیه خط (ساره دا) را استعمال می کردند تا بُد کند . شاهان شاهیه همانند وارمن ها شاهان کشمیر خط (ساره دا) را در مسکوکات خود بکار می بردند . مسکوکات شاهیه که در نزد علمای دیگر معلوم بود از چشم این دودانشمند (بوهلر و فوگل) دور مانده است .

قدیمترین استعمال (ساره دا) در مسکوکات (سپالا پاتی دیوا) (۸۶۷-۸۶۲ م) بوده . نسخه خطی (بخش علی) که در قریه (بخش علی) در حوالی پیشاور بدست آمده بخط (ساره دا) است که (هورتل) زمان آنرا قرن ۹-۸ میلادی تعیین کرده . وی ثابت نمود که موجودیت این خط قدیمتر از خود نسخه خطی میباشد براساس تاریخ و جای پیدایش آن امکان دارد که در عهد هند و شاهیان نوشته شده باشد .

فلاتصور میشود که خط (ساره دا) تحولی است از خط گوپتا براهمی زیرا شباهت با هم دارند اما اکنون پیلیوگرافست ها (خط شناسان) دلائل کافی دارند بر اینکه خط (ساره دا) در کشمیر و پنجاب را نتیجه تحولات جدید خط «سدها م ترهکا» بدانند که^۲ نهم تحول (گوپتا براهمی) هند شمالی بوده و در دو منطقه مختلف شکل جداگانه گرفته . داهل تحول خط (ساره دا) طوریکه «دانی» باستان شناسی پاکستانی

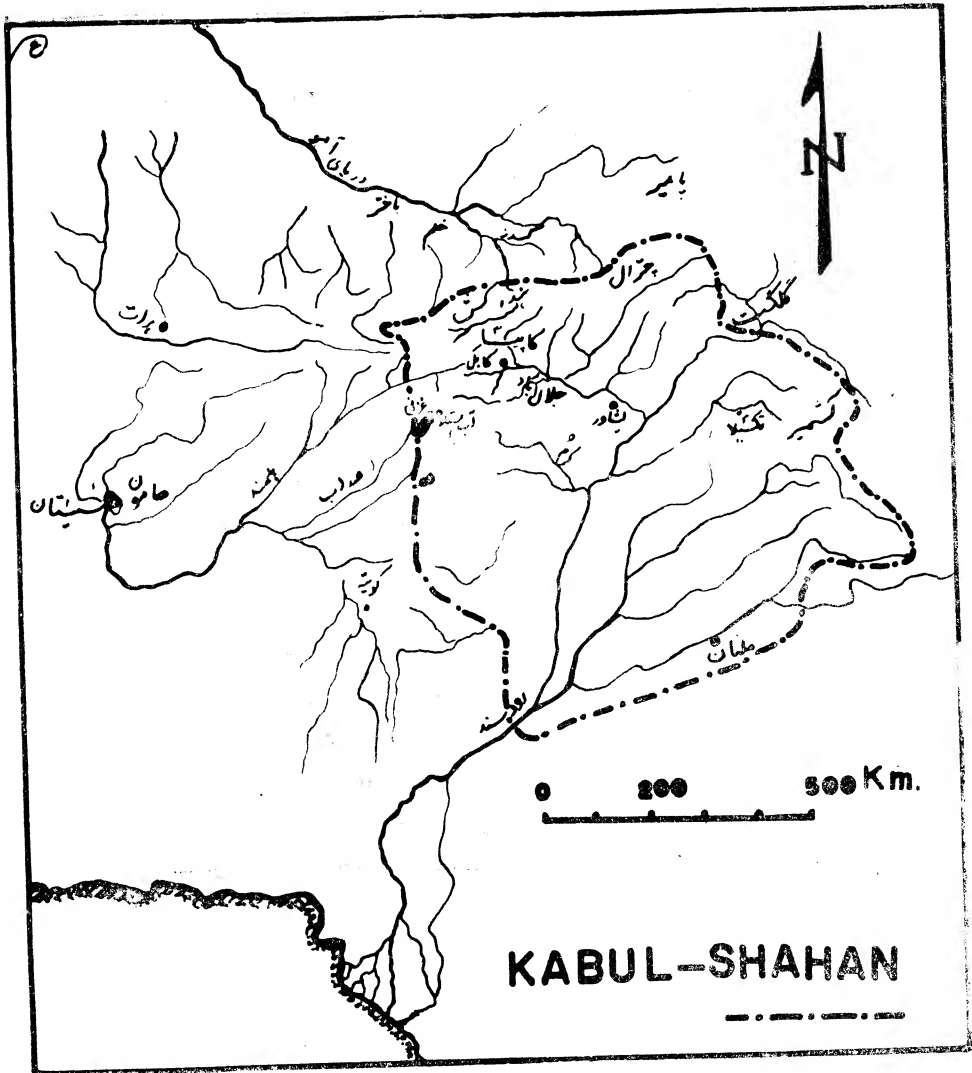
عقیده دارد قلم خارجی بوده که آنرا از «سدها ماتریکا» به «ساره‌دا» در شمال غرب هند در آورده است .

بوهلیر عقیده دارد که تاریخ ظهور خط (ساره‌دا) در حدود سال ۸۰۰ میلادی بوده . نظر او متکی است بر مسکوکات شاهان وارمن کشمیر که در ۸۵۵ م حکمرانی داشتند و پراشاستی بهج نات The Baijnath prasasti که تاریخ آن سال ۸۰۰ تصور میشد و از نسخه «بخش‌علی» قرن ۹ و ۱۰ میلادی . ولی بعد که معلوم شد تاریخ پراشاستی بهج نات ساو ۱۲۰۹ بوده «گ . ه . او جها» بر اساس (سارهان پراشاستی) (Sarahan Prasasti) نظر به اول را که (ساره‌دا) بقرن دهم تعلق دارد رد کرد . مع هذا در نظر نگرفت پراشاستی بهج نات تنها شاهد آن نبوده و نتوانست تاریخ اصلی آنرا که ۸۰۳ م بود رد کند . باری هورنل پیشنهاد کرد که (ساره‌دا) زاده مستقیم الفبای گوپتای غربی و مربوط به ۵۰۰ م است . اما در نظر باید داشت که در بین «گوپتا» و «ساره‌دا» «سدها ماتریکا» یعنی «کوتیلا» (Kutila) بوده که مدت درازی برای تحول گرفته از «گوپتا براهمی» به «ساره‌دا» رسیده «فوکل» نظریه «پوهله» را جدآ تأیید میکند . شهادت مسکوکات سیالپاتی دیوا شاه شاهیه «۸۶۷-۸۶۲ م» نظریه بوهلیر را ثابت کرده که ظهور خط «ساره‌دا» در حدود ۸۰۰ میلادی بوده .

علما عقیده دارند که رسم الخط «ساره‌دا» اول در کشمیر بوجود آمد و نام آنرا پنحوی بانام کشمیر ارتباط میدهند زیرا ایشان باسانی برموادیکه از کشمیر و مناطق کوهی پنجاب یعنی «چمپا» و «کالنگرا» یافته می‌شد دست می گذاشتند . پس براساس نقاط متذکره میتوان گفت که این نام بر رسم الخط بعد ها اطلاق شده مثلا در اوائل قرون وسطی در ویتیکه کشمیر بنام سرزمین «ساره‌دا» به «سراسواتی» (Sarasvati) شهرت داشت . از نام رسم الخط نمی توان بزادگاه آن پی برد بجز از استعمال عمومی آن در کشوری که آن نام را داده

است . قابل تذکرت که دانشمندان قبلی به مواد مربوط شاهیه افغانستان و پنجاب که خط «ساره‌دا» رازمان نسبتاً قدیمتر استعمال می‌کردند توجهی ننموده‌اند . همچنان کشور هند و شاهیه وسیله نفوذ قلم رو خارجی را که «سدها ماتریکا» را به «ساره» تحول داد بیشتر از مناطق شمال با شمال غرب هند ممکن گردانیده بود . با نظر داشت این دلائل می‌توان گفت که این رسم الخط در سرزمین شاهیه ظهور گردیده باشد .

اینکه نام «ساره‌دا» باین رسم الخط در زمان انکشاف و ترقی آن در قرن نهم داده شده باشد ثابت نیست نام ساردا بمعنی «سراسواتی» است و گویند رسم الخط را به الهه دانش ربط میدهند . کلمات (سراسواتی) یا «سراسواتی موکها» (Sarasvati Mukha) که بمعنی عام آن نوشتن بوده و استعمال عام خط در منطقه کشمیر بعد از تعمیر معبد «ساره‌دا» در حدود شمالی مملکت که آنرا بنام سرزمین «ساره‌دا» شهرت داده دلائل نظریه قبلی است . دانشمندان با در نظر داشتن این نکات کلمه «سارادا کشارانی» (Saradaksharani) را بمعنی حروف مقدس به «ساره‌دا» یعنی «سراسواتو» و یا حروف که خود «سراسواتی» بوده گرفته‌اند . بهر حال معنی ساده آن که نام این رسم الخط «ساره‌دا» است باید قبول گردد . با ارتباط نام ساره‌دا با رسم الخط چنین بنظر می‌آید که نام منطقه‌ئی که خط در آن عموماً استعمال میشده نسبت به الهه و یا معبد اهمیت بیشتر دارد . ارتباط نام «ساره‌دا» بر رسم الخط محض در حصه اخیر قرون وسطی یعنی زمانیکه کشمیر بر سرزمین «ساره‌دا» شهرت یافته بود صورت گرفته است .





۱- دهائی از کوشه جنوبی شهر کابل که قلعه کاسه برج و بعضی از دیوارهای قدیم دیده می شود



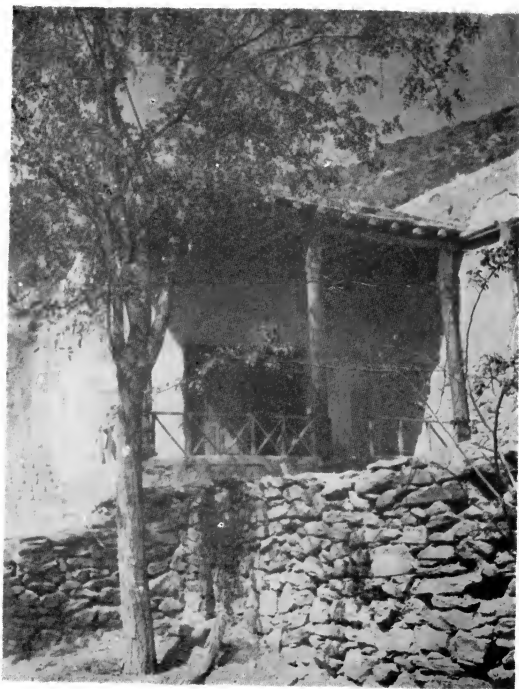
۲- بقایای یکی از استحکامات شهر قدیم کابل
بر زبر کوه شیر در وازه



۲- از بقایای دیوارهای شهر کابل بر ذری کوه شیردر وازه که از نزدیک عکس
بر داری شده

۴- بقایای یکی از برج‌های فرو ریخته از دیوارهای قدیم شهر کابل





۵- مدخل فعلی چشمه خضر واقع در منطقه شهدای
صا لهین ، جایی که برهنگین به صورت درا ماتیک از آن
ظهور نمود

180



٦- سکه کنشکا - مو ذیم کابل

181



۷- سکه هوشکا - هو زیم کابل

182



۸- سکوا سو دیوا - موزیم کابل



۹- مسکوکات دودمان کیداری یا کوشانی های

خورد

بالا : سکه کیداری. وسط : سکه پیرو .

پایان : سکه ورهران



۱۰- نمونه های مسکوکات

۱- در بالا سکه یکی از شاهان عربستان

۲- در وسط دو سکه از شاهان یفتلی که در کابل

بدست آمده .

۳- پائین سکه یکی از شاهان یفتلی که در ستوپه

هده کشف شده .



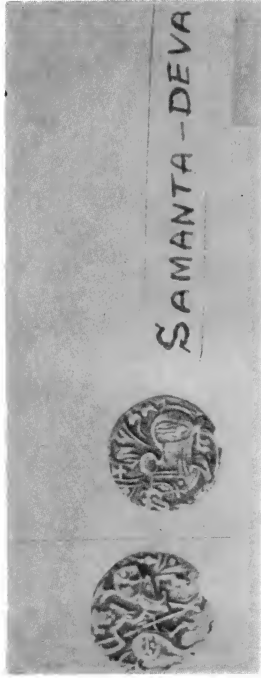
- ۱۱- نه نه های مسکوکات
 ۱- بالا سکه سری سامنته دیوا کابلشاه
 ۲- وسط سکه سری سپاله پتی دیوا کابلشاه
 ۳- پائین سکه یکی از نیکی ملکات

۱۸۶



۱۲- سکه واکا - موزیم کابل

۱۸۷



۱۳- سکه سوما ننا دیوا- موزیم کابل



۱۴- سکه سپلا پاتی دیوا- موزیم کابل

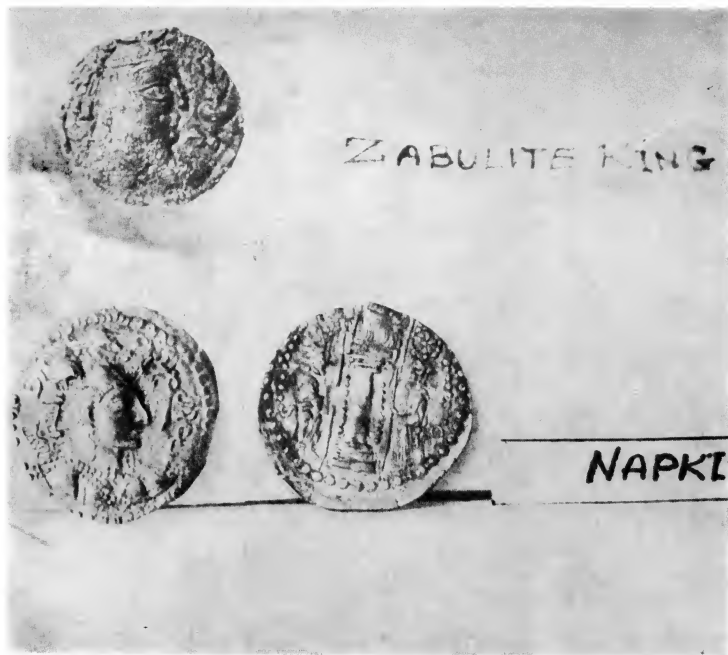
SHAHI TIGIN



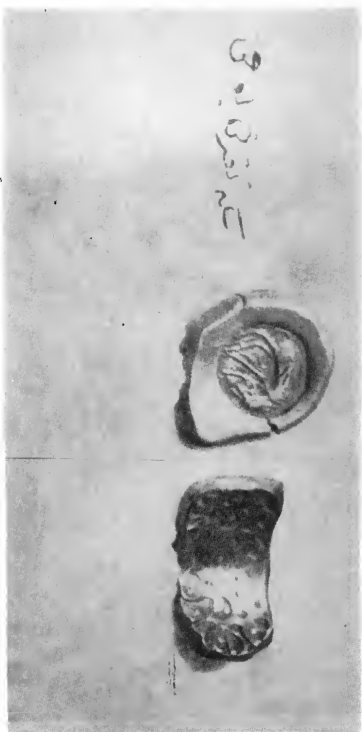
موزیم کابل

۱۵- سکه از تگین

۱۸۹



- ۱۶- سکه شاه زا بلی (یفتلی) موزیم کابل
۱۷- سکه از شاه نیکي موزیم کابل



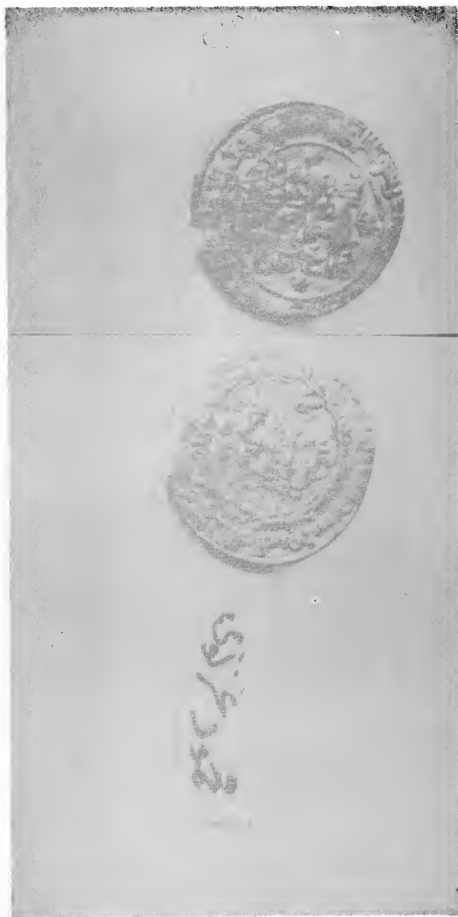
۱۸ - نمونه‌ای از سکه‌های حکم‌داران محلی - موزه ملی

طبرک ابن عبد الله



۱۹ - سکه طلحه ابن عبد الله والی سیستان - موزیم کابل

۱۹۹



۲۰- سکه سلطان محمود نوي - مو زيم کابل



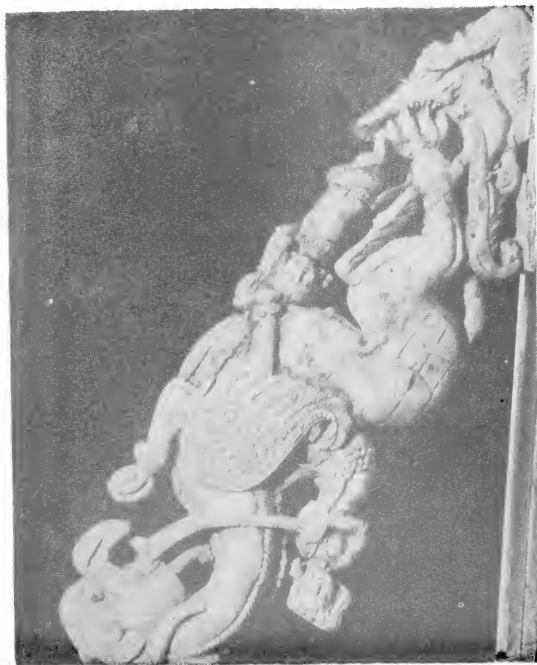
۲۱ - سنگ مزار حضرت سلطان محمود غزنوی که نهو نه عا لیتز بن اثر هنری
دوره غزنوی می باشد .

۱۹۴



۲۳- بقیه یکی از منارهای فرو ریخته غزنی نمونه‌ای
از صنعت معماری عصر غزنوی

۱۹۵



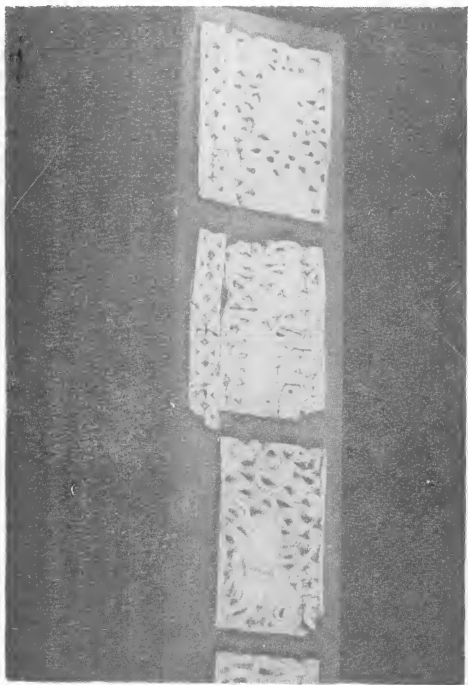
۴۴ - زنی سوار بر شیربا لداو (از عاج) از آثار بدست آمده از کا پیشی مرکز
کا پیسا هوزیم کابل

۱۹۶



۳۵- زنان در زیر دیوارها (از عاج) از آثار مکشوفه از
کاپیشی مرکز کا پیس-هونیم کابل

۳۶- قطعات عاجی از تزئینات يك تخت از آثار بدست آمده از كا پیشی‌های
تخت كابل شاهان

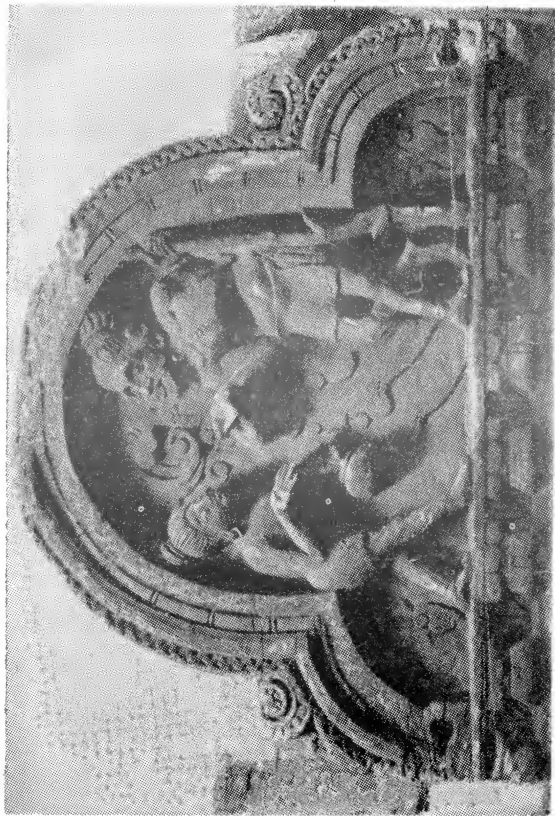


۲۵۱۰



Fig. 1. Painting: Birmer: Sibi wooden relief from Yusufzai: 7-8th cent. A.D. British Museum, London.

وقا صه كنده كسای در چوب مر بوط قسرن ۸-۷ مسیحی كه از علاقه یوسف
زی بدست آمده (بر تشهوزیم لندن) و از دوره كابلشاهان اودا بها نذایوراست



۲۷- ب :
 جاهدو و بهیا گیرا تیرباد؟ کنده کاری در چوب قرن ۸-۷ مسیحی دوره بر همین شاهان
 (کابل شاهان) بدست آمده از علاقه یو سنف دی (برتس موزیم لندن)



۲۸- نمایی از حفریات تپه سر دار - غزنی

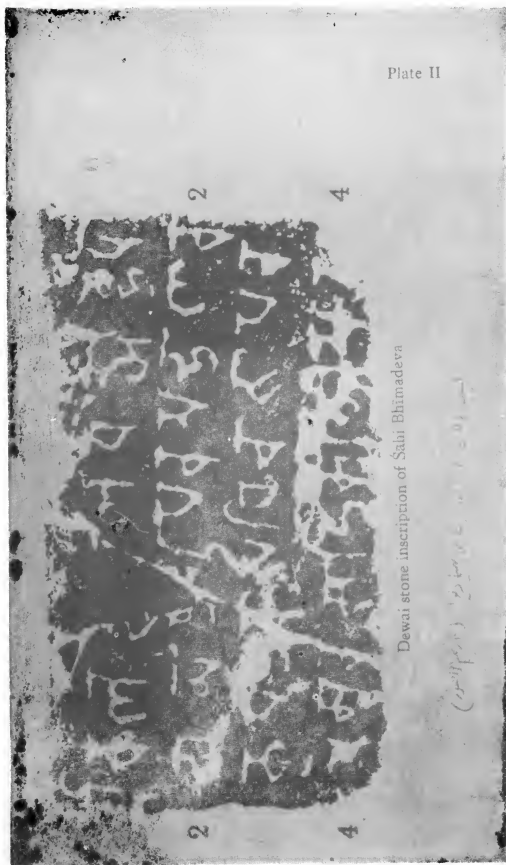


Plate II

Dewai stone inscription of Sahi Bhimadeva

ساهی بھیم دےوا (دھرم پور)

۷۹- کتبہ دیوی از عہد بھیم دےوا (موزیم لاہور)

202

30

Plate XI



PROPERTY
ACKU
3171

مید کالار

1. Kalar Temple

MINISTRY OF INFORMATION AND CULTURE.

INTERNATIONAL SEMINAR OF KUSHAN
STUDIES, KABUL—1978

*A Brief Look on
Kabul Shahees*

BY

M. OHAMMAD OSMAN SIDDI



PUBLISHED BY:

BAIHAQI BOOK PUBLISHING
INSTITUTE

NOVEMBER, 1978

مطبعه دولتی